

رساله

طریق صواب

در

نجاست اهل کتاب

تألیف

حضرت آیت الله حجت

الاسلام آقای آمید

حسین آقاعرب باغی

دام ظلّه العالی

شوال ۱۳۶۶

چاپخانه علمی

بسم الله تعالى

رسالة طريق الصواب
في نجاسة اهل الكتاب
تأليف حجة الاسلام آية
الله آقای آ سید حسین آقا
عرب باغی دام ظلّه
العالی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله القادر الوهاب، الذي يرزق العلم لمن يشاء
بغير حساب، والذي له المبدء و اليه المآب، والصلوة و
السلام على من بعثه الله بالايات والكتاب، واعطاه الشريعة و
الحكمة و فصل الخطاب، و ارشدنا الى الله ببيان طريق الصواب
وعلى آله الائمة النجباء الاطياب، الذين هم امرؤنا بما
يوجب الثواب، ونهونا عما يورث الذم والعقاب، واللعن على
اعدائهم من الان الى يوم الحساب

اما بعد اين رساله ايست در بيان نجاست اهل كتاب، و جمع
کردم آنرا از جهة التماس جمعی از احباب، و مسمى نمودم اين را
برسالة طريق صواب، در نجاسة اهل كتاب

پس می گویم بعون الله الملك الوهاب، و ببرکت محمد و آله
الاطياب، که، دليل بر نجاست يهود و نصاری، از وجوه بسیار موجود
است، مگر آنکه در اینجا اکتفا می شود، بذكر مختصری از آن دليلها
تا آنکه ناظر بصير، و شخص بافهم خبير، يقين حاصل نماید، بر نجاست
آنها، و علم کامل داشته باشد، از روی بصيرت، بر اينکه يهود و نصاری
در شريعت سيد انبياء، نجس و واجب الاجتنابند، و آنها مثل سگ و
خوک و بول و غایط نجسند، در دين شيعه اثنا عشریه، بلکه دليل نجاست
آنها زيادتر است، از دليل نجاست بول و غایط:

دلیل اول بر نجاست ایشان آیه مبارکه است

نویسه

که در سوره برائت می فرماید :

انما المشركون نجس فلا یقر بوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا
و ترجمه اش آنست، که آنهایی که بر خداوند عالمیان شریک
قرار می دهند، ایشان نجس و واجب الاجتنابند، پس نباید آنها داخل
مسجد الحرام بشوند، بلکه نشاید که ایشان نزدیک بمسجد باشند،
بعد ازین.

پس آیه وافیه هدایه دلالت واضح دارد، و نص است بر اینکه
مشرکان نجسند، و واجب است از آنها اجتناب نمودن، پس در این جا
لا بد است از بیان دو امر، یکی در معنی مشرک، و دیگری در معنی نجس
تا معلوم و واضح شود، و بر همه یقین باشد دلالت آیه شریفه، بر نجاست
یهود و نصاری و در این مقام شبهه برای عوام باقی نماند.

امر اول در بیان معنی مشرک است

بدانکه مشرک مشتق و مأخوذ است از شرك، و معنی شرك واضح
و روشن است از برای عوام، فضلا از خواص، زیرا که همه مردم می دانند
که معنی شریک و شراکت و شرکت چیست، بجهت آنکه همیشه با
هم دیگر می گویند که، فلان کس با فلان شخص شریک است و یا اینکه
می گویند، باهم شرکت، و یا شراکت دارند در تجارت و یا در دکان و
یا در ملک و خانه و مال و غیر آنها، و از کسی نمی پرسند، که معنی
شرکت و شراکت چیست، زیرا که همه می دانند معنی آن را، و اگر کسی
پرسد از معنی آن، او را مذمت می کنند، و می گویند که، معنی آن را
زنها و اطفال هم می دانند.

پس معنی شريك كه از شرك مشتق و مأخوذ است معلوم گردید
و شريك بر وزن فعيل است، و در لسان عرب بمعنی حامل شركت و
وشراكت است .

و اما مشرك : پس او از باب افعال است ، و مأخوذ است از اشرك
و يك همزه در اول او زیاد شده، تا دلالت بر معنی زیاد از معنی اول
نماید، و معنی اشرك كه از باب مذکور است . شريك قرار دادن، و شريك
نمودن است، نه شريك شدن، زیرا كه شريك شدن معنی شرك است ،
نه معنی اشرك، و در اشرك معنی زیادتر می باشد، زیرا كه معنی اشرك
شريك قرار دادن و شريك نمودن کسی با کسی است ، و معنی مشرك
یعنی شريك قرار دهنده، و شريك كنده چیزی با خداوند عالم ، و
مشركین كه در قرآن، و یا در احادیث ائمه علیهم السلام وارد است ،
مراد از ایشان آنهایی است كه بخدا شريك قرار می دهند غیر خدا را ، و
مداخلیت میدهند در كارهای خداوند عالمیان، غیر او را، هر چه باشد از
ملائكه و یا از انبیاء و یا از ائمه و یا غیر ایشان را .

و بودن مشرك باین معنی، در نزد هر كس كه فی الجمله سواد
فارسی داشته باشد، واضح است و محل شبهه نیست، فضلا از کسی كه
بهره از عربی هم دارد ،

پس واضح گردید كه مشرك آنكسی را میگویند، كه بر خدا
شريك قرار دهد در كارهای او ، فضلا از آنكه شريك قرار دهد در
ذات خدا؛ و غیر خدا را نیز خدا بداند، زیرا كه این بدتر از اول است
و اهل مكه را مشرك می گفتند در زمان سابق، جهت آن بود
كه بتها را شريك خداوند نموده بودند در عبادت ، نه آنكه خدا را
بالمهره انكار می كردند، زیرا كه كعبه را از اول خانه خدا می دانستند ،

و بتها را در آن جا گذاشته بودند و بر آنها نیز عبادت میکردند پس چیزی را در عبادت شريك خدا قرار دادن نیز باعث مشرك بودن میشود، و اما کسی که خدا را بالمره انکار کند و بروجود او اعتقاد ننماید، پس آن کس کافر و جاحد است، و از مشرك يك در که اسفل است.

امر دوم پس در معنی نجاست و بیان

معنی آن است

بدانکه نجس و نجاست مانند شريك و شراکت، معنی واضح و امر ظاهر است، و درین خواص و عوام معنی آن معلوم و روشن است، حتی زنها هم می دانند که معنی نجس و نجاست چیست، مثل آنکه میگویند بول نجس است، یا منی نجس است یا خون نجس است، یا سگ یا خوک یا فضله موش یا بول گربه نجس است، و ابدأ نمی پرسند که معنی نجاست در آنها چیست و مراد چه، و چه خواهد شد زیرا که همه می دانند معنی نجس و نجاست را؛ تا اطفال هم می دانند، و زمانی که گفتند که فلان شیء نجس است، تمام عوام و زنها و بچه ها می دانند یعنی واجب است اجتناب نمودن از آن شیء، و یقین میکنند که بار طوبت نباید آن شیء را ملاقات کرد، و اگر ملاقات شد باید از او اجتناب نمود تا شسته شود

و وقتی که یقین کردند که صاحب شریعة فرموده که، البول نجس؛ و یا الغایط نجس، و یا المیة نجس. جمیع اهل شرع یقین میکنند که اجتناب از آنها واجب است، و نباید یکی از آنها را بار طوبت ملاقات نمود و این مطلب در دین شیعه واضح و آشکار است، بلکه از ضروریات دین است.

و ازین جهت در مجمع البحرین فرموده ، وهی فی عرف الشرع قدر مخصوص یمنع جنسه الصلوة کالبول والدم ونحوهما یعنی نجاست در نزد صاحب شرع ، قذارت و کثافت و چیزی خبیث است که جنس آن نجاست مانع میشود شخص را از نماز ، مثل بول و خون و مثل آنها.

وایضاً مرحوم شیخ مرتضی در کتاب طهارت فرموده :

النجاسة لغة القذارة وشرعا قذارة خاصة فی نظر الشارع اقتضت ایجاب هجرها فی امور مخصوصة

یعنی نجاست در زبان عرب ، مطلق کثافت و خبثت است ، واما در لسان صاحب شریعة خبثت و کثافت خاصه ایست که در نظر شرع واجب است ، اجتناب از آن در امور مخصوصه ، مثل نماز و طواف و مسجد و غیر اینها و حاصل این است که نجس و نجاست ، در نزد صاحب شرع و اهل شرع ، معنی واضح و روشن است ، به حیثیتی که معنی آن بر همه اهل اسلام و ایمان مخفی نیست و در این هم خلاف ندارد

پس از آنچه ذکر شد تابعال واضح گردید ، معنی مشرک و نجس و معلوم شد که مشرک و نجس چه معنی دارد ، پس از بیان این دو امر ثابت گردید ، که آنهایی که بخداوند عالمیان شریک قرار می دهند ؛ ایشان نجس و در نظر صاحب شریعت واجب الاجتنابند ، و ملاقات آنها با رطوبت باعث وجوب پاک کردن و شستن میباشد ، زیرا که معنی نجاست مشرکین ، همین است.

پس واضح شد دلالت آیه مبارکه ، بر نجس بودن آن کس که بخدا شریک قرار دهد ، چنانکه جمعی از علماء نیز چنین فرموده اند
قال فی المجمع - وفي الاية دلالة علی ان المشركین انجاس عينية لاحکمیة وهو مذهب اصحابنا ! و به قال ابن عباس قال ان

اعیانهم نجسة، كالکلاب والخنزیر ، وروایات اهل الیبت و اجماعهم علی نجاستهم مشهور (انتهی کلامه)

یعنی صاحب مجمع البحرین فرموده . که آیه دلالت دارد بر آنکه مشرکین نجس العین می باشند ، و این قول مذهب تمام شیعه اثنی عشریه است . و ابن عباس از عامه نیز مثل ما قائل شده که ، آنها نجس العین ؛ و مثل سگ و خوک هستند ، و روایات کثیره از اهل بیت و اجماع اهل بیت بر نجاست آنها مشهور و درین شیعه معروف و واضح است

وقال فی کنز العرفان : فلو غسلوا ابدانهم سبعین مرة لم یزیدوا الانجاسة ، و روایات اهل الیبت و اجماعهم علی نجاستهم مشهورة •

یعنی اگر مشرکین بدن خودشان را هفتاد مرتبه بشویند ؛ زیاد نمیشود برایشان مکر نجاست

و بر این مطلب روایات زیاد ، از اهل بیت وارد شده و علاوه ازین اجماع اهل بیت هم بر این مشهور است

و همچنین است کلام غیر از اینها از سایر علماء اعلام ، اعلی الله لهم المقام ؛ و ذکر همه آنها باعث تطویل میشود در این مختصر زیرا که دلالت آیه شریفه . واضح است بر نجاست مشرک ، و این هم ضروری دین است درین شیعه ، و شک و شبهه در این نیست در میان ایشان

پس وقتی که ثابت شد نجاست مشرک ، بنص قرآن ، و باجماع ائمه انام ، و ضرورت مذهب شیعه ، از خواص و عوام ، پس لابد است از اینکه دانسته شود ، اینکه یهود و نصاری مشرک میباشند یا نه ، زیرا که اگر ثابت گردید که ایشان مشرک ، و برخداوند عالم شریک قرار می دهند ، معلوم میشود نجاست آنها بالضرورت من الدین ، پس میگوئیم در این مقام بمعون الله الملك العلام که .

تمام یهود و نصاری ، مشرک هستند و ابدأ بر توحید قائل نیستند ،
و دلیل بر اینکه آنها مشرک میباشند ، اولاً قرآن کریم و کتاب مبین ما
مسلمین است و در آن چند آیه بر این مطلب دلالت واضح دارد .

آیه اول : قوله تعالی

وقالت اليهود عزیر بن الله وقالت النصارى المسيح بن الله
(الی ان قال) اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله
والمسیح بن مریم وما امروا الا ليعبدوا الہا واحدا لاله الا
هو سبحانه و تعالی عما یشرکون

یعنی جماعت و عطا یفہ یهود گفتند که عزیر پسر خداست و جماعت
نصاری گفتند که عیسی پسر خداست ، و اخذ نموده اند علماء خود را و
رهبان و عباد خودشان را ، ارباب و رب و خدا از برای خود ، و هکذا مسیح
ابن مریم را از برای خود رب و خدا اخذ نموده اند در عبادت کردن برای
آنها ، و حال آنکه امر نشده بود بر ایشان ، مگر آنکه عبادت نمایند
بر خدای واحد نه بر غیر او و نیست خدا مگر خداوند احد و واحد و
خداوند عالم منزہ است ، از آنچه بر او شریک قرار می دهند و چند کلمه
این آیه شریفه دلالت واضح دارد بر اینکه یهود و نصاری مشرکند

اول قوله تعالی . اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من
دون الله و المسيح بن مریم بجهة آنکه این کلام دلالت میکند بر اینکه
ایشان علماء خود و عباد و رهبان - و دشان را و حضرت مسیح را عبادت
نمودند و خدا را کنار گذاشتند

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر این آیه وارد
گردیده و در کتاب تفسیر عیاشی و کتاب کافی نقل شده که فرمود
بخدا قسم دعوت نکرد احبار و رهبان ایشان را بر اینکه بر آنها
عبادت نمایند ، و اگر اینطور میکردند از ایشان قبول نمیکردند ، و

لکن این احبار و رهبان حلال کردند حرام خدا را و حرام نمودند حلال خدا را .

پس جماعت یهود و نصاری اطاعت کردند و از ایشان قبول نمودند پس بایشان عبادت کردند از حیث لایشعرون ، « واما المسیح » پس او را اهل عبادت دانستند ، و او را معبود قرار دادند
دوم قوله تعالی :

وما امروا الا ليعبدوا الها واحداً

زیرا که این کلام دلالت دارد بر اینکه ایشان بر غیر خدای واحد ، عبادت کردند ، والا ایشان را مذمت نمیکرد

سیم قوله تعالی

لا اله الا هو : بجهت آنکه اشاره بر توحید دلیل است ، در خصوص این مورد بر شریک قرار دادن ایشان برای خدا ، خصوصاً با آنچه گذشته از فعل و کردار ایشان از عبادت کردن آنها برای رهبانها و احبارها و اخذ نمودن آنها و مسیح را ارباب و رب و خدا !!!

چهارم قوله تعالی

سبحانه و تعالی عما یشرکون

بجهت آنکه این کلام معجز نظام ، دلیل واضح و برهان لامح است بر اینکه جماعت یهود و نصاری ، بر خداوند عالم شریک قرار دادند و خدای دیگر غیر از خدای تعالی اعتقاد نمودند ، و از همین جهت خداوند در این آخر آیه شریفه نفی شریک فرمود و خود را از این شرک منزّه نمود ؛ و اگر ایشان بر خدا شریک قرار نمی دادند این کلام در آخر آیه معنی نداشت و صحیح نبود ، و جماعت یهود و نصاری بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایراد میکردند و میگفتند ما کی بر خداوند شریک قرار دادیم

که قرآن شما مارا مشرک میگوید و نسبت شرک بر ما می دهد؟

بنجم قوله تعالی (دراول آیه)

قالت اليهود عزیر بن الله وقالت النصارى المسيح بن الله

زیرا که این کلام دلیل است بر اینکه ایشان حضرت عزیر و حضرت مسیح را پسر خدا دانستند و از برای خدا پسر قرار دادند و اعتقاد نمودند بر خدا توالد و تناسل را و این اعتقاد باعث است ممکن بودن خدا را و واجب الوجود نبودن او را و این شرک محض است و کفر صرف ، و اعتقاد است بر زوال خدا و نبودن خدا بعد از زمانی دیگر ، بجهت آنکه توالد و تناسل سبب زوال و حدوث خداوند عالمیان است ، باجماع جمیع حکماء و متکلمین و مشرک بالاتر از این چه بوده باشد که بر حدوث و زوال خدا قائل باشند ؟ و بعد از فانی بودن او خدای دیگر باشد ؟

و در تفسیر جوامع و صافی از حضرت رسول اکرم (ص)

در تفسیر این آیه نقل کردند که وقتیکه این آیه نازل شد حضرت از یهودی

ها طلب حجت نمود و فرمود که

چرا عزیر را پسر خدا میدانید؟

پس جماعت یهود عرض کردند که بجهت اینکه حضرت عزیر زنده کرد

تورات را از برای بنی اسرائیل بعد از آنکه تورات بالمره رفته بود ، و

نکرد بر تورات این را مگر آنکه عزیر پسر خدا هست

پس حضرت جواب داد و فرمودند بر ایشان که چطور عزیر پسر

خدا گردید و موسی پسر خدا نشد ؟ و حال آنکه حضرت موسی تورات

را آورد ، و دیدند از موسی معجزات زیاد را ، پس چرا او پسر خدا

نشد

پس یهود سکوت کردند و بعد از آن بر جماعت نصاری فرمودند ،

چرا شماها عیسی را پسر خدا میدانید؟

نصاری گفتند بجهت آنکه وقتیکه خداوند ظاهر ساخت به دست عیسی آنچه ظاهر ساخت از معجزات، پس اخذ نمود او را پس از برای خود، پس حضرت فرمود بر نصاری، آیا شنیدید آنچه را که در این خصوص بر یهودی‌ها گفته ؟

یعنی باید عیسی بنا بر این پیغمبر باشد، پس ایشان سکوت نمودند .

و در مجالس صدوق و تفسیر عیاشی نقل نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند، شدید شد غضب خدا بر یهودی‌ها آن وقتی که گفتند، « عزیز بن الله » و شدید غضب خدا بر نصاری آن وقتیکه گفتند، « مسیح ابن الله » و شدید شد غضب خدا بر کسی که خون مرا ریخت، و مرا اذیت نمود در عترت من،

و از این دو حدیث ظاهر گردید که اعتقاد یهود و نصاری آن است که حضرت عزیر و حضرت مسیح پسران خدایند، و از این جهت غضب خدا بر ایشان شدید گردید، و از همین جهت حضرت آنها را خواستند، و با آنها سؤال و جواب نمودند، پس از چند کلمه این آیه شریفه ثابت شد که ایشان مشرکند و بر خدا شریک قرار می دهند، و از این سبب صاحب کنز العرفان فرموده

لان اهل الذمة مشرکون لقوله تعالى و قالت اليهود عزیر بن الله و قالت النصاری المسیح بن الله

یعنی اهل ذمه بر خدا شریک قرار می دهند بجهت نص و صریح این آیه شریفه خصوصا آخرش که نص واضح و دلیل روشن است بر مشرک بودن ایشان .

آیه دوم که دلیل است بر مشرک بودن یهود و

نصاری قوله تعالی در سوره مریم

وقالوا اتخذ الرحمن ولدا ، لقد جئتم شيئا ادا (الی
قوله) ان دعوا للرحمن ولدا وما ينبغی للرحمن ان يتخذ ولدا
ان كل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبداً

یعنی گفتند که اخذ کرده خداوند رحمن از برای خود ولد و اولاد
و بتحقیق آوردید در گفتن این طور سخنها يك چیز بدی و منکر بزرگی
و نزدیک شد که زمین منشق شود از این که خواندید از برای خدا ولدی
و نیست سزاوار از برای خدا اینکه اخذ کند برای خود ولدی ، و نیست
آنچه در آسمانها و زمین است ، مگر آنکه همه آنها بیایند بر بندگی
خدا و اقرار بر عبودیت او میکنند (و ترجمه ظاهرش این بود)

و این آیه مبارکه دلیل واضح است بر اینکه ، کفار نسبت ولد به
خداوند دادند و خدای تعالی در جواب ایشان نهایت تکذیب و بر آنها
تشنیم و سرزنش کرد و فرمود که تمام آنچه در آسمان و زمین است
همه مخلوق خداوند

و چه طور میشود که مخلوق او برای او اولاد باشد؟

و سزاوار نیست که خدا برای خودش ولد اخذ کند ، زیرا که هر
که اولاد داشته باشد او فانی و زائل میشود ، و نیست و نابود میگردد ،
و اولاد وارث او میشود ، چنانچه بر این معنی در حدیث که در کافی است
اشاره فرموده .

قال لم یلد فیکون فی العز مشارکا ولم یولد فیکون
موروثا هالکا

وقال فی نهج البلاغه

ثم یولد فیکون فی العز مشارکا، ولم یلد فیکون موروثا
هاتکا

وحاصل معنی آنکه از خدا ولدی بوجود نیامده که آن ولد شریک خدا باشد در عزت و عظمت و کبریای او، و یا آنکه خدا ولد ندارد تا آنکه خدا هلاک شود، و ولد از او ارث برد، و وارث او باشد.

پس معلوم شد که هر کس بگوید، خداوند عالم ولد دارد، و یا اخذ ولد نموده، پس او بر خداوند شریک قرار داده است، چنانچه معنی این دو حدیث همین است، و از همین جهت خداوند عالمیان نهایت تکذیب و سرزنش بر جماعت یهود و نصاری نموده

و الحاصل این آیه شریفه، نیز دلیل است بر اینکه ایشان نسبت اخذ ولد و اولاد بر خدا دادند و آن هم شرک محض است، و کسی که بر این اعتقاد باشد مشرک است، و معلوم است که گوینده این سخن از یهود و نصاری می باشد زیرا که از غیر ایشان این سخن معروف و معهود نیست بجهت آنکه ملاقات و گفتگوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله اکثر اوقات با ایشان بود، چنانکه در آیه اول گذشت.

آیه سوم قول الله تعالی در سوره مریم

ذک عیسی بن مریم قول الحق الذی فیه یمترون، ما کان لاه ان یتخذ من ولد سبحانه اذا قضی امر آ فانما یقول له کن فیکون
این آیه واقع است بعد از بیان کیفیت تولد حضرت عیسی از مریم از اول تا آخر، و ترجمه آن این است که میفرماید که:

این بود کیفیت تولد حضرت عیسی بن مریم، و قول حق این است که بیان شد کیفیت ولادت او همچنان حقی که در او منخاصمه و گفتگو می کنند، و سزاوار نیست از برای خدا اینکه اخذ کند ولد را، و منزّه است خدا و شأن او اجل و اعلی است از آنکه ولد اخذ کند و

اولاد داشته باشد، زیرا که خداوند عالم وقتی که اراده انجام کاری داشته باشد پس میگوید بشو، پس میشود به مجرد گفتن، بلکه به مجرد اراده پیش از گفتن.

و این آیه مبارکه رد بر نصاری است، زیرا که ایشان بر خدا شریک قرار می دادند، به نسبت ولد برای خداوند، و خدای تعالی خود را منزّه کرد از این نسبت بقول خود سبحانه زیرا که لفظ سبحان در آیات قرآن بجهت منزّه شدن است از شرك و شريك قرار دادن

آیه چهارم قول الله تبارك و تعالی در سوره مائده

لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح بن مريم وقال المسيح يا بنى اسرائيل اعبدوا الله ربى وربكم انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة (الاية)

و این آیه مبارکه نص صریح و برهان لائح است، در اینکه مشرک میباشد زیرا که ترجمه این آیه اینست،

هر آینه بتحقیق کافر شدند آن کسانی که گفتند، بدرستیکه خدا و مسیح پسر مریم است، و حال آنکه حضرت مسیح فرمود بر بنی اسرائیل، که عبادت کنید بخصوص خداوند عالمیان، که او است پروردگار من و خالق شما، بدرستی که هر کس بر خدا شریک قرار دهد، پس بتحقیق حرام کرده است خداوند جنت را بر او.

پس از دو جهت نصاری مشرک می باشند بمضمون این آیه.

اول - آنکه ایشان حضرت مسیح را خدا دانستند

دوم - آنکه حضرت عیسی فرمود بر ایشان (بعد از آنکه شنید

اورا خدا می دانند)

انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة

و این کلام نص واضح است، در اینکه ایشان مشرک شدند به

به مجرد اینکه گفتند خدا مسیح است و آنها در نزد حضرت عیسی نیز مشرک گردیدند، چنانچه در نزد خدا مشرک بودند، پس لفظ من بشرک بالله واضح الدلالة است در شریک قرار دادن نصاری

تا چه برسد به گفتن ایشان، ان الله هوالمسیح بن مریم و لفظ انه من بشرک بالله، یا از کلام حضرت عیسی است، و یا از کلام خداوند جل و علا است، و بر هر دو تقدیر دلالت واضح دارد بر شریک قرار دادن نصاری و مشرک بودن ایشان -

آیه پنجم قوله تعالی ایضاً در سوره مائده

لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة وما من الاله الا اله واحد

یعنی بتحقیق کافر شدند، آنهائیکه گفتند بدرستی که خدا سیمی از سه نفر است، و حال آنکه نیست خدای مگر خداوند واحد و متفرد و این آیه شریفه نیز نص واضح و برهان لائح است، در اینکه جماعت نصاری، خدای واحد را قائل نیستند، زیرا که این کلام معجز نظام در رد ایشان است، باتفاق جمیع مفسرین از سنی و شیعه

و صریح آیه دلالت دارد بر اینکه ایشان خدا را یکی از سه نفر می دانند، که همه آن سه نفر باهم خدایند، و مراد ایشان از آن سه نفر اب است و ابن و روح القدس، و مقصود آنها اینست که الوهیه مرکب و مجتمع میباشد از سه چیز، و این سه چیز باهم خدا و مدبر عالمند، و امور خدا مستند باین سه چیز است و چونکه ایشان در این اعتقاد بودند خداوند جل جلاله از عقیده آنها خبر داد و ایشان را از این اعتقاد فاسد رد و منع فرمود بقول خودش

وما من الاله الا اله واحد

یعنی اینطور نیست که خدا مرکب از سه چیز باشد، بلکه نیست
خدا مگر خداوند واحد و احد.

و معلوم است بالضروره که این عقیده شرك محض و شريك قرار
دادن صرف است.

و در تفسیر صافی در تفسیر این آیه فرموده،

قيل القائلون بذلك جمهور النصارى، يقولون ثلثة اقانيم
جوهر واحد. اب وابن وروح القدس، اله واحد، ولا يقولون
ثلثة الهة و يمنعون من هذه العبارة، وان كان يلزمهم ذلك لانهم
يقولون، الابن اله والاب اله وروح القدس والا بن ليس هو الاب
یعنی قائل باین اعتقاد بیشتری از نصاری می باشند، و ایشان سه
اقنوم قائلند و می گویند که این سه اقنوم یک جوهر است، پدرست، و پسر
و روح القدس، و نمی گویند که خدا سه نفر است، و هر چند که این
سه بودن خدا بر آنها لازم می آید، و لازمه قول ایشان سه بودن
خدا است.

و نیز نقل نموده از حضرت باقر علیه السلام در حدیثی که فرمود

(اما المسيح فعصوه وعظموه في انفسهم حتى زعموا انه اله و
انه ابن الله. وطائفة منهم قالوا ثالث ثلثة و طائفة منهم قالوا هو الله

یعنی اما حضرت مسیح پس عصیان کردند بر او، و خیلی بزرگ
شمردند او را در نفس خودشان، حتی گمان و خیال نمودند که او خدا
و یا آنکه بدرستی که او پسر خدا است،

و طایفه از ایشان گفتند، که خدا سیمی از سه نفر است و طایفه
از آنها گفتند که مسیح خود خدا میباشد.

مؤلف می گوید آنچه از صافی نقل شد در تفسیر آیه که مطابق مضمون آیه هم بود، آن اعتقاد بیشتر نصاری بود، و آنچه در این حدیث بیان شده، این عقیده طوائف مختلفه از آنها است، و در حدیث خبر از عقاید جمیع آنها داده، بجهت آنکه جمعی از آنها عیسی را خدای دانند «چنانکه در آیه چهارم گذشت» و جمعی از ایشان عیسی را پسر خدا می دانند (چنانکه در آیه اول اشاره شد) و جمعی کثیر از آنها قائلند که مرکب از سه اقنوم است (چنان که در این آیه بیان شد) و اقنوم لفظ سریانی است و معنی آن اصل است، یعنی ایشان می گویند که خدا از سه اصل مرکب و مجتمع میباشد، و این عین شرک و صرف شریک قرار دادن است، و کدام شرک بدتر از این میشود که میگویند و اعتقاد می کنند

آیه ششم قول الله عز وجل در سوره نساء

يا اهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم، ولا تقولوا علی الله الا الحق
انما المسيح عیسی بن مریم رسول الله (الی قوله) ولا تقولوا ثلثة
انتهوا خیراً لکم انما الله اله واحد

یعنی ای اهل کتاب غلو نکنید در دین خود، و نگویید بر خدا مگر حق را. و بتحقیق که عیسی بن مریم پیغمبر خدا است، نه آنکه او پسر خدا و خدای سیم است، و نگویید خدا سه است و مرکب از سه چیزی می باشد. و از این اعتقاد برگزید، که از برای شما خیر است. و بدرستی که خدا خدای واحد است، نه آنکه مرکب از سه است، و نه آنکه سه نفر است.

و این آیه شریفه دلیل واضح است که جماعت نصاری مشرکند و بر خدا شریک قرار می دهند، و از همین جهت است که ایشان را

نهی فرمود در اول آیه از غلو، وبعد از آن بر آنها امر کرد که بر خدا حق بگوئید یعنی چنانکه حضرت عیسی شمارا امر نمود بر توحید شما هم قائل بر توحید باشید که آن حق است، نه شریک قرار دادن زیرا که آن برخلاف حق است،

و بعد از این نهی نمود ایشان را از قائل شدن بر سه خدا، و تمامی این کلمات دلیل است بر آنکه شریک قرار دادند و مشرک شدند.

و کدام شرک بالاتر از این باشد که ایشان قائل بر سه اقنوم باشند و خدا را مثل عیسی که يك آدم ضعیف ناتوان بود بدانند؟ والوهیقا مرکب از سه چیز اعتقاد کنند.

آیه هفتم قول الله تبارك و تعالی است در سوره مائده

واذ قال الله يا عيسى بن مريم انا انت قلت للناس اتخذوني و امي الهين من دون الله قال سبحانك ما يكون لي ان اقول ماليس لي بحق ان كنت قلته (الی قوله تعالی) ما قلت لهم الا امرتني به ان اعبدوا الله ربي وربكم

و این آیه شریفه دلالت واضح دارد بر اینکه جماعت نصاری بر خدا شریک قرار دادند و مشرک شدند، زیرا که ترجمه او اینست (و قتیکه خداوند عالم در روز قیامت می فرماید: ای عیسی بن مریم آیا تو گفته بمردم (یعنی بر نصاری) که مرا و مادرم را خدااخذ کنید؟ و غیر خدا را نیز خدا بدانید، و خدای را منحصر بر او ندانید بلکه ما را هم مثل خدا بلکه ما را خدا بدانید و بس

پس عیسی در این مقام عرض می کند سبحانك یعنی ای خدای من تو منزّه از شرک و شریک قرار دادن میباشی، و من ترا منزّه می دانم ازین که تو شریک داشته باشی، و خدا یا این نسبت بمن لیاقت و مناسبت

ندارد، و نمی شود از برای من اینکه بگویم چیزی را که نیست برای من حق، و نگفتم بر ایشان مگر آنچه را که امر فرموده بودی مرا بر آن که بگویم بر ایشان که عبادت کنید بر خداوند عالمیان، که خدای من و شما است .

پس از ترجمه آیه مبارکه معلوم گردید، که جماعت نصاری مشرک میباشند، و کسی را که غیر خدا است عبادت می کنند ، و عیسی و مریم را خدا می دانند، و از برای ایشان عبادت میکنند.

و در تفسیر قمی نقل نموده که وقتی که روز قیامت میشود ، خداوند عالم جمع میکند میان حضرت عیسی و نصاری را ، پس بعیسی میفرماید در حضور نصاری ء انت قلت للناس اتخذونی واهی الهین من دون الله؟

و این سؤال را بجهت آن میکند که نصاری میگویند که ما را حضرت عیسی امر کرده بود که بر او و مادرش عبادت بکنیم، و ایشان را خدا اخذ نمائیم، پس حضرت عیسی آنها را تکذیب میکند، و قول ایشان را بدروغ نسبت می دهد، زیرا که ایشان در این نسبت دروغگو و کاذب میباشند

پس از آیه شریفه واضح شد که جمعی از نصاری مریم را خدای سوم می دانند، چنانچه جمعی کثیر از ایشان روح القدس را خدای سوم می دانند.

و آیا شرک قرار دادن برای خدا زیادتیر از این میشود ؟

پس از این نیز شرک آنها و مشرک بودن ایشان ظاهر گردید

آیه هشتم قول الله جل و علی ثمانه

قل اتعبدون من دون الله مالا یملککم ضرا ولا نفعاً
والله هو السميع العليم

یعنی آیا عبادت میکنید بغیر از خداوند عالمیان چیزی را، که مالک نمیشود و قادر نمی باشد بر ضرر شما، و دفع ضرر از شما نمی تواند بکند و جلب نفع بر شما نمیکند، و خداوند می شنود آنچه میگوئید، و می داند آنچه اعتقاد می کنید.

و در تفسیر صافی فرموده، یعنی عیسی را عبادت میکنید و حال آنکه بدرستی که او مالک نفع و ضرر نیست بخود خودش از نفس خود و اگر چیزی از دست او جاری شود آن از خدا خواهد شدنه از خودش. و از این آیه شریفه هم واضح گردید که جماعت نصاری بر غیر خداوند عالم عبادت می کنند بعلمت آنکه اگر بغیر خدا عبادت نمی کردند چرا خداوند ایشان را در این آیه مذمت نموده بجهت عبادت کردن آنها غیر خدا را.

پس معلوم میشود که ایشان بر غیر خدا عبادت می کردند؛ و واضح است که عبادت نمودن بر غیر خدا شرك و بشريك قرار دادن است، پس مشرك بودن ایشان از این آیه نیز ظاهر و آشکار شد

آیه نهم قوله تعالی در سوره برائة

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون

یعنی خداوند عالم آنچه خدائی است که فرستاد پیغمبر خود را به هدایت کامله و بادین حق و راست و درست تا آنکه ظاهر کند همین دین حق را بر جمیع دینها و غالب کند آن را بر سایر ادیان ملل سابقه، و این را خواهد کرد، هر چندی که مشرکان و اشخاصی که بخدا شريك قرار می دهند، این مطلب را مکره می دارند و از برای ایشان اکراه و بی میلی حاصل میشود.

« و در تفسیر این آیه شریفه احادیث بسیار وارد شده »

و حاصل معنی همه آنها این است که غالب شدن دین اسلام بر سایر ادیان، و ظاهر گردیدن شریعت حضرت سیدالانام در تمام عالم از مشرق تا مغرب، و رفع شدن سایر دینها از روی زمین بالکلیه، در زمان ظهور امام العصر و امام دوازدهم عجل الله فرجه و روحی و ارواح العالمین له الفداء خواهد شد، و اگر آن حضرت ظاهر شود و بعد از آن يك يهودی و یا مسیحی در تمام عالم باقی مانده آن وقت ایشان بر ما و بردین ما ایراد کنند، بلکه همه اهل اسلام را کافر بدانند، و بر قرآن ایشان رد نمایند و از جمله آن احادیث حدیث عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه

السلام است که فرمود آن امام غائب قائم که از ما است، پس منصور بر عتب است و مؤید است بنصرت خداوند، و زمین از برای او ذلیل و منقاد می شود و ظاهر میکند خزینه ها را بجهت او، و میرسد سلطنت او بمشرق و مغرب، و ظاهر میکند خدا بدست او دین اسلام را بجمع دینها پس نماند در تمام زمین خرابه و همه را آباد می کند؛ و نازل میشود عیسی؛ و در پشت سر او نماز می کند

و الحاصل قرآن و احادیث بسیار که همه آنها معتبرند، دلالت دارد بر اینکه دین اسلام بر تمامی دینها غالب خواهد شد، و آنها زایل میشود و مشرکین این مطلب را مکروه خواهند داشت، و از ظاهر شدن اسلام در تمام عالم بدشان خواهد آمد و ابداً آنها نخواهند دین محمد را صلی الله علیه و آله

این مضمون قرآن و احادیث و از واضحات است که جماعت یهود و نصاری هستند آن اشخاص که ظاهر شدن دین اسلام را و غلبه آن بسایر دینها را مکروه می دارند، و این را هیچ نمی خواهند؛ و ابدادوست ندارند که دین اسلام ترقی نماید، و کدام یکی از یهود و کدام شخصی

از نصاری مکروه ندارد، که دین اسلام غلبه بر دین ایشان بکند؟ و آیا پیدا می شود يك کسی از آنها که این مطلب را دوست بدارد؟
 پس معلوم شد که ایشان مشرک و برخدا شریک قرار می دهند،
 نص این آیه وافی هدایه

آیه دهم قوله تعالی در سوره بقره

ولا تنكحوا المشركات حتی يؤمنن ولامة مؤمنة خیر من
 مشرکه ولو اعجبتمکم، ولا تنكحوا المشركین حتی يؤمنوا و لعبد
 مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم

یعنی بزنی دائمه نگیرید زنهای مشرکات را تا اینکه ایمان بیاورند
 و بتحقیق زنی که ایمان آورده خوب است از زنی که او مشرکه باشد
 هر چندی که بتعجب بیاورد شمارا جمال آن زن مشرکه؛ و بزنی
 دائمه ندهید زنهایی را که ایمان آورده اند بمردمان مشرک، تا اینکه آن
 مردها ایمان بیاورند بدرستی که مرد مؤمن بهتر است از مرد مشرک، و
 هر چندی که بتعجب آورد شمارا مال و حال آن مرد مشرک!!

و این آیه نیز دلیل واضح است بر اینکه یهود و نصاری مشرک
 هستند، بعلت آنکه خداوند عالم حرام فرموده زن گرفتن را از یهود و
 نصاری بعقد دائم؛ و دلیل این حکم و علت این حرمت، که از برای مسلم
 حرام است عقد نمودن بعقد دائم از یهود و نصاری، همین آیه است، و اگر
 آنها مشرک نبودند چرا حرام باشد زن گرفتن از ایشان؟

و هر گاه آنها بر خداوند شریک قرار نداده بودند، بچه جهت
 حرام شد در شریعت زنهای ایشان بر اهل اسلام؛ و حال آنکه خدا فقط زن مشرکه
 را حرام فرموده در این آیه، و نیز حرام نموده که مرد مشرک زن مؤمنه
 را عقد کند، و اگر جماعت یهودیها و طائفه نصاری مشرک نبوده باشند

پس چرا مسلمین بر آنهزن نمی دهند و آن کس که میگوید ایشان مشرک نیستند، پس چرا خواهرش را و دخترش بآنها نمی دهد؟ و خودش زن یهودیه و نصرانیه نمی گیرد؟ با وجود اینکه صاحب قرآن ما زن مسلمه را بر مشرک حرام نمود، و بز مسام و مؤمن زن مشرک را جایز نفرموده و الحاصل این آیه وافی هدایه دلیل واضح شد بر مشرک بودن ایشان و حرام گردید زن ایشان بر مسلمین، و زن مسلمه بر آنها، و دلالت آشکار میکند بر شرک ایشان.

حدیث حسن بن الجهم در کافی در تفسیر این آیه که گفت:

حضرت امام رضا علیه السلام بمن فرمود ای حسن چه میگوئی در

حق کسی که تزویج کند زن نصرانیه را؟

عرض کردم فدایت شوم چه بگویم در حضور شما، (یعنی در

خدمت امام من نمی توانم حرف بزنم) پس حضرت فرمود که لابد است

باید بگوئی تا آنکه بدانی حکم مرا، پس من عرض کردم که جائز

نیست که مرد مؤمن زن نصرانیه بگیرد فرمود که چرا جائز نباشد این؟

عرض کردم بعلت قول خداوند عالم که می فرماید

ولا تنكحوا المشركات حتی يؤمنن پس فرمود چه میگوئی در

این آیه؟

والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذین اوتوا

الكتاب من قبلک

یعنی این آیه دلالت میکند بر اینکه زن اهل کتاب بر مؤمن

حرام نیست، پس عرض کردم که این آیه منسوخ شده است بآیه اول

که فرموده .

و لا تنكحوا المشركات حتی يؤمنن پس امام علیه السلام

تبسم فرمود و بعد ساکت شد

و در تفسیر مجمع البیان باز نقل نموده که آیه **والمحصنات من الذین اوتوا الكتاب منسوخ شده بآیه ولاتنکحوا المشركات** و حاصل این حدیث و همین تفسیر اینست که، آیه **والمحصنات** دلالت می کند که زن یهود و نصاری جائز است گرفتن آنها و حرام نیست، مگر آنکه این آیه منسوخ شده و حکمش بر طرف گردیده بآیه **ولا تنکحوا المشركات**

پس مؤلف می گوید: اگر یهود و نصاری مشرک نبودند، و بر خدا شریک قرار نداده بودند، پس چرا آیه **ولاتنکحوا المشركات** تزویج ایشان را حرام نمود؟ و اگر آنها مشرک نباشند، پس چطور شد، که مشرکین و مشرکات بر ایشان صدق نمود؟ و آیه **اوتوا الكتاب**، بآیه **لاتنکحوا المشركين** نسخ شد؟ و اگر آنها مشرک نبودند، پس چه ربط بین این دو آیه که یکی آن دیگری را نسخ نماید، و زن گرفتن حرام باشد؟ از آنها بعد از نزول **ولاتنکحوا المشركات** یا همیشه و یا يك زمان خاص؟

آیه یازدهم قوله تبارك و تعالی

فاذا انسوخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم

یعنی وقتیکه ماههای حرام تمام شد، و باخر رسید، پس بکشید آن اشخاصی را که بر خداوند عالمیان شریک قرار می دهند .
در هر جائیکه آنها را یافتید؛ و اخذ کنید ایشان را ، و حبس نمایید آنها را

و این آیه شریفه نیز، دلیل واضح است بر اینکه یهود و نصاری مشرک هستند، بعلت آنکه از ضروریات سنی و شیعه است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ماههای حرام که چهار ماه معهود باشد

با جماعت یهود و نصاری و سایر کفار جنگ نمی کرد و بعد از آنکه ماههای حرام تمام میشد شروع میفرمود بجنگ یهود و نصاری و باقی کفار، و اگر ایشان مشرک نبودند، و بر خدا شریک قرار نمی دادند، چرا پیغمبر ما با آنها جنگ نمی کرد، و برایشان در هر سال چهار ماه مهلت می داد، و بعد از انقضاء چهار ماه جنگ میکرد، و آنها را دیگر مهلت نمی داد، و دست از ایشان بر نمی داشت؛

و چرا اصحاب پیغمبر عرض نمی کردند که آنها مشرک نیستند؟ چرا با ایشان جنگ نمیکنی؟ و چرا پیغمبر با اصحاب خود نمیفرمود؛ که بیاید در ماههای حرام با آنها جنگ کنیم؟ زیرا که ایشان مشرک نیستند و خداوند حرام نموده در این ماهها جنگ با مشرکین را، نه آنکه جنگ با یهود و نصاری را

پس از همین مطلب معلوم می شود که ایشان مشرک می باشند، و نزول این آیه هر چندی که در طایفه خاص است، ولیکن حکم آن عام است، و در هر مشرک جاری و واقع است، چنانکه در اکثر آیات قرآن همین است، باجماع مفسرین از شیعه و سنی

و هم چنین است قوله تعالی و ان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله یعنی اگر کسی از مشرکین یا رسول الله صلی الله علیه و آله بتو پناه آورد پس باو پناه بده

و نزول این آیه هر چندی که در مشرک خاص است، ولیکن حکم آن در هر مشرک جاری است و از همین جهت پیغمبر بعد از نزول این آیه، بر یهود و نصاری نیز پناه میداد، در وقتیکه باو پناه می بردند، و همین طور است قوله سبحانه و تعالی ان الله بري من المشركين و رسوله

یعنی بدرستی که خداوند بری هست از مشرکان، و پیغمبرش نیز از ایشان بری است و نزول این آیه هرچندی که در طایفه مخصوص بود، ولکن حکم آن عام است؛ و از این جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از یهود و نصاری برائت می کرد.

و آیا ممکن میشود بر احدی از مسلمانان که بگوید، خدا از یهود و نصاری بری نیست؛ و پیغمبر از ایشان برائت ندارد؛ پس از برائت خدا و رسولش از آنها معلوم میشود که ایشان مشرک و برخدا شریک قرار می دهند.

آیه دوازدهم قوله تعالی در سوره مومن

فلما جائهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم من العلم (الی قوله) فلما راو باسنا قالوا آما بالله وحده و کفرنا بما کنابه مشرکین فلم یک ینفهم ایمانهم لمارا و اباسنا

یعنی پس وقتی که آمد بسوی ایشان پیغمبران آنها، با آیات و معجزات، پس شاد شدند بآنچه در نزد ایشان بود، از علم خودشان، پس وقتی که دیدند شدت عذاب مارا، گفتند که ما ایمان آوردیم بخدای واحد، و کافر شدیم بآنچه بودیم ما بسبب آن چیزی مشرک، پس نشد که نفع بکند ایمان ایشان بر آنها در آن زمان که دیدند عذاب ما را زیرا که ایمان آوردن ایشان بعد از گرفتار شدن ایشان بود بعذاب، و این آیه شریفه در مذمت و بیان حال آن کسان است که از برای ایشان پیغمبر آمد و کتاب و معجزات آورد،

و معلوم است که یهود و نصاری، پیغمبر داشتند، و کتاب برایشان آورده بودند، و زمانی که آنها بفرموده پیغمبر خود عمل نکردند، و بلا بر ایشان نازل شد، آنوقت از شرک خود توبه کردند؛ پس نفع نداد توبه آنها از شرک سابق

و این آیه نیز دلیل واضح است در مشرک بودن ایشان، زیرا که آنها نیز بعد از غلبه پیغمبر بر ایشان و اسیر نمودن ایمان می آوردند و ایمان آنها از اسیری و دستگیری نفع نمی داد، و یا آنکه يك معصیت از ایشان صادر می شد در بلاد اسلام، و اهل اسلام می خواستند که بر ایشان مجازات نمایند، آنها از شرك سابق خود توبه می کردند و ایمان می آوردند، و ایمان ایشان بعد از تسلط بر آنها فائده نمی داد

و دلالت دارد بر این مطلب حدیثی که در کافی نقل فرموده و در کتاب تفسیر صافی موجود است ترجمه اش اینست که فرمود :

آوردند بنزد متوکل مرد نصرانی را که زنا نموده بود با زن مسلمة، پس اراده کرد متوکل اینکه اقامه حد نماید بر او، پس او ایمان آورد، بعد از آن اشخاصی که در نزد متوکل بودند از اشراف و علما و دانایان اختلاف کردند در نفع نمودن ایمان او، جمعی گفتند که هدم کرد ایمان او شرك او را و فعل او را و جمعی گفتند که سه حد باید زد، و جمعی چیزی دیگر گفتند.

پس متوکل کسی فرستاد بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام که ازین مسئله سؤال نماید، پس حضرت در جواب نوشته و فرمود که باید آن نصرانی، که بعد از اراده حد بر او مسلم شده، زده شود تا بمیرد بعد از آمدن جواب آن حضرت، علماء بر آن حضرت ایراد کردند و این را قبول نکردند، پس دوباره از حضرت دلیل خواستند، و جهت این را سؤال نمودند، پس آن حضرت آیه شریفه را دلیل آورد، و آیه را نوشت و به متوکل فرستاد که فاما راوا باسنا قالوا امانا بالله وحده و كفرنا بما كنا به مشركين

پس متوکل امر کرد بزدن آن مرد، چنانکه حضرت فرموده

بود، (و این بود ترجمه حدیث)

پس از این حدیث معلوم شد، که مراد خداوند عالم از مشرکین در این آیه نصاری هم هست، و اگر نصاری مشرک نبودند چرا اول گفتند که ایمان او هدم کردشرك او را؟ و چرا حضرت فرمود که ایمان او فائده ندارد؟ و در دلیل این فرمایش این آیه را فرمود؟ و بایشان فرستاد و همه آنهائی که در نزد متوکل بودند قبول کردند، و اگر نصاری مشرک نبودند، چرا ایشان بآن حضرت ایراد نکردند؟ با وجود آنکه اکثر آنها دشمن حضرت بودند!!!

چنانکه در مرتبه اول ایراد نمودند، و بدون دلیل قبول نکردند و چرا ایشان نگفتند که نصاری مشرک نیستند؟ و با همه آنها چرا آن حضرت این آیه را در این مقام دلیل آوردند اگر نصاری مشرک نبودند؟ و چطور میشد که امام علیه السلام دلیل بی ربط بیاررد العیاذ بالله!!!

پس از آنچه ما ذکر نمودیم واضح گردید که مراد از مشرکین در این آیه وافی هدایه نصاری هم میباشد.

و الحاصل از این دوازده آیات معلوم گردید که جماعت اهل کتاب مشرک هستند، و ایشان بر خداوند عالم شریک قرار می دهند، زیرا که مضمون این آیات خبر دادن بود از شرك و شریک قرار دادن ایشان و مشرک بودن آنها یا در ذات خدا و یا در عبادت برای خدا. علاوه بر آن احادیث که در تفسیر این آیات نقل نمودیم و بیان کردیم

و! ما احادیث که دلالت میکنند برشرك ایشان و آنها را مشرک

میگوید پس آنها نیز بسیار است، و هر یکی از آنها دلیل واضح و برهان لایح است بر شرک ایشان، و مشرک شدن آنها به حیثیتی که قابل انکار نیست، زیرا که همه آن احادیث، محل اعتبار، و در نزد علماء ابرار در کمال صحت و سلامت سند است؛ پس می گوئیم بعون الله القادر المختار و به برکت ائمه اخیار

حدیث اول صحیحۃ ابوالمختری

که نقل شده از تہذیب از حضرت صادق علیہ السلام از پدرش و او نیز از حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام .

قال القتال قتالان : قتال اهل الشرك، لا ینفر عنہم حتی یسلموا
او یؤدوا الجزیة عن یدوہم ساغرون، و قتال لاهل الزیغ لا ینفر
عنہم حتی یفیتوا الی امر اللہ او یقتلوا

یعنی جہاد و جنگ با کفار دو نوع است: یک جنگ و جہاد هست با اهل شرک، و کسانی که برخدا شریک قرار می دهند، پس دست از ایشان برداشته نمی شود، تا اینکه ایمان بیاورند و یا اینکه جزیه بدهند بخاری و ذلت، و دیگری جہاد اهل ضلالت از مسلمین است مثل خوارج پس دست از آنها برداشته نمی شود تا اینکه برگردند بسوی اطاعت خدا و یا آنکه کشته شوند، و جزیه از آنها قبول نیست .

و این حدیث دلیل واضح است در اینکه یہود و نصاری اهل شرکند، و مشرک بعات اینکه حضرت فرمود قتال اهل الشرك و بعد فرمود که ایشان یا ایمان می آورند و یا آنکه جزیه بدهند در حالت حقارت و ذلت، پس از توضحات است که این حکم مختص باهل کتاب است و خصوص ایشان مخیر هستند در بین اینکه یا ایمان بیاورند و یا جزیه

بدهند، زیرا که احادیث متواتره بر این دلالت دارد، و در بین تمامی اهل اسلام از سنی و شیعه مسلم میباشد، و شك از احدی در این نیست. پس معلوم شد که امام علیه السلام بر اهل كتاب که یهود و

نصاری باشند اهل شرك و مشرك فرموده

حدیث دوم صحیحۀ زرارة عن عبدالكريم که

منقولست از کافی و تهذیب

قال ابو عبد الله عليه السلام انما نسخط اذا عصى الله فاما اذا اطيع رضينا (الى ان قال) يا عمرو و ارايت لو بايعت صاحبك الذي تدعوني الى بيعته ثم اجتمعت لكم الامة فله يختلف عليكم رجالان فيها فافاضتكم الى المشركين الذين لا يسمون ولا يؤدون الجزية اكان عندكم و عند صاحبكم من العلم ما يسيرون فيه بسيرة رسول الله في المشركين في حروبه

یعنی بدرستی که ما دشمن می داریم، در زمانی که بر خدا معصیب کرده شود، پس وقتی که بر خدا اطاعت گردید راضی می شویم. تا آنکه حضرت فرمود « ای عمرو خبر بده بر من اگر بیعت کنم بر فیک تو، پس جمع شود اهل اسلام بر اطاعت شما و دو نفر اختلاف نکنند پس شما برسید بجنك و جهاد مشرکین، و بر ایشان غلبه نمایند، و آن مشرکین اسلام نیاورند و جزیه هم ندهند، آیا در این صورت چه می کنید بایشان و نزد شما کسی پیدا می شود که بآنها رفتار نماید هم چنانکه پیغمبر با ایشان رفتار و سلوک نمودند در جنگ او با مشرکین

این حاصل ترجمۀ حدیث بود، و این کلام را حضرت صادق بآن شخص فرمود که او بحضرت عرض نمود که بیا بفلان کس بیعت کن و بر اطاعت او گردن بگذار، پس حضرت بآن شخص فرمود، که آیا

او عالم هست که من باو بیعت کنم؟ و او حکم خدا را در حق مشرکین در صورتی که ایمان نیاورند و جزیه هم ندهند می‌داند؟ و آن کس علم دارد که پیغمبر در حق مشرکین چه می‌کرد، در زمانی که ایشان اسلام قبول نمی‌کردند و جزیه نیز نمی‌دادند؟

(و این حدیث طولانی است، و این حاصل کلام و وسط آن حدیث است)

و محل شاهد در فرمایش آن حضرت است که فرمود (المشرکین الذین لایسلمون ولا یؤدون الجزیه)

زیرا که از واضحات اسلام و مسلمین است که جزیه از غیر یهود و نصاری قبول نمی‌شود، و غیر ایشان یا باید ایمان بیاورند، یا باید کشته شوند، باتفاق شیعه و سنی، و اهل جزیه منحصر است بر طایفه یهود و نصاری، و با وجود اینکه دانسته شد حضرت در این حدیث بایشان مشرک گفته، و اگر ایشان بر خدا شریک قرار نمی‌دادند چرا امام بآنها مشرک می‌گفتند.

حدیث سوم حسنه عبدالله بن سلیمان

نقل شده از صدوق

قال قلت لایعبدالله علیه السلام ان الناس یروون ان علیا علیه السلام قتل اهل البصرة وترك اموالهم فقال ان دار الشریک یحل ما فیها وان دار الاسلام لایحل ما فیها

یعنی عرض کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام، بدرستی که مردم روایت می‌کنند و می‌گویند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کشت اهل بصره را در جنگ جمل، و ترک نمود مال ایشان را، و مال آنها را غنیمت نکرد،

یعنی مقصود سائل اینست پس چرا حضرت امیرالمؤمنین مثل

پیغمبر نکرد؟ زیرا که پیغمبر با هر طایفه که جنگ می کرد، بعد از غلبه بر ایشان مال آنها را غنیمت می کرد، و در بین اصحاب قسمت می نمود و اما حضرت امیر بعد از غلبه بر اهل بصره مال ایشان را قسمت نمود این حاصل سؤال آن شخص راوی

فقال پس حضرت صادق علیه السلام در جواب فرمود، بدرستی که دارالشرك یعنی مملکتی که اهل آن مشرك هستند، حلال می شود بعد از غلبه بر ایشان آنچه در آن ولایت است و اما ولایت اسلام حلال نمی شود آنچه در او هست بعد از غلبه بر ایشان، یعنی جنگ جمل در ولایت اسلام بود؛ و جنگهای پیغمبر در ولایت مشرکین واقع شده بود.

پس معلوم شد از این حدیث که یهود و نصاری مشرك می باشند، زیرا که پیغمبر از خیبر و سائر بلاد غنیمت زیاد آوردند، و اگر آنها مشرك نبودند، مال ایشان چطور حلال شد؛ و حال آنکه امام در این حدیث میفرماید که مال مشرك در دارالشرك حلال است نه غیر آن! اگر اهل خیبر مشرك نبودند و شهر خیبر دارالشرك نبود، چرا پیغمبر اموال ایشان را غنیمت نمود؟

حدیث چهارم صحیحه محمد بن مسلم از کافی

قال قلت لابی جعفر علیه السلام، قال الله تعالى، و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و يكون الدين كله لله . فقال؛ لم تجئنا و اویل هذه الاية بعد ان رسول الله صلى الله عليه و آله رخص لهم لحاجته و حاجة اصحابه، فلو قد جاء تأويلها لم يقبل منهم و لكن يقتلون حتى يوحدوا لله و حتى لا يكون شرك

یعنی عرض کردم به حضرت امام محمد باقر علیه السلام که معنی خداوند چه است که می فرماید: بکشید این کافران را تا آنکه فتنه در زمین

نیاشد، و بوده باشد تمام دین از برای خدا، و دین دیگری نماند، پس حضرت فرمود که تاویل این آیه نیامده است تا بحال، یعنی حالا وقت آن نیست که تمام یهود و نصاری را بکشند، و دین منحصراً شود بدین اسلام، بلکه این مطلب بعد از زمان دیگر خواهد شد پس فرمود بدینستی که پیغمبر خدا، رخصت داد بر یهود و

نصاری، و ایشان را نکشت، بجهت حاجت خود و اصحابش!!

یعنی آن حضرت لابد کشت در صلح کردن بایشان و جزیه گرفتن از آنها، پس هر گاه تاویل این آیه بیاید، قبول نشود جزیه از ایشان، بلکه کشته می شوند، تا آنکه بتوحید قائل شوند، و تا آنکه نباشد شرك در روی زمین: (این ترجمه حدیث بود مختصراً)

و در تفسیر صافی فرموده، که مراد از فتنه شرك است، و احادیث زیاد در تفسیر این آیه وارد شده که مضمون این در زمان حضرت حجت عصر عجل الله فرجه ظاهر خواهد شد، چنانکه در این حدیث فرموده، که تاویلش نیامده!!!

و محل شاهد در این حدیث، در فرمایش حضرت است که فرمود هر گاه تاویل آن بیاید قبول نمی شود از ایشان (جزیه) و لکن کشته می شوند، تا آنکه آنها خدا را توحید کنند، و تا آنکه نبوده باشد شرك پس اگر ایشان مشرك نبودند چرا ایشان را بکشند تا آنکه آنها بر توحید قائل شود، و تا آنکه نبوده باشد شرك در روی زمین؟ و اگر دیگران مشرك باشند با آنها چه دخل دارد؟

پس از اینجا معلوم شد، که مراد از فتنه شرك است، چنانکه در صافی فرموده، و این زاوی باتفاق جمیع شیعه بل سنی نیز، از صاحب اسرار امام است، و او فهمیده بود که این آیه در حق اهل کتاب است

و مراد از فتنه شرک است، و سئوالش از این بود، که تاویلش چه وقت خواهد شد؛ و چه زمان شرک ایشان بر طرف میشود؛ پس حضرت فرمود که تاویلش بعد خواهد شد !!!

و در حدیث دیگر فرمود، که تاویلش در زمان امام عصر خواهد شد، و شرک ایشان آنوقت مرتفع خواهد گشت
پس معلوم شد از این حدیث که ایشان بر خدا شریک قرار میدهند و مشرکند؟

حدیث پنجم صحیحۃ حفص بن غیاث منقول از
کافی و تهذیب و من لایحضره الفقیه و غیر آنها
از کتب معتبره

قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن النساء كيف سقطت الجزية
عنهن، قال لان رسول الله نهى عن قتلهن ولو امتنعت ان تؤدى
الجزية لم يمكن قتلها فلما لم يمكن قتلها رفعت الجزية عنها و
لو امتنع الرجال ان يؤدوا الجزية كانوا قضين للعهد و حلت
دمائهم و قتلهم لان قتل الرجال مباح في دار الشرك

یعنی سئوال نمودم از علت آنکه از زنهاى اهل کتاب جزیه ساقط
شد؛ پس فرمود بعلت آنکه پیغمبر (ص) منع فرمود از کشتن زنهاى
ایشان؛ پس اگر بر آنها نیز جزیه می بود؛ و آن زنها از دادن جزیه امتناع
می کردند، کشتن آنها ممکن نبود، پس وقتی که کشتن آنها ممکن نشد
رفع شد از ایشان جزیه، بخلاف مردهاى آنها بعلت اینکه اگر مردها
جزیه ندهند، نقض عهد می کنند، و حلال میشود خون ایمان و کشتن
آنها، بجهت اینکه کشتن مردها در بلاد مشرکین و در دیار شرک مباح
و جایز است.

و این حدیث دلالت واضح دارد بر اینکه اهل کتاب مشرکند، بعلمت اینکه راوی سؤال نموده از علت جزیه ندادن زنهای اهل کتاب؟
 پس حضرت در جواب فرمود چونکه کشتن ایشان جائز نبود لهذا جزیه از آنها برداشته شد، و اما مردها چونکه کشتن ایشان جائز بود در بلاد شرک پس کشتن آنها جائز است در بلاد اسلام اگر جزیه ندهند
 پس اگر ایشان مشرک نبودند چرا امام علیه السلام فرمود کشتن ایشان مباحست در دیار شرک؟ و قتیکه خودشان مشرک نشدند چرا ولایت ایشان دیار شرک میشود؟

حدیث ششم، - حسنه هشتمین بن عبدالله است
 و نقل شده از عیون و علل الشرایع صدوق
 « رضوان الله علیه »

قال سئلت الرضا عليه السلام فقلت له اخبرني عن علي ع لم
 لم يجاهد اعدائه خمساً وعشرين سنة بعد رسول الله (ص) ثم جاهد
 في أيام ولايته؟ فقال لانه اقتدى برسول الله في ترك جهاد
 المشركين بمكة بعد النبوة ثلاث عشر سنة و بالمدينة تسعة عشر
 شهراً و ذلك لقلّة اعوانه عليهم و كذلك علي (ع) ترك جهاد
 اعدائه لقلّة اعوانه عليهم ،

یعنی سؤال نمودم از حضرت رضا علیه السلام از علت جهاد نکردن
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیغمبر بیست و پنج سال؟
 پس در جواب فرمود که آن حضرت اقتدا کرد به پیغمبر خدا در
 ترك نمودن جهاد مشرکین در مکه سیزده سال و در مدینه ۱۸ ماه و جهت
 این هم نبودن اعوان و انصار آن حضرت بود در مکه و در مدینه اول
 ورودش، و هم چنین بود حضرت امیرالمؤمنین ترك نمود جهاد دشمنانش
 را بجهت عدم وجود اعوان برای آنحضرت .

پس ازین حدیث ظاهر شد که ، یهود و نصاری مشرکند ، بعلت آنکه حضرت فرمود که حضرت پیغمبر ترك جهادالمشركين يعنى ترك نمود جهاد مشرکین را
و معلوم است که پیغمبر در مکه سیزده سال و در مدینه ۱۸ ماه بایهود و نصاری جهاد نکرد ، و واضحست که عمده جهاد او در جنگها بایهود و نصاری بود ، و ایشان ریاست و سلطنت داشتند ، و سائر مشرکین نسبت بایشان سلطنت نداشتند .

پس فرمایش حضرت که ترك نمود جهاد مشرکین را دلیل است بر آنکه آنها مشرک بودند ، و آیا ممکن میشود که کسی بگوید که مراد امام از مشرکین غیر از یهود و نصاری است ؟ حاشا و کلا ، زیرا که پیغمبر چنانکه بامشرکین عرب جهاد نکرد در این مدت مزبوره و هم چنان با یهود و نصاری نیز جهاد نکرد ، و چطور میشود که مراد این باشد که پیغمبر ترك نمود جهاد غیر یهود و نصاری را درین مدت !!!

و بالجمله معلوم است که پیغمبر با هیچکس جنگ و جهاد نکرد در مکه و ۱۸ ماه در مدینه و بعد بایهود خیبر و غیر خیبر ، و با طوایف نصاری و کفار قریش جهاد کرد ، پس معلوم می شود که همه اینها مشرکند چنانکه لفظ مشرکین جمعست .

حدیث هفتم حسنه اسمعیل بن الفضل است که نقل

شده از تهذیب

قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن سبي الاكراد اذا حاربوا
ومن حارب من المشركين هل تحل نكاحهم وشرائهم ؟ قال نعم :
يعنى سؤال نمودم از حضرت صادق (ع) از اسیر نمودن کردها و
اهل بادیه و کوهها ، در وقتیکه ایشان با مسلمین جنگ نمایند ، و بر سر

مسلمانان بریزند، و از اسیر کردن کسی که با ما جنگ کند از مشرکین، و آیا حلال میشود بعقد نکاح آوردن آنها، و حلالست خریدن ایشان؟ حضرت فرمود: بلی نکاح آنها و بیع و شراء ایشان حلالست

و محل شاهد در این حدیث در حلال شدن نکاح مشرکین است که امام (ع) حکم بجواز آن و نکاح نمودن ایشان فرمود، و این دلیل واضعست بر اینکه مراد از مشرکین یهود و نصاری، است یقیناً و جزماً، بعلم آنکه نکاح غیر آنها در شریعت جائز نیست، و مراد از نکاح نیز نکاح متعه است، نه نکاح بعقد دائم، زیرا که نکاح متعه و منقطع نمودن زنهای یهود و نصاری جائز است، نه غیر ایشان از سایر مشرکین، و نه عقد دائم خصوص یهود و نصاری، و این مسئله اجماعی است در بین علماء و احدی از ایشان قائل نشده بجائز بودن نکاح غیر ایشان از مشرکین و نه بعقد دائم کردن خصوص آنها بنا بر مشهور در بین علماء

پس از این قرینه معلوم شد، که مراد از مشرکین در این حدیث

یهود و نصاری است.

حدیث هشتم صحیححه منصور ابن حازم است

و نقل شده از کافی:

قال سئل ابا عبد الله (ع) عن رجل مجوسی او مشرك من غیر اهل الكتاب کانت تحته امرئة فاسلم او اسلمت، قال ینظر بذلك انقضاء عدتهما فان هو اسلم او اسلمت قبل ان تنقضی عدتهما فهما علی نکاحهما الاول

یعنی پرسیدم از حضرت صادق (ع) از مرد مجوسی و مرد مشرک که او غیر اهل کتاب است که بوده باشد در حباله او یک زن، پس اسلام قبول کند، مرد، یا آن زن، عقد اول ایشان چطور میشود؟

پس حضرت فرمود نظر میشود در اینصورت بانقضاء عدۀ ایشان اگر آن دیگری نیز مسلم شد قبل از گذشتن زمان عدۀ ، پس ایشان در نکاح اول باقی باشند .

و محل شاهد در این حدیث در قول « او مشرك من غیر اهل الكتاب » میباشد زیرا که معنی آن این است که ، يك مشرك باشد و آن مشرك از اهل کتاب نباشد .

و اگر اهل کتاب مشرك نباشند ، این نحو استثناء معنی ندارد ، زیرا که اگر آنها مشرك نبودند احتیاج بلفظ « من غیر اهل الكتاب » نداشت ، و این کلمه غلط میشود .

پس معلوم می شود که در این حدیث بر ایشان اطلاق مشرك شده .

حدیث نهم روایتی است که از سید مرتضی و تفسیر

نعمانی نقل شده

عن علی (ع) فقال فیها فتوله تعالی ، ولا تنکحوا المشركات حتی يؤمن (الایه) وذلك ان المسلمین كانوا ینکحون فی اهل الكتاب من اليهود والنصارى وینکحونهم حتی نزلت هذه الایة نهیا ان ینکح المسلم من المشرك ان ینکحونه

یعنی قول خداوند که میفرماید زن نگیرید ، از زنهایی که مشرکند تا آنکه ایمان بیاورند .

جهت و سبب نزول این آیه این بود که ، مسلمانان بودند که ، از اهل کتاب که یهود و نصاری باشند زن می گرفتند و با ایشان جماع میکردند تا آنکه این آیه نازل شد بجهت منع مسلمانان ، از اینکه زن بگیرند از زنهای مشرك . و از اینکه باز نهی مشرك جماع کنند .

پس این حدیث دلالت واضح نمود بر اینکه یهود و نصاری مشرکند

زیرا که می فرماید: این آیه نازل شد و مسلمانان را منع نمود از گرفتن زن که مشرکست.

پس از یهود و نصاری زن گرفتن جائز نشد. اگر آنها مشرک نبودند این نهی بر ایشان شامل نمیشد، و زن یهود و نصاری بر مسلم حرام نمی گردید و حال آنکه بعد از این آیه حرام شد بنص این حدیث شریف:

حدیث دهم صحیحہ زرارة است منقول از کافی

عن ابی جعفر (ع) فی حدیث قال ، الکفر اعظم من الشرك ، فمن اختار علی الله عز وجل و ابی الطاعة و اقام علی الکبائر فهو کافر و من نصب دینا غیر دین المؤمنین فهو مشرک

یعنی کفر بزرگتر است از شرك، پس هر کس اختیار کند، بر خداوند چیزی را و امتناع کند از طاعت او و اقامت کند در کبائر از گناهان، پس همین شخص کافر است، و هر کس نصب کند و اختیار نماید دینی را که غیر دین مؤمنین باشد، پس او مشرکست و بر خدا شریک قرار داده و این حدیث نیز دلیل واضحست بر اینکه یهود و نصاری مشرکند بعلت آنکه فرمود، هر کس نصب کند، یک دینی غیر از دین مؤمنین، پس او مشرک است

و از توضیحات است که ایشان در دینی برقرار هستند، که آن دین از دین مؤمنین خارج است

و آیا میشود گفت که دین آنها با دین مؤمنین فرق ندارد؟ و با دین ایشان دین مؤمنین است؟ حاشا و کلا و نعوذ بالله از این کلام!!

پس صریح این حدیث است که هر کس بر قرار باشد در غیر دین مؤمنین، پس او مشرک است پس معلوم شد که ایشان مشرکند

حدیث یازدهم حدیثی است که حسن بن علی بن شعبه در تحف العقول از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده

قال فيها وأن هو مال بهواه الى التدين لجهة التاويل و
التقليد والتسليم والرضا بقول الاءاء والاسلاف فقد اشرك

یعنی فرمود در آن حدیث و اگر شخصی میل کند بهوای خودش
بسوی تدين ، و اخذ نمودن دين بتاويل و یا تقلید و تسليم و رضا بگفته
پدران گذشته ، و دين او عبارت از گفته آباء سابق باشد ، بدون آنکه
از تقلید دست بکشد پس همین شخص مشرک شده و بر خدا شريك قرار داده
پس از همین حدیث شريف معلوم گردید که يهود و نصاری مشرکند
زیرا که ایشان در دين خود بقول آباء و اجداد خود اخذ نمودند ، و با
تقلید و تسليم اسلاف قائل شده اند و رضا بگفته پدران خود گشتند و ایشان
گفتند که : انا وجدنا آباءنا على امة وانا على آثارهم مقتدون •
و از توضحات است که ایشان در دين خود ؛ تقلید آباء خود نموده و مضمون
این حدیث آنست که همچنین کس مشرک است

و معلوم است که جماعت مسلمين در اصول اعتقادات و اصل دين ،
ایشان تقلید نمیکنند و خودشان در توحيد و نبوت و امامت و معاد ، اجتهاد
و جد و جهد میکنند ، و تقلید آنها در فروع دين باشد ، و تقلید در اصول
دين منحصر است بر يهود و نصاری ، زیرا که ایشان بگفته اجداد و اسلاف
متدين میشوند ، و این شرکست ، چنانکه حدیث بیان نمود.

حدیث دوازدهم صحیححه زراره است نقل شده از محاسن برقی

از حضرت امام محمد باقر (ع)

قال من اجترى على الله في المعصية وارتاب الكياير فهو كافر
ومن نصب دينا غير دين الله فهو مشرك

یعنی کسیکه جرئت کند بر خدا در معصیت، و مرتکب شدن گناهان
کبیره و ابدأ اعتناء بر او نکند پس او کافر است، و هر کسی که اختیار کند
و برقرار شود در دینی غیر از دین خدا، و نصب نماید دینی را غیر دین خداوند
پس او مشرک هست.

و از این نیز معلوم گردید که یهود و نصاری مشرکند، بعلت اینکه
ایشان در دین خدا نیستند؛ و غیر دین خدا را اخذ نمودند و در دین باطل
میباشند زیرا که دین خدای جل جلاله منحصر است به دین اسلام چنانکه
فرموده: «ان الدین عند الله الاسلام» یعنی تحقیق دین منحصر است در
نزد خدای عالمیان به دین اسلام.

و فرموده (ومن یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه) یعنی کسی
که اختیار کند غیر دین اسلام دین دیگر را، پس قبول نخواهد شد
از او.

و معلوم است از آیات شریفه که دین منحصر است در نزد خداوند به
دین اسلام، و از واضحات است که جماعت یهود و طایفه مسیحیین این
را ندارند، پس ایشان مشرک میباشند بمضمون این حدیث
و از همه این دوازده حدیث معلوم شد که ایشان مشرک اند و
بر خداوند شریک قرار می دهند.

و از این احادیث مذکوره معلوم شد شرك آنها ، و همه این ۱۲ حدیث مضمون آن آیات دوازده است که سابقاً ذکر شد و ائمه علیهم السلام این حکم را از آیات قرآن اخذ کردند ، زیرا که ایشان معنی قرآن را از همه کس بهتر می دانند ، و علوم آن در نزد ایشانست و چونکه مراد خداوند عالمیان از آیات سابقه بیان شرك یهود و نصاری بود لهذا ائمه هم در احادیث گذشته بیان مشرک بودن آنها را بیان فرمودند

و از همین جهت جمعی از علماء اعلام اعلی الله مقامهم تصریح فرمودند بشرك ایشان و مشرک بودن آنها.

مثل ابن ابی عقیل عمانی علیه الرحمه حیث قال

واما المشركات فقولہ تعالی - ولا تنكحوا المشركات حتی يؤمنن الا ما استثناه من عفايف اهل الكتاب فقال والمحصنات من الذين اتوا الكتاب

یعنی اما تزویج مشرکات از زنها ، پس خداوند منع فرموده و تصریح نموده که زنهاى مشرک را نگیرید تا آنکه ایمان بیاورند و لکن خداوند از این حکم خارج کرده و از مشرکات يك طایفه بیرون نموده ، و آنها عقیفه های اهل کتابست ، پس فرموده آنها که عقیفه هستند از اهل کتاب آنها را عقد کنید پس از این کلام واضح است که اهل کتاب را او مشرک میدانند ، و الا این کلام معنی نداشته .

و ایضا در مقام دیگر آن بزرگوار فرموده

و ذکر مشرکی اهل کتاب فقال والمحصنات من الذين اتوا الكتاب و اهل الشرك عند آل الرسول (ص) صنفان صنف اهل الكتاب و صنف مجوس و عبدة او ثان و اصنام و نيران

یعنی ذکر فرموده خداوند مشرکین اهل کتاب را ، و اهل شرك در نزد ائمه هدی دو صنف است ، يك صنف از مشرکین اهل کتاب است ، و صنف دیگر از آنها مجوس و بت پرست و آتش پرست !

و مثل شیخ طوسی رئیس الشیعة ، قال فی النهایه
 لا يجوز للرجل المسلم ان يعقد على المشركات على اختلاف
 اصنافهن يهودية كانت او نصرانية او عابدة وثن
 یعنی در کتاب نهایت فرموده که جائز نیست برای مسلم اینکه عقد
 کند بر زنهای مشرکات هر چند بیکه صنف آنها مختلف باشد از یهود و نصاری
 و بت پرست ،

و مثل شیخ مفید رضوان الله علیه قال

ونكاح الكافرة محرم بسبب كفرها سواء كانت عابدة وثن
 او مجوسية او يهودية او نصرانية قال الله تبارك وتعالى ولا تنكحوا
 المشركات حتى يؤمن

یعنی نکاح نمودن زن کافره حرام است بسبب کفر آن زن چه بت
 پرست باشد ، و چه مجوسی و چه یهودی و چه نصرانی ، و دلیل این
 حکم خداوند است که می فرماید - نکاح نکنید زنهای مشرکات را
 و اگر در نزد آن بزرگوار یهود و نصاری مشرک نباشند، دلیل آوردن
 این آیه شریفه غلط می شود

وقال فی الحدائق - کلام الشیخ فی الم سوط حیث قسم المشركين
 فيه الى اقسام ثلاثة من له کتاب وهم اليهود والنصارى
 یعنی مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط مشرکین را سه قسمت
 نموده بک صنف ار آنها کتاب دارند ، مثل یهود و نصاری و یک صنف آتش
 پرست و بت پرست است

و مثل صاحب الرياض رحمه الله قال

ولا يجوز لاحدهم ولا لغيرهم من المشركين دخول المسجد
 الحرام مطلقا باجماع العلماء كما في السرائر والمنتهى لنص الكتاب
 انما المشركون نجس

وافریقا وفرنك؟ واگر مسیحیین در نزد علما مشرک نباشند چرا واجب باشد هجرت از بلاد آنها؟

و حال آنکه دلیل میگوید که هجرت از بلاد شرک واجبست، و اگر ایشان مشرک نباشند، پس کدام ولایت است بلاد شرک؟ که علماء این قدر اهتمام میفرمایند در حرمت اقامت در آن، و وجوب هجرت و بیرون شدن از آنرا، و آیا بلاد شرک عبارت است از آن ولایت که در آن طرف ینگی دنیا واقع است که فرنگی ها هم نمی توانند با نجابر روند؟

ومثل صاحب ریاض ایضاً در کتاب لقطه
که میفرماید

واللقیط فی دار الاسلام حر محکوم باسلامه لایجوز تملکه
ولا كذلك اللقیط فی دار الشرک فانه رق محکوم بکفره یجوز
استرقاقه بلاخلاف اجده فی المقامین

یعنی آن صغیری که یافته میشود، در ولایت اسلام، پس آن حر و آزاد است، و حکم میشود باسلام آن، و جائز نیست بر او مالک شدن، و این طور نیست آن صغیری که در دیار شرک یافته میشود و مسلمانان آنرا پیدا میکنند. پس بدرستی که آن رق و عبد است و حکم میشود بکفر آن و جائز است عبد کردن او، بدون اینکه خلاف یافته شود در این دو حکم در این دو مقام:

ومراد او از دارالشرک بلاد یهودیها و مسیحیین است زیرا که بغیر ازین بلاد، ولایت دیگری معهود نیست در نظر علما اعلم اعلى الله لهم المقام، و بغیر ازین ولایات کدام ولایت است که مسلم در آنجا زیاد باشد و بتواند اطفال اهل آن ولایت را برای خود عبد و بنده نماید؟ و کی دست

یعنی جائز نیست از برای احدی از یهود و نصاری و نه از برای غیر ایشان از سائر مشرکین داخل شدن بمسجد حرام هیچوقت باجماع علما چنانکه در سرائر ابن ادریس است و منتهای علامه، بجهت نص قرآن که می‌فرماید بدرستی که مشرکان نجس هستند

و اگر ایشان در نزد آن بزرگوار مشرک نبودند دلیل آوردن این آیه غلط بود

و مثل قول او نیز در کتاب نکاح حیث قال .

لا يجوز عقد الكتابة بالدوام للاجماع و خصوص الايات
المانعة عن التمسك بعصم الكوافر و نکاح المشركات الشاملتين
للمقام

یعنی جائز نیست عقد دوام اهل کتاب بجهة اجماع علما و بجهة خصوص آیات که مانعست از تمسک بعصمت کفار، و منع میکند از نکاح مشرکات (

و اگر ایشان در نزد او مشرک نبودند چرا بآیه ولا تنكحوا المشركات استدلال می‌کرد بحرام بودن نکاح آنها؟

و مثل قول شهید اول و شهید ثانی که می‌فرمایند

يحرم الاقامة في بلاد الشرك لو لم يمكن اقامة شعائر الاسلام فيها

یعنی حرام است ساکن شدن در ولایات مشرکین ، هر گاه ممکن

نباشد رواج دادن و اظهار نمودن شعائر اسلام در آن بلاد

و از واضحات است که مراد ایشان از بلاد شرك ، ولایات یهود و

نصاری و فرنگک و بلاد مسیحیین است، پس اگر یهود و نصاری در نظر

شریف ایشان مشرک نبودند، چرا بلاد آنها را بلاد شرك می‌گفتند؟

و چرا علما می‌فرمودند که واجب است هجرت کردن از بلاد اروپا

و افریقا و فرنک؟ و اگر مسیحیین در نزد علما مشرک نباشند چرا واجب باشد هجرت از بلاد آنها؟

و حال آنکه دلیل میگوید که هجرت از بلاد شرک واجبست، و اگر ایشان مشرک نباشند، پس کدام ولایت است بلاد شرک؟ که علماء این قدر اهتمام میفرمایند در حرمت اقامت در آن، و وجوب هجرت و بیرون شدن از آنرا، و آیا بلاد شرک عبارت است از آن ولایت که در آن طرف ینکی دنیا واقع است که فرنگی ها هم نمی توانند با نجا بروند؟

و مثل صاحب ریاض ایضاً در کتاب لقطه

که میفرماید

واللقیظ فی دار الاسلام حر محکوم باسلامه لایجوز تملکه
ولا كذلك اللقیظ فی دار الشرك فانه رق محکوم بکفره یجوز
استرقاقه بلاخلاف اجده فی المقامین

یعنی آن صغیری که یافته میشود، در ولایت اسلام، پس آن حر و آزاد است، و حکم میشود باسلام آن، و جائز نیست بر او مالک شدن، و این طور نیست آن صغیری که در دیار شرک یافته میشود و مسلمانان آنرا پیدا میکنند. پس بدرستی که آن رق و عبد است و حکم میشود بکفر آن و جائز است عبد کردن او، بدون اینکه خلاف یافته شود در این دو حکم در این دو مقام:

و مراد او از دارالشرك بلاد یهودیها و مسیحیین است زیرا که بغیر ازین بلاد، ولایت دیگری معهود نیست در نظر علماء اعلام اعلی الله لهم المقام، و بغیر ازین ولایات کدام ولایت است که مسلم در آنجا زیاد باشد و بتواند اطفال اهل آن ولایت را برای خود عبد و بنده نماید؟ و کی دست

مسلمانان بآن ولایات میرسید که در آن جا یهود و نصاری و مسیحی نبود و همین ولایات و بلاد کدام سمت ینگی دنیا واقع شده که علماء ما حکم لقیط و یافته شده آن را در کتاب های خود میفرمایند، و این قدر اهتمام و سعی در بیان حکم آن میکنند؟

پس معلوم شد که مراد ایشان از دارالشرك، همان ولایات و بلاد یهود و مسیحین است و اگر ولایت دیگری شد غیر بلاد ایشان آن نیز حکم ولایت مسیحین را دارد !!

و مثل محقق بحرانی که میفرماید

فهما يدل علی تحریه نکاح اليهودیه والنصرانیة قوله عز وجل ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن (الی قوله) ولا تنکحوا المشرکین یعنی از جمله چیزهایی که دلالت دارد بحرام بودن نکاح کردن زن یهودیه و نصرانیه قول خداوند عالم است که می فرماید، نکاح نکنید زنهای مشرکات را تا ایمان بیاورند و این نص واضحست که اهل کتاب مشرکند در نزد آن بزرگوار، و اگر ایشان مشرک نباشند در نزد او، پس چرا آیه ولا تنکحوا المشرکات را دلیل می آورد بحرمت نکاح کردن ایشان.!!!

و مثل علی بن ابراهیم و صاحب تفسیر نعمانی

(رضی الله عنهما)

بجهت اینکه آق دو بزرگوار در مقام بیان اینکه زن مسلمة و مؤمنه بر یهود و نصاری حرام است، و مسلمین نباید بایشان زن بدهند، فرمودند:

وقوله تعالی ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا لم ینسخ:

یعنی فرمایش خداوند عالم که فرموده مردهای مشرک را زن ندهید وزن مسلمه را باپشان تزویج نکنید، نسخ نشده و حکم آن باقی است؛ و آیه و روایت نیامده بر رفع حکم این آیه شریفه

پس نمیشود زن مسلمه را بر یهودی و مسیحی عقد نمود، و اگر اهل کتاب مشرک نباشند! پس این آیه چطور دلالت میکند بر حرام بودن نکاح زن مسلمه بر ایشان؟ و چرا تا بحال احدی از علماء فرموده که این آیه دلالت ندارد بحرمت زن مسلمه بر اهل کتاب، بلکه همه ایشان در کتابهای خود فرمودند که زن مسلمه را بر اهل کتاب نمیشود داد، و احدی هم خلاف نکرده در این حکم، بلکه علماء اهل سنت نیز چنین فرموده اند

و دلیل این حکم همان آیه «ولا تنکحو المشرکین حتی یؤمنوا» است

و مثل صاحب کنز العرفان حیث انه قال

ولان اهل الذمة مشرکون لقوله تعالى وقالت اليهود عزیر ابن الله وقالت النصارى المسيح بن الله (الایة) وکل مشرک نجس بالایة -

یعنی بدرستی که اهل ذمه که یهود و نصاری باشند، مشرکند بجهت فرمایش خداوند که یهود گفتند عزیر پسر خدا است، و نصاری گفتند مسیح پسر خدا است، و زمانیکه ایشان مشرک شدند، پس مشرک نجس است بسبب آیه که فرموده «انما المشرکون نجس (الایة)» و این کلام واضح است در مشرک بودن یهود و نصاری من دون شک و لا شبهة

پس این کلمات دوازده گانه مثل آیات دوازده و احادیث دوازده سابقه صریح است در اینکه ایشان مشرکند، و همین کلمات دوازده از علماء اعلام مأخوذ است از آن دوازده حدیث چنانکه آن احادیث مأخوذ

است از آن دوازده آیات سابقه

پس عدد این کلمات با عدد احادیث موافق شد چنانکه عدد احادیث با عدد آیات توافق نمود، و کلمات علماء اعلام درین مقام زیاده بود، ولیکن باین دوازده کلام اکتفا گردید بجهت موافقت بین کلمات علماء و احادیث اوصیاء سفیدالانیاء

پس این آیات و روایات و کلمات دوازده گانه شهادت داد بر مشرک بودن اهل کتاب، و بر اینکه ایشان بخدای عالم شریک قرار می دهند آیا این گونه شهادت در شریعت قبول است یا نه؟ و آیا در اینها جرح دارد العیاذ بالله!!! یا بدون جرح قبول میشود؟ و در شریعت اسلام اگر دونفر شاهد عادل شهادت نمایند بر اینکه فلان کس فلان را کشت، در آن وقت حکم میشود بقصاص و اگر شهادت بدهند بکفر و ارتداد بکفر، حکم می شود بکشتن آن کافر مرتد

و همچنین در سائر مرافعات و منازعات، شهادت دونفر عادل معتبر و نافذ است، و ترتیب اثر بآن میشود و شهادت فاسق و شارب الخمر قبول نیست در شرع اسلام.

آیا شهادت این آیات دوازده گانه و این دوازده حدیث صحیح، و این ۱۲ کلمات از علماء اعلام از شهادت دونفر عادل کمتر میشود؟ آیا عدالت اینها از عدالت مردم عوام کسر دارد؟ و آیا روا است که شهادت اینها بگفته یهود و نصاری رد شود؟ و شهادت اهل کتاب را که ابداب کتاب خود عمل نمیکنند مقدم بر شهادت خدای عزوجل و شهادت اوصیاء و اولیاء و شهادت علماء کنند؟ و گفته یهود و نصرانی از فرمایش خدا و ائمه و فقهاء راست تر و درست تر شد؛ العیاذ بالله از غفلت و اضعه و دلت قبیحه و اگر قول یهود و نصاری در نزد بعض اشخاص معتبر و راست تر

است، در این مقام دوازده کلام از کلمات کتابهای معتبر ایشان شاهد بیاوریم
براینکه آنها مشرکند، و بر او شریک قرار دادن ایشان را ثابت نمائیم از
قول خود آنها.

چنانکه جناب شیخ صادق معاصر ارومی در کتاب خلاصة الکلام در
رد یهود و نصاری و افتخار اسلام جمع نموده و الحق کتاب خوبست و
لازمست ترویج آن و نشر و تکثیر آن کتاب در ولایت اسلام بلکه، در
غیر آن هم. زیرا که مؤلف آن مرد ماهر و شخص خیلی باخبر، و از کتاب
های اهل کتاب بسیار بااطلاع، و در این فن بی نظیر است و او خود در
اول بحث میگوید:

بدان ايدك الله تعالى الى الحق وثبتك على الصدق که حضرات
مسیحیه عموماً که در ربیع مسکون سکنی دارند، جمیع فرق ایشان من
دون استثناء اعتقاد مینمایند که ذات مقدس حق تعالی جلت عظمتش
بر سه اقنوم و مرکب از سه اقنوم است، اب و ابن و روح القدس، و این
سه اقنوم يك، و يك سه است، و این سه متحدند بتوحید حقیقی، و ممتازند
بامتیاز حقیقی، و علاقه اتحاد را هیچ کس نمی داند، و اگر کسی سؤال کند
که چگونه سه يك و يك سه میشود؟

در جواب او گویند که این سری است از اسرار ذات حق تعالی و
هیچکس عالم با اسرار ذات نیست، و فهمیدن اسرار خارج از عقول است
هر کس تجرات میخواهد بدون تامل و تعقل حکماً و حتماً باید قبول کند،
چرا؟ که در انجیل خدا ذات خود را بدین نحو بیان فرموده است، بلکه
در تمامی کتب عهد عتیق و جدید این سه خدا در جمیع صفات کمال، از
علم و قدرت و غیره مساوی و برابر و برادر میباشد هیچ بزرگی و برتری
بر يك دیگر ندارند (تمام شد کلام جناب شیخ صادق سلمه الله)

و کلام اول از کلمات کتب ایشان که دلالت واضح دارد بر شرک آنها

سؤال و جواب دینی ایشانست که بسیط صاحب ینگی دنیائی آن را از انگلیسی بفارسی ترجمه نموده و در ایران طبع و نشر شده در صفحه سوم، و سؤال جواب بدین نحو مذکور است

سؤال - دارای الوهیت چه کسانیند؟

جواب - دارای الوهیت سه کسند. اب و ابن و روح القدس، و این سه یک خدا و یک ذات واحدند، و در قدرت و جلال مساویند. (تمام شد)

و این کلام دلالت صریح دارد بر شرک ایشان و احتیاج بتوضیح ندارد.

کلام دوم از همان کتاب

سؤال - در چه زمان ابن ازاب و روح القدس ازاب و ابن متولد شد؟

جواب - در ازل

سؤال - روح القدس ازاب و ابن در آن واحد صادر گشت و یادر آنات مختلفه؟

جواب - چیزی در این خصوص در انجیل بیان نشده است

سؤال - از هر کدام ازاب و ابن، نصف حقیقی روح القدس متولد شد یا کم یا زیاد؟

جواب - این تفصیل در انجیل مفقود و غیر موجود است

سؤال - اب و ابن شکم بزا که دارند، چرا اب یک ولد و نصف زائید، ولد نصف بسبب عقم قبل و بعد چه بود و چه شد؟

جواب - عرض کردم این تفصیلات در انجیل نیست، و ما هم این گونه سؤال و جواب را صحیح نمی دانیم، دیگر مأذون نیستی که ازین نحو سؤالات از ما بکنی، آنچه در انجیل نیست ما نمیگوئیم (تمام شد کلام او)

و ازین کلام مشرک بودن ایشان بسیار خوب واضح میشود و احتیاج به بیان ندارد.

کلام سیم کلامیست که از باب سیم انجیل متی و از باب دوم انجیل یوحنا نقل شده

و آن اینست که اقوم ابن نازلشد بر بطن شریف زن یوسف نجار مسکین، و نه ماه در بطن شریف او مکث نمود و ملتحم گشت و بعد از مدت مذکوره در طویله در میان آخور متولد شد، و سی سال در نزد یوسف نجاری میکرد و هیچ امتیازی از سایر بندگان خود نداشت، و بعد از ۳۰ سال دست ارادت ببنده و رسول خود یحیای تعمیر دهنده داد و از او غسل توبه یافت و بعد از توبه چون از آب اردن بیرون آمد خدای سیم در صورت کبوتر نازلشد بر خدای دوم و ندای خدای اول بلند شد که: اینست پسر عزیز من که ازو خشنود هستم

پس عیسی انسان کامل و خدای کامل هست و شروع بموعظه کرد ۳ سال و نیم بندگان خود را دعوت نمود، معجزات کثیره در این مدت از او صادر گشت ولی معجزه اول و عمده که مظهر ربوبیت و مثبت نبوت بود اینکه در عروسی قانای جلیل آبرای مبدل بشراب کرد و بعد از ۳ سال و نیم موعظه جماعت یهود خدای دوم را گرفتند و بدارش کشیدند و کشتند. و بسیار سعی و جاهد بود که از دست عبادش فرار کرده نجات یابد، ولی

برایش ممکن نشد (تمام شد)

و شرک این کلام روشنتر و واضح تر است از آنکه محتاج به بیان شود.

کلام چهارم از کتاب هو کایه در صفحه چهل

ویک « ۴۱ » در عقیده معتبره معروفه بعقیده

حواریون بدین نحو مکتوبست

اناکى هم تنن یخه اله بب زابت (الى آخره) که ترجمه این بفارسی

این است :

من ایمان میآورم بیک خدا، پدر ضابط بر کل و خلق کننده جمیع چیزهایی که دیده میشود و جمیع چیزهایی که دیده نمیشود، و ایمان می آورم بیک خدایی که عیسی مسیح است، پسر یگانه خدا و بکر، اول جمیع مخلوقات که متولد شده است از خدای پدر قبل از جمیع دورها، و مخلوق نیست بلکه خدایست حقیقی، که از خدای حقیقی متولد شده، که با پدرش برابر است که بواسطه او خلق شد این دنیا، و موجود شد این عالم که او برای خاطر ما بنی آدم و برای نجات ما نازل شد از آسمان، و جان و جسد بر خود گرفته و مجسم شد بقوه روح القدس و انسان شد بشکم مادر افتاد و از مریم باکره متولد شد و متحمل زحمت گشت و بدار کشیده شد در ایام پنطیوس پیلطس مرد و مدفون شد و بجهنم نازل گشت و در روز سوم برخواست چنانکه مکتوبست، و با آسمان صعود نمود و از زمین پدر نشست و باز خواهد آمد برای جزا دادن مرده ها و زنده ها و ایمان میآورم بیک خدا که روح القدس است و روح حقیقی صادر

ومتولد شده از پدر و پسر، روح زنده دارند و ایمان میآورم بیک کلیسای مقدس منتشر و مشهور، و اقرار میکنم بیک تعمید آرزوش گناهان و قیام اجسام و حیات ابدی - آمین (تمام شد)

و این اعتقاد از چند کتاب معتبر ایشان نقل شد، از آن جمله آخر کتاب الهکایه پروتستانیها، و در کتاب قیتقیسموس و در سنه ۱۸۸۵ در ارومیه مطبوع گردیده و در سؤال و جواب دینی که، بسیط صاحب ینگی دنیائی از انگلیسی بفارسی ترجمه نموده و در مملکت ایران طبع شده.

و از آن جمله جواد بن سباطا در اول براهین خود بالفاظ انگلیسی این عقیده را نوشته و از آن جمله در کتاب نماز نامه عام انگلیسای انگلستان که رابط بروس، کشیش بفارسی ترجمه کرده

و جناب شیخ صادق ارومی، بعد از نقل این عقیده میگوید مکشوف باد که این عقیده که مذکور شد، امروز مسلم جمیع فرق مسیحیین است و هیچ اختلافی در آن ندارند، الا اینکه پروتستانیها این جمله را اضافه میکنند بر این عقیده (صلیلی یشول) یعنی عیسی بعد از دفن بیجهنم هم نازل شد و آروز معذب گشت و در سائر فقرات هیچ اختلاف ندارند، اصول دین ایشان همینست و بس!! و مایه نجات ایشان همینست لایغر، و از همین جهت است که در جمیع کتب عقائد ایشان مذکور است (تمام شد)

و شرك این عقیده زیادت از آنستکه گفته شود و محتاج به بیان

کلام پنجم کلام مارس است درسی و یکم مارچ

سنه ۱۸۸۲ در لندن طبع کرده است

و در صفحه ۱۳۸ در جزع سؤال و جواب کاتیکسم یعنی تعلیم مبتدیان

گفته است

سؤال - قانون ایمان را بگو

جواب - من ایمان دارم ، بخدای پدر قادر مطلق خالق آسمان و زمین ، و بر پسر یگانه او خدای ما عیسی مسیح ، که بواسطه روح القدس در رحم قرار گرفت و از مریم باکره متولد شد ، و بحکم پنطیوس پیلاطس زحمت کشید و مسلوب شده بمرد ، و مدفون شده بعالم اموات نزول کرد ، و در روز سیم از مردگان برخواست و با آسمان صعود نموده بدست راست خدای پدر قادر مطلق نشست و از آنجا خواهد آمد ، تازندگان و مردگان را دارای نماید ، و من ایمان دارم بروح القدس و بکلیسای مقدس کاتلک ، و بشرکت مقدسین ، و بآمرزش گناهان ، و قیامت ابدان ، و بحیات جاودان آمین

سؤال - ازین قانون ایمان چه چیزها تعلیم شده است ؟

جواب - اول من تعلیم یافتم که بخدای پدر ، که مرا و تمامی موجودات

را آفرید ایمان آوردم

دوم اینکه بخدای پسر که مرا و جمیع آدمیان را فدا شده است ایمان آوردم سوم اینکه بخدای روح القدس که مرا و تمامی برگزیدگان خدا

را تقدیس می کند ایمان آوردم (تمام شد)

و شرکیات این کلام مثل کلام سابق است ، و بلکه این مأخوذ از او

است و احتیاج بگفتن ندارد ، زیرا که واضحست که اینها بر ۳ خدا قائل

میشوند ، و بر خدای واحد قائل نیستند .

چنانکه در آیات قرآن اشاره کردیم بر عقیده ایشان، و این نحو اعتقادات از ایشان و از کتابهای معتبر آنها تصدیق قرآرا می کند، بجهت آنکه قرآن ما همین عقیده آنها را بیان نموده هم چنانکه بیان کردیم

کلام ششم کلام پاپاس فندراست در کتاب

مفتاح الاسرار خود

که مخصوصاً در ابطال توحید و اثبات تثلیث نوشته، در صفحه ۳۹ از نسخه مطبوعه لندن چنین گوید.

باب دوم در بیان و تفصیل تعلیم تثلیث و آن سه فصل منقسم گشته، و بعد از چند کلمه گوید، و در فصل سیم بیان و اظهار خواهیم کرد که معرفت الله و نجات انسان وابسته بتعلیم تثلیث است، و در همان صفحه می گوید، فصل اول در بیان و نبوت تعلیم تثلیث از آیات کتب مقدسه که عبارت از تورات و انجیل است.

و در صفحه ۴۰ - چنین گوید، مسیحیان بنا بر تعلیم مزبور فیما بین اب و ابن و روح القدس امتیاز حقیقی مرعی می دارند، و به هر اقنوم شخصیتی را منسوب می سازند، و در صفحه چهل پنجم می گوید، نظر بمضمون آیات و کلماتی که در تفسیر تعلیم تثلیث ترقیم و ثابت ساختیم واضح است که در آیات انجیل اشاره بامتیاز فیما بین اب و ابن و روح القدس رفته «تمام شد»

شرك این عبارات زیاده تر از آن است که قابل بیان باشد زیرا که همه اینها دلیل واضح است بر اینکه توحید در اعتقاد ایشان. کفر و شرك است، و قائل بر توحید در زمره گناه کاران و هالکان است، و ایضاً

صریح است در شرک ذاتی که بدترین اقسام شرک است ، چنانکه جناب شیخ صادق بعد از نقل این عبارت فرموده ، که این کلمات صریح است در شرک ذاتی که اقبیح انواع شرک است ، چه بت پرستهای زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، و چه آنهایی که پیش بودند و حالا هستند غالباً مشرک در عبادتند نه در ذات ، ولکن حضرات مسیحیه مشرک در ذات و صفات و افعال و عبادتند پس حضرات مسیحیه مشرکتر از جمیع مشرکین اند « تمام شد کلام شیخ »

کلام هفته کلام صاحب مفتاح الاسرار است در همان کتاب

در صفحهٔ چهل و هفت می گوید .

مستور و مخفی نماناد که نسبت ثلاثه ذات بذات که در آیات انجیل با سب و اب و ابن و روح القدس بیان و توضیح یافته ، در آیات تورات نیز اشاره باین سر ذات الهی رفته است : و در صفحه پنجاهم (۵۰) میگوید بنا بر مضمون تعلیم تثلیث که در فصل گذشته از آیات انجیل بیان و ثابت ساختیم ، باید شخص معتقد کلام ربی قائل اقا نیم ثلاثه در وحدت ذات الهی بوده ، و مقرر نسبت ثلاثه ذات بذات باشد ، و در صفحه پنجاه و پنج (۵۵) چنین می گوید

الفرض از آنچه تا حال در خصوص تعلیم تثلیث شرح و ثابت ساختیم ، و در صفحه شصت و چهار (۶۴) گوید .

فصل سیم در بیان اینکه معرفت الله و نجات وابستهٔ تعلیم تثلیث است و در صفحه (۶۵) می گوید . اولاً این فقره که معرفت الله حقیقی

بمرتبه مبنی بر تعلیم تثلیث است که آن بی این صورت امکان نخواهد پذیرفت « تمام شد »

و این عبارات مثل عبارات سابقه این شخص واضح تر است در شرک ذاتی و تمام اهتمام و تدین او در اثبات تعدد خداوند عالمیان است و نفی توحید است و ثبوت سه خدا است ، و این عین شرک ذاتی است که بدترین انواع شرک است .

کلام هشتم کلام مؤلف هدایت است که در رد قرآن و لاهل آن نوشته

و آن کتاب عربی است ، و در این جا اکتفاء بترجمه عبارات او می شود ، پس در مجلد چهارم در صفحه ۲۴۵ می گوید عقیده تثلیث در کتاب مقدس از اولش تا آخرش الوحده والکثره و سه اقنوم، پس اعتقاد می کند مسیحیه بر اینکه بدرستی که ذات خدا قائم سه اقنوم اب است و ابن و روح القدس و آن خدا تعدد و زیادتی دارد ، باعتبار همین سه اقنوم و تعدد .

و در صفحه ۲۴۸ گوید که من می گویم ، هر کس نظر از ازد در اول صفحه های سفر تکوین می یابد دلالت واضحه بر تثلیث اقدس ، و بعد گفته - ذکر تثلیث اقدس ، پس بدرستی که قول او که می گوید کلمه رب که تعبیر میشود از آن باب و ابن و روح القدس ، پس این عقیده قدیم از اول خلقت عالم نا آمدن مسیح ، و در صفحه ۲۰۵ میگوید ظاهر شده برای ابراهیم سه مرد بود ، یکی از ایشان که او را رب میگفتند ، و همین طور ظاهر شد بر یعقوب در چاه ایل و از برای

موسی در چاه مدین، چنانکه گذشته، و همچنین وقتی که خارج نمود
موسی بنی اسرائیل را از مصر

پس ثابت شد از آنچه گفته شد، بودن عقیده تثلیث مبارک در
کتابهای موسی و در صفحه ۱۵۳ میگوید،

پس میگویم بدرستی که عقیده تثلیث واضح است در کتاب اول
او تا آخرش، و در صفحه ۲۵۷ میگوید وقتی که اعتماد نمود و توقف
کرد مسیح پس آن وقت در آسمانها باز شد، پس دید مسیح روح خدا
را نازل شد مثل کبوتری و دید که میآید بسوی او و صدا میکند
از آسمانها و میگوید این پسر من است و این حیب من است که باو
مسروم! پس پسر همان کسی بود که در کنار جوب اردن بود با جسد
و روح القدس حلوک کرد بر او در مثال کبوتر، و در آب آن کسی بود
که شهادت کرد این شهادت را،

و در صفحه ۲۶۹ میگوید، پس میگویم بدرستی که ذات خدا
واحد است در سه اقنوم، و آن سه اقنوم متساویند در قدرت و عظمت و مجد
چنانکه صفات او منزله است از تفاوت، پس همچنین است اقانیم ثلاثه،
و مراد بمساوات سه اقنوم، اینکه ذات واحد است و جمیع آن سه اقنوم
مساویند در جمیع صفات و کمالات الوهیه

و در نانی اینکه بدرستی که هر یک از اقنوم ثلاثه ممتازند از آن
دیگری در اقنومیت خود (تمام شد)

شرکیات و کفریات این کلمات بر هیچ عاقلی مخفی نیست، زیرا
که حاصل کلام بدفتر جام از اول تا آخر یاد دادن تثلیث، و سه بودن
خدا و مجسم شدن او، و بودن او است در صورت کبوتر و عجب این
است که میگوید عقیده تثلیث و سه بودن خدا در کتاب خدا از اولش تا

آخرش واضح است، و مرادش از کتاب خدا انجیل است، و قبل از این میگوید این عقیده در کتب موسی موجود است، چنانکه در کلمات سابقه گفتند که سه بودن خدا از آیات تورات نیز در میآید، و تعجب از این بود که این کتابها چطور کتاب خدا میشود که نازل شوند بجهت یاد دادن شرک بمردم، و اگر این کتابها تحریف و تغییر نشده، پس چرا شرک را تعلیم میدهند بمردمان؟ و عوض اینکه خلق را بر توحید دعوت نمایند یاد دادن شرک چرا؟ و کتاب منزله خدا چطور میشود که بر بندگان خود شرک را یاد بدهد؟ و ایشان را بر شرک دعوت کند، و این کتابها همان کتاب موسی و عیسی علیهما السلام است، چرا بمردم راه شرک را نشان میدهند؟ و خلق را از توحید باز دارند، و اگر تغییر و تبدیل در اینها نشده، مجسم شدن خدا بصورت کبوتر یعنی چه؟ و کدام یکی از یهود و نصاری راضی میشود که کشیشهای ایشان و یا پدر و مادر آنها بصورت کبوتر باشد؟ و از صورت انسان کامل خارج شود، و بصورت حیوان دم دار گردد؟ و این کفریات را پینمبران چطور روا داشتند، و تعلیم امت خود نمودند؟ با آن کمال عقل و دانائی و جلالت شأن و عصمت و طهارت و هدایت که ایشان داشتند! و این کتاب چطور کتاب هدایت نام دارد که این کلمات را از او نقل کردیم؟ و اگر کتاب هدایت نصاری این است، پس کتابهای دیگر آنها چطور است؟ و از همین جهت است که جناب شیخ صادق ارومی در کتاب خلاصة الکلام در صفحه ۵۴ می فرید:

وای بحال جاهلی که مسیحیین را موحد داند، و امام فخر الرازی که از فضلا، علماء، اهل سنت است و الحق مرد بسیار محقق و مدقق است فرموده: لا نرى في العالم مقالة اشد فساداً و ركاسة و بعداً

من العقل من مقالة النصارى یعنی مانند دیدیم در عالم گفته و سخنی که بدتر باشد و فساد آن زیاد تر باشد و رکیک بودن بیشتر شود و از عقل دورتر گردد از گفته جماعت نصاری بر اینکه خدا هر کس است از سه اقنوم؛ و الوهیت بر سه کس قائم و برقرار است و اگر انجیل و تورات تغییر و تبدیل نشده و آنها بحال اول باقی است؛ پس این کفریات و شرکیات چه معنی دارد؟

پس از نسبت این شرکها بآن کتاب ها معلوم میشود که کتابها را تحریف و تغییر داده اند چنانکه قرآن ما مسلمانان بر آن شهادت می دهد؛ حیث قال الله تعالی یحرفون الکلم عن مواضعه یعنی جماعت یهود و مسیحیین کلمات تورات و انجیل را از محل خود تحریف میکنند و تغییر میدهند، و هم چنین آیات چندی در این معنی نازل شده و اگر از طول کلام در این مقام خوف نداشتیم هر آینه کیفیت تحریف و تبدیل و تغییر ایشان را از احادیث و تواریخ بیان می کردیم و لکن اکتفا می کنیم بهمین آیه مذکوره و بر این نسبتهای شرک و کفر و باطل و کاذب آنها که بر آن کتابهای انبیاء علیهم السلام می دهند زیرا که همین نسبتها دلیل واضح است در نزد عاقل بر تحریف و تبدیل ایشان تورات و انجیل را، و بلکه سائر کتابهای انبیارا که در دست آنها افتاده بعلم آنکه این کلمات که از کتب ایشان نقل شده بر عاقل و دانا لایق نیست تا چه رسد بانبیاء و معصومین و مرسلین سلام الله علیهم اجمعین

کلام نهم کلامی است نقل شده از کتاب صلاواتی که

در افسک از ممالک نمسه مطبوع شده

در صفحه ۲۱ چنین گوید که مضمونش بفارسی اینست

بشود سجده و تسبیح و بلندی و بزرگی و برکت و شکر در آسمان و روی زمین بآن اسم مسجود و موقر که عبارت از تثلیث مقدس و در صفحه ۲۳ در مقام تسبیح میگوید

توقیر باد بر پدر و پسر و روح القدس از ازل تا ابد الاباد و در همان صفحه میگوید، ای عیسی حامل و دارای بزرگی پدر و صورت اقنوم مسجود تو مجسم گشته انسان شدی و طلوع کردی در این دنیا تو را سجده میکنم تقدیم تسبیحات خود را باسم مبارک تو میکنم .
و در صفحه ۲۴ میگوید

تسبیح باد پدر و پسر و روح القدس را .

و در صفحه ۱۱۹ گوید تسبیح میکنم باسم تو ای خدای پدر که بقدرت خود از هیچ چیز مرا بشکل و صورت خود آفریدی و تسبیح می کنم باسم تو ای (خدای) پسر که بعقل خود مرا از جهنم نجات دادی درهای فردوس را بر وی من باز کردی، و باسم تو تسبیح میگویم ای خدای روح القدس که بر جسم خود مرا تقدیس نمودی و تورا سجده می کنم ای سه تای مقدس (تمام شد)

و کفریات و شرکیات این عبارات واضح و معلوم است زیرا که حاصل اینها شریک شدن عیسی با خدا است و مجسم شدن خدا و سجده نمودن بر عیسی و تسبیح کردن بر او و اطلاق خدا باین و روح القدس و شریک قرار دادن آنها با خدا در ذات و اثبات نمودن شکل و صورت برای خداوند، و سجده نمودن برای تثلیث، و بر سه خدا؛ و تعیین کردن شغل هر یک از خدا ها که پدر خالق و پسر منجی و روح القدس تقدیس کننده و هکذا از کفریات، و هر یک از اینها شرک محض و شریک قرار دادن صرف است و با وجود این همه باطلها و شرکها آنها را موحد گفتن

و مشرک اطلاق نکردن غلط و دروغ صرف است و این کلام که مذکور شد از کتاب نماز نامه فرقه کاتلکها بود که شنیدی !!!

کلام دهم گلاهی است نقل شده از کتاب نماز نامه

عامه انگلیسیها

در صفحه هفتاد و چهار در تحت عنوان يك شنبه تثلیث صلات

گفته !!

ای خدای قادر مطلق سرمدی، ما را بتوفیق خود براه مستقیم آورده تا جلال تثلیث اقدس را اقرار بکنیم و در صفحه شصت و چهار چنین گوید .

ای خدای قادر مطلق از تو استدعا میکنم که بر این عیال خود که خداوند ما عیسی مسیح که برای ایشان تسلیم شده رحم نما و بعد از دو سطر گوید

او اولاً با تو و روح القدس خدای واحد و زنده میباشد و سلطنت میکند تا ابد الابد . آمین و در صفحه ۶۷ گوید

پدر و پسر و روح القدس را جلال باد چنانکه در ابتدا بود الان هست و تا ابد الابد خواهد بود آمین .

و باز در همین صفحه میگوید .

خداوند ما عیسی مسیح که با تو و روح القدس خدای زنده می باشند و سلطنت میکنند تا ابد الابد آمین

و در صفحه ۷۲ گوید با او عیسی که با تو و روح القدس خدای واحد و زنده است (تمام شد)

از این عبارات چند چیز در می آید

اولاً - شرك در ذات زیرا که عیسی را با خدا زنده واحد فرض

میکند !!

و ثانیاً - شرك در صفات ، بعثت اینکه مسیح را ابدی و ابدالابدی

می گوید !! چنانکه گذشت

و ثالثاً - عیسی را در افعال با خدا شریک میکنند و این شرك در

افعال است زیرا که او را نیز خالق و رازق و محیی و ممیت می دانند

و کمتر مشرك پیدا میشود که در مراتب مذکور مشرك باشند پس ایشان

مشركتر از جمیع مشركین میباشد !

کلام یازدهم کلامیست که از کتاب تخمین یاتی نقل

شده در صفحه ۴۵۹

بدین نحو مرقوم است در خطاب بمریم که معنی فارسی او این

است .

ای مریم بتول مادر ملك الملوك مادر نجات دهنده ایشان و مادر

خدای ایشان !!

و در صفحه ۱۶۱ گوید

چنین خیال نکنیم که حضرت مریم از راه اتفاق مادر خدا شد بلکه از

اول مادر خدا بود خدا خبر داده بود شان او را

و در صفحه ۴۶۹ چنین گوید

آن زمانیکه مریم را مادر خدا می گوئیم چنین اعتقاد نمی نمائیم

که پیش از مریم خدای نبوده که مریم خدا را آفرید؛ حاشا بلکه خدا مریم را آفریده و بخون خود او را نجات داده همه آن شفقتها را در حق او کرده، و او را مزین و مشرف فرموده بلکه باین معنی او را مادر خدا می خوانیم، که خدا از او زائیده شد، مثلاً مادر ما، مادر جسمانی ما است، و روح ما از جانب خداست و پیش از جسم بوده باز او را مادر خود می خوانیم و مادر تمامی اقانیم ما و بهمین طور مریم را مادر خدا می خوانیم هر چندی که لاهوت، مسیح از او نیست و خدائی را او بخدا نداد و بعد از چند کلام بازمی گوید

و چون آن وقت که حضرت عیسی حلول کرد در مریم خدا بود و آن وقتیکه از مریم متولد شد خدا بود، پس حقیقتاً مریم مادر خداست «تمام شد»

و این اعتقاد از فرقه کاتلکها است و ایشان اعظم و اقدم جمیع فرقند حتی امروز عدد نفوس آنها زیادهتر از سایر فرق مسیحیین است و جمیع فرق از ایشان منشعب گردیده و ایشان مریم را مادر خدا میدانند و مریم را یکی از اقنوم سه تا اعتقاد می کنند و قول خداوند

عانت قلت للناس اتخذو نی و امی الیهین من! دون الله

اشاره باین طایفه فاسدة العقیده است و این طایفه عوض روح القدس مریم را با خدا شریک می کنند چنانکه در این عبارات گذشت و اما کفریات و شرکیات همین عبارات پس زیاده از کلمات سابقه است، بلکه اینها از اول تا آخر چرنیات (چرندیات) است و ابدأ معنی درست ندارد خصوصاً عبارات صفحہ ۴۶۹ که در آخر نقل شده

پس معلوم شد جمیع طایفه مسیحیین مریم را مادر خدا می دانند و طایفه کاتلکها علاوه بر آن مریم را اقنوم سوم می دانند و مریمیون

عبارت از ایشان است و مراد خداوند عالم از ناس در آیه سابقه آنها می باشد و با همه اینها ایشان را موحد فرض نمودن غلط و افتراء است چنانکه دانسته شد

کلام دوازدهم عبارت است از دعای جماعت یهود و نصاری

و از کتاب مقدس ایشان نقل شده و روز شنبه و یکشنبه باید بدین نحو دعا کنند

اول- ای خدای که عالم را خلق کردی ، و بعد از خلقت آن نادم و پشیمان گشتی و بعد طوفان عامه فرستادی ، و عالم را غرق کردی و بعد از آن هم پشیمان شدی، شائلول را سلطان قرار دادی ، و از سلطنت او ندامت پیدا کردی ، از وعده بهشتی که بما وعده دادی نادم نشوی.

دویم- ای خدائی که مثل خرسی ما را از شر خرسها نگاه دار سیم - ای خدائی که مثل کرم بیدی، رختهای پشهینه ما را از شر کرم بیدم محفوظ بدار .

چهارم - ای خدائی که مثل شیری ما را از شر حیوانات درنده حفظ کن

پنجم - ای خدائی که مثل پلنگ و شیر میباشی ، ما را پلنگ طبیعت قرار بده .

ششم - ای خدائی که دلاک ریش تراشی . ریش ما را در جهنم با تیغهای آتشین متراش .

هفتم - ای خدائی که تاجر غلام و کنیز فروشی، اولاد ما را بغلامی و کنیزی نفروش .

هشتم - ای خدا بحرمت پدر و مادرت پدر و مادر ما را رحمت کن
 نهم - ای خدائیکه از دماغت دود بیرون می آید و از دهانت آتش

و از نفست یخ منجمد میشود ، دود از دماغ ما بیرون نیاری

دهم - ای خدائی که هم قادری وهم عاجز و هم قوی هستی وهم

ضعیف وهم عالمی وهم جاهل، برضعف ما رحم کن

یازدهم . ای خدائی که گاهی نبی از قتل وزنا میکنی و گاهی اجانب

را از هر جانب جمع میکنی برای قتل پسران و زنا با دختران خود در شهر

خاص خود، ما را ازین صفت دور بدار

دوازدهم - ای خدائیکه پیغمبر مخصوص مبعوث میکنی برای

زنای بازانیه . از ما بجهت زنا مؤاخذه مفرما . و ای خدائیکه هم يك هستی

و هم سه بندگانت گناه کردند . پسر یگانه خود را عذاب نمودی بقتل و

صلب . بسبب گناه دیگران از ما مؤاخذه نفرمائی

الی غیر ذلك از دعاهائی که جناب شیخ صادق بعضی را از انجیل و

بعضی را از تورات نقل نموده .

و شرک این عبارات زیاده بر آنستکه گفته شود و حواله کردیم به

وجدان ناظر با بصیرت و عقل فطری شخص با انصاف و مروت . که خودش ملاحظه

کند و شرکیات این عبارات را بداند و یقین کند بر شرک جماعت مسیحیین

و طایفه یهود ، و علم داشته باشد بر مشرک شدن ایشان و شریک دادن آنها

و اگر کسی شبهه داشته باشد در آنچه اینجا نقل شد . از کلمات دوازده

گانه رجوع نماید باصل کتابهای ایشان . چنانکه صفحه آنها را نشان دادیم

تا اینکه شبهه بالمرة رفع شود .

و کسی از این نحو کلمات که از ایشان صادر شده . استبعاد نکند و

نگوید . که چطور میشود این نوع دعاها و عبارات را از عاقل و مرد کامل

صادر گردد !!

زیرا که جواب میگوئیم که این استبعاد قیاس بخود است و تو ایشان را مثل خود فرض میکنی . و آنهارا خیال می نمائی که مثلاً خود مرد دین داری است . نه چنین نیست .

زیرا که کلمات احادیث و اخبار ما از امام معصوم علیه السلام مأخوذ است ، و آیات قرآن ما بتوسط روح الامین بر رسول کریم ما نازل شده و دعاهاى ما از ائمه طاهرين وارد گردیده . و علماء و فقهاء عدول اثنا عشریه در کمال دقت و تحقیق آنها را جمع کردند و در حفظ آنها بذل جان و مال نمودند و زحمت های زیاد در صحت آنها کشیدند . و در حفظ و حراست آنها از تعریف کذابها و تبدیل غالی ها و تغییر ضالها کوشش و سعی زیاد فرمودند و خلف ایشان از سلف نقل کردند و چقدر جانها تلف شده و بسیار بدنها پوسیده گشته و چشمهای زیاد کور و بی نور شده تا اینکه همه آنچه از ائمه معصومین وارد شده کما هو حقّه باقی مانده و در کمال صحت و متانت بماها رسید .

و اما کشیش های اهل کتاب و قشهای و شمشهای ایشان . پس شراب های رنگ برنگ و مسکرات نوع و نوع . و خمرهای گوناگون را خوردند و در مقام دعانمودن و کتاب نوشتن و نقل کردن از علماء مثل خودشان . هر چه بدهن ایشان آمده و بزبان ایشان جاری شده گفتند . و این نحو کلمات و دعاها را برای مردم عوام کالانعام بیان کردند و بر مستمعین که اهل خمور و طنبور و از خوردن شراب و مسکرات بی شعورند اظهار نمودند و ریاست خودشان را بر آنها بار کردند .

و اعراض و اموال و ناموس آنها را مالك شدند و باین نحو نقلها و کلمات بی جا عوام جاهل را از راه حق باز داشتند . و بجهت ریاست و

خوردن مال مردم . و عزیز بی جهت شدن خود . این قسم کلمات و دغاها را در حال مستی خود بمردمان مست لای عقل و لا یتفکر القاء نمودند . و عوام کالانعام بل هم اضل هم باور کردند .

و همینطور خلف ایشان از سلف خود یاد گرفتند و یداً بید آمد تازمان ما و علماء اسلام نیز از زبان ایشان و کتابهای آنها مطلع نشدند زیرا که اهل ایران زبان اهل اروپا و افریقا و امریکارا نمی دانند و از این جهت رد بر ایشان ننوشتند و ایشان در میدان عوام فریبی ^۱ یکه تاز و مشغول لخت کردن جهال خود . و اشتغال بتاخت و تاز شدند . و همچنانکه عوام ما مسلمانان بی شعور . و قلب ایشان کور است

همچنین عوامهای یهود و نصاری و باهمه آنها چه جای استبعاد و شبهه و شك است و چطور بخيال می آوری که شاید این نحو کلمات و دعوات از آنها صادر نشده باشد و کسی که آنهمه شراب بخورد . و همیشه مست خمر و مباشر دف و طنبور باشد آیا در او شعور و در قلبش نور می شود ؟

بلکه چشم باطن او کور میگردد و از فهمیدن مطالب حقه بی بهره و دور میشود و کسی که از درگاه حق بیگانه شد یقیناً در اصول دین در درزمره هالکین میشود و از برای رفع استبعاد بالمره و دفع شك و شبهه بالکلیه يك قاعده از کاتلکها نقل کنیم از کتاب خلاصه الکلام جناب شیخ صادق پس فرموده که

فرقه کاتلک آرد بسیار رقیقی در کلیسا حاضر کرده و خهیر می کنند . نان فطیر می پزند و کاهن نان را گرفته آیاتی را که حضرت مسیح در عشاء ربانی خواند که در او اخر اناجیل مکتوب است (متی باب ۲۶ آیه ۲۶) بر آن نان می خواند . و اعتقادش اینست که آن نان مستحیل

میشود بمسیح کامل به لاهوت و ناسوتش . اول خود قسیس و کاهن نان را سجده می کند و در سجده میگویند :

(ای خداوند ما عیسی مسیح تو مارا بخون خود از آتش جهنم نجات دادی و در فردس را بروی ما باز کردی . بر ما گنه کاران رحم بفرما !!!)

و بعد نان را بصوف نصاری ارائه می کند و همه بسجده افتاده کلمات مذکور را می خوانند . پس از آن نان را قطعه قطعه می کند بقدر ناخن بلکه کوچکتر و اعتقادشان این است که در ریزه از ریزه های نان يك مسیح است کامل بلاهوت و ناسوت و اگر مثلاً ده هزار قدیس در آن واحد تقدیس نمایند در مشرق و مغرب و همه نانهارا ریزه ریزه نمایند در هر قطعه از آن يك مسیح است . کامل بلاهوت و ناسوت .

بعد آن ریزه های نان را کاهن تقسیم میکند میان افراد نصاری . ولكن بدست ایشان نمی دهد قطعه های نان را بلکه ریزه های ناز را در دامن خود ریخته . يك بيك نصاری می روند دهن خود را باز کرده کاهن و قسیس نان را در دهان ایشان می گذارد . در حالی که دعا می خواند بآهنك مخصوص

و شرطش اینست که ایشان دندان بآن نان نزنند زیرا که اگر دندان زنند مسیح را مجروح کرده اند . بلکه بی اینکه دندان بزنند باید آن را بلع نمایند و هر کس آن نان را بلع کند خدا را بلع کرده و آن نان بتحلیل نمی رود بلکه همانطور در شکم آنها میماند و خود خورنده مستحیل شده خدا می شود . و بسا هست که شخص واحد ده هزار مرتبه ازین نان می بلعد و در واقع ده هزار خدا خورده و خود حقیر خدا می داند که در جاهلیت چقدر ازین نان خورده ام و بمردم محورانیده ام علی

قولهم من هم خدا هستم العیاذ بالله !!

بالجمله هر کس این نان را بخورد جمیع گناهان او آمرزیده است
دلایل این مسئله را و خود این مسئله را مشروحاً از صفحه ۱۸ الی صفحه
۲۴ جلد اول انیس الاعلام تواند یافت

برقاری حتماً است که بموضع مذکور رجوع نموده از فهمیدن
اسرار لذت ببرد

پس بنا بر قانون که صاحب کتاب قرار داده که عیسی در هریم حلول
کرده و مادر خدا شد . باید تمامی اشخاصی که ازین نان خورده اند . از
رجال و نساء و کور و کچل . که عیسی بلاهوت و ناسوتش در آنها حلول
می نماید همه پدران و مادران خدا باشند . فعلی هذا عدد پدران و مادران
خدا بملیانات غیر محصوره میرسد . هیچ ولد از نائی در عالم این قدر پدر
و مادر ندارد . حلال زاده یک پدر و یک مادر دارد و حرام زاده یک مادر
و منتها ده پدر . !!

حمد خدای را که ما را از اعتقاد بدین خرافات نجات داد « فحمداً
له ثم حمداً له علی ما هدانا » (تمام شد کلام شیخ صادق سلمه الله تعالی)
پس بعد از آنکه این عقیده را شنیدی دیگر استبعاد نکن و شبهه
نمائی در اینکه کلمات سابقه از اهل کتاب صادر شود و در کتابهای دینی
و معتبر خود نوشته باشند و تا عوام کالانعام بل هم اضل را این جماعت
فریب بدهند .

پس چنانکه از دوازده آیات قرآنی ما و از دوازده حدیث ائمه ما
و از دوازده کلام علما اعلام ما ثابت گردید مشرک بودن یهود و نصاری .
همچنان از کلمات دوازده تایی خود آنها نیز ثابت و محقق گردید . شریک
قرار دادن ایشان و مشرک شدن آنها .

پس اگر قرآن را اعتقاد داری؛ قرآن دلالت میکند بر مشرک بودن آنها، و اگر بحدیث اعتقاد مینمایی؛ احادیث ائمه دلیل واضحست در مشرک شدن ایشان و اگر بعلماء اعتناء داری؛ کلمات علماء ما صریح است در شرک آنها

و اگر العیاذ بالله بر هیچ یکی از اینها اعتقاد نداری و اعتقاد تو بکتاب جماعت یهود و نصاری هست؛ پس این دوازده کلمات از کتابهای معتبر ایشان و از قول کشیشهای آنها دلیلت بر مشرک بودن یهود و نصاری، هر کدام را که اختیار بکنی مطلب ما ثابت و محقق و واضح میشود و مقصود ما که مشرک بودن ایشانست، روشن و مبرهن و مثل آفتاب ظاهر و هویدا می گردد.

و زیادت ازین در بیان اثبات مشرک بودن ایشان درین رساله لازم نیست اگر در خانه کسی است، يك حرف بس است. اگر انصاف داشته باشد آنچه گفتیم زیاد است

لقد اسمعت لو نادیت حیا ولكن لایات لمن تنادی

و در صفحه ۶۸ خلاصه الکلام چه خوش گفته جناب شیخ صادق عجب جاهل و نادانست شخصی که اینها را موحد می داند، بدبخت از عقاید ایشان خبر نداری اقلا از مضمون قرآن مجید با خبر باش (تمام شد) پس اگر بگویی از قراری که اثبات کردی و ثابت نمودی از آیات قرآنی و احادیث ائمه طاهرین، و کلمات علماء راشدین، مشرک بودن اهل کتاب را و شریک قرار دادن یهود و نصاری را، پس چرا خداوند عالم ایشان را از مشرکین جدا و سوا و علیحده بیان فرموده

حيث قال في سورة البينة لم يكن الذين كفروا من اهل الكتاب والمشرکين (الی ان قال) ان الذين كفروا من اهل الكتاب والمشرکين

فی نار جهنم خالد بن فیها

بجهد اینکه میبینی اول اهل کتاب گفته و بعد از ایشان مشرکین را ذکر فرموده ، پس دلیل میشود بر اینکه اهل کتاب غیر از مشرکین هستند .

در جواب میگوئیم علیحده ذکر کردن مشرکین از اهل کتاب دلیل نمی شود بر اینکه اهل کتاب مشرک نیستند و مشرکین بر آنها شامل نمی گردد ، بلکه میگوئیم ایشان مشرک میباشند ؛ و علت اینکه خداوند اهل کتاب را علیحده ذکر فرموده و مشرکین را از ایشان جدا نموده اینست ؛ که جماعت یهود و نصاری عمده مشرکین بودند و علاوه برین يك نام مخصوص داشتند و زیاده بر این آن نام سبب خجالت ایشان بود زیرا که با وجودی که کتاب داشتند و خودشان را اهل کتاب می دانستند ، مرتکب اعمال قبیحه و افعال ناپسندیده می شدند و خدای تعالی از بابت اتمام حجت و از جهت الزام ایشان و بغیرت آوردن آنها در این دو آیه مبارکه ایشان را از مشرکین علیحده ذکر نمود و آنها را بنام مخصوص خودشان خطاب کرد تا اینکه عبرت بگیرند و بکتاب خود که بشارت از حضرت رسنول (ص) داده بود عمل نماید

و با وجود اینها آنها عمده مشرکین بودند و نظر بسوی ایشان بسیار بود و از جهت این ملاحظات ایشان را علیحده ذکر نمود

و اما سائر مشرکین مثل کفار قریش ، پس آنها نام خاص و اسم معروف نداشتند و غیر از مشرک امتیاز دیگر برای آنها نبود ایشان را مشرک تعبیر نمود ، زیرا که بجز مشرک و مشرک بودن چیز دیگری برای آنها نبود و اهل کتاب بجز مشرک شدن منصب دیگر هم داشتند و ایشان را بآن منصب خواند و خطاب فرمود

و جواب دوم ازین شبهه آنست که در علم اصول فقه در بین علماء مسلماً عطف عام بر خاص جایزست، یعنی اولاً يك چیزی جزئی ذکر شود و بعد از آن يك کلی و عمومی ذکر گردد و آن جزئی اول در تحت کلی ثانی باشد و از افراد شیء دوم محسوب گردد.

این نحو تکلم و گفتگو در عرف جایزست خصوصاً در لسان عرب، مثل اینکه میگویند بقالها آمدند، اصناف هم آمدند، و بزازها رفتند و اصناف هم رفتند باوجود اینکه بقالها و بزازها داخل در اصناف بودند و وقتیکه اصنافها بیایند و یا بروند، جماعت بقال و بزازها داخل در اصناف بودند و وقتیکه اصنافها بیایند و یا بروند، جماعت بقال و بزاز هم باایشان میباشند زیرا که آنها از اصناف خارج نیستند، و زمانیکه اصناف گفته شد، برایشان شامل می شود و هم چنین میگویند جبرائیل و ملائکه و حال آنکه جبرائیل هم در ملائکه داخل بود، زیرا که او نیز ملکست.

پس هر چندیکه اهل کتاب مثل بقال داخل در مشرکین و داخل در اصناف بودند، ولیکن ایشان را علیحده ذکر نموده بجهت یکمطلب، و بلکه بجهت مطالب عدیده.

پس ذکر نمودن اهل کتاب قبل از مشرکین در این دو آیه دلیل نمی شود بر اینکه ایشان از مشرکین نیستند، چنانکه ذکر نمودن بقالها و بزازها قبل از اصنافها دلیل نمی گردد، بر اینکه بقالها و بزازها از اصناف نیستند، بلکه ذکر اهل کتاب قبل از مشرکین دلیلیست بر اینکه آنها بزرگترین مشرکین هستند، چنانکه ذکر جبرائیل قبل از ملائکه دلیلیست بر اینکه جبرائیل بزرگترین ملائکه میباشد.

و اینکه ما گفتیم در نزد علماء اصول فقه مسلمست و احدی درین شبهه ندارد، اگر از علم اصول کسی خبر داشته باشد و درین علم کامل شده و خبرویت حاصل نموده باشد، و توقف در این دلیل بنا بر اینستکه از

از اصول فقه خبر ندارد و در آن علم کامل نشده

پس از اینجا ثابت شد که در این دو آیه منافات با آیات سابقه ندارد
و مضمون همه آیات یکیست و اختلاف در بین آنها ابدأ نیست چنانکه
خداوند عالم می فرماید

وَلَوْ كَان مِنَ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا

یعنی اگر این قرآن از نزد غیر خدا می بود البته اختلاف زیادی
در آن می یافتند و دلیل بودن قرآن از نزد خدا اینست که در او اختلاف
در بین آیاتش پیدا نمیشود

پس از جمیع آنچه ذکر نمودیم و تا بحال بیان کردیم از آیات و
روایات و کلمات علماء اعلام و عبارات کتب جماعت اهل کتاب، ثابت و
محقق شد مشرک بودن ایشان و بر خدا شریک قرار دادن آنها و وقتیکه
این ثابت شد، پس معلوم می شود نجاست ایشان بعلم اینکه مشرک
نجس است بدلیل قوله تعالی (انما المشركون نجس)

و بعد از ثبوت شرك آنها . نجاست ایشان واضح میگردد . بنص
آیه سابقه . و این آیه دلیل اول بود بر نجاست آنها و نجس بودن ایشان

و اما دلیل دوم بر نجاست جماعت یهود

و مسیحین

پس او عبارتست از احادیث معتبره محققه و آمده از ائمه طاهربین .
و این اخبار صادره . مستفیضه . و بلکه زیاده از حد استفاضه است و جمیع
آنها دلالت ظاهره دارد بر نجاست اهل ذمه پس لابد است از ذکر آنها
و بیان دلیل بودن آنها بر نجاست ایشان . پس میگوئیم بعون الله الملك
المنان .

حدیث اول صحیحہ محمد بن مسلم از حضرت

امام محمد باقر علیہ السلام

قال سئلته عن رجل صافح مجوسیا قال یفسل یدہ ولا یتوضا

یعنی سؤال نمودم از آن حضرت از مردی که مصافحه کرد باشخص

مجوسی که حکم این چطور است

پس حضرت در جواب من فرمود که آن مرد دستش را می شوید

و وضو ندارد بلکه حکم آن منحصر است بشستن دست فقط

و این حدیث صحیح دلیل واضح بر نجاست مجوسست که از اهل

کتابست و حکم آنها بایهود و نصاری یکست باتفاق تمامی علماء شیعه

بلکه سنی و جهت وضوح آنستکه این راوی جلیل القدر که از اصحاب

صاحب اسرار امامست باتفاق اهل کتب رجال، می خواهد از چه مسئله

سؤال نماید از آنحضرت و چه مقصود داشته ازین سؤالش؟ آیا بازی و

شوخی می کند؟! و یا مسئله شرعیه لازم داشت؟

پس معلوم و واضحستکه نجاست و طهارت آنها را میخواهد بدانند

و مقصود از مصافحه ملاقات بهر طوبت است، نه آنکه مجرد ملاقات در حال

خستگی است زیرا که با خشکی ملاقات سگ هم عیب ندارد و فضله انسان

هم ضرر نمیکند و شستن لازم نیست

پس باین قرینه معلوم میشود که مراد راوی جلیل ملاقات مجوسی

باز طوبت است و میخواهد از حکم این سؤال کند. پس در جواب او امام

فرمود که این شخص که بامجوسی بر طوبت ملاقات و مصافحه نموده است

دستش را می شوید و وضو لازم ندارد.

و اگر ایشان نجس نبودند. امر نمودن امام بعد از ملاقات آنها بشستن

دست چه معنی دارد؟ و اگر آنها مثل مسلمانان بودند چرا امر فرماید به شستن؟ و چرا در ملاقات مسلمان این فرمایش را نفرموده و چرا مخصوصاً میفرمود که باید دست را بشوید و وضو نگیرد پس امر به شستن بعد از این سؤال راوی دلیل نجاستست.

و اما نفی وضوء در این جواب پس بجهت قائل بودن و یا خیال کردن بعضی از شیعه در آن زمان که در ملاقات کفار وضوء لازم میشود. چنانکه در ملاقات میت غسل لازمست؛ پس امام ابن خیال را دفع نمود و فرمود وضو نیست بلکه شستن لازمست و اگر در واقع نجس نبودند و این حکم واجب نبود امر بغسل چه معنی داشت؟

اگر گوئی که مستحب بوده نه واجب، پس در جواب میگویم این استحباب مناسب نیست اما اولاً بجهت جلالت راوی که بسیار بعید است. از استحباب در خصوص همین مورد سؤال نماید بلکه چونکه بعضی از شیعه وضوء را لازم دانسته بود ازین جهت سؤال نمود و امام (ع) هم وضو را نفی نمود

و ثانیاً امر به شستن بطریق استحباب در اکثر نجاسات وقوع ندارد. بلکه ائمه دفع و سواس میگردند و امر میفرمودند که در وقتیکه به بیت الخلا می رود شخص اول یکقدر آب بلباس خود بپاشد، تا آنکه خیال نکند که در آنجا ترشح باو شده، و از سواس خیلی بدشان میآید، و بقدر امکان رفع و سواس میگردند و باوجود این چطور می شود گفت که این حکم مستحب بوده!

حدیث دوم صحیحۃ ابی بصیر عن الباقر ع

انه قال فی مصافحة المسلم لليهودی والنصرانی قال من

وراء الثیاب فان صافحك ییده فاغسل یدك

یعنی سؤال نمود راوی ثقه جلیل‌القدر از مصافحه مسلمانان مر
یهودی و نصرانی را و از حکم این پرسید از امام (ع) پس در جواب فرمود
که از زیر لباس باید مصافحه نمود

پس اگر باتو مصافحه کرد بدستش پس بشوی دستت را

و این حدیث نیز دلالت دارد بر نجاست اهل کتاب اما اولاً پس

بجهت امر نمودن بمصافحه از زیر لباس نه بادست

و ثانیاً امر فرمودن بشستن دست اگر مصافحه بادست شده باشد

و اگر آنها نجس نبودند امر نمودن بشستن دست چه معنی داشت ؟ و این

تفصیل چه مناسبت دارد که بفرماید مصافحه باید از وراء لباس باشد و اگر

اتفاق افتاد که بادست شد باید دست را بشوئی، و جهت این حکم اینست

که در اکثر اوقات در دست رطوبتی میشود از عرق و غیره، خصوصاً در

تابستان علی‌الخصوص در عربستان که حدیث در مدینه صادر شده و مصافحه

باین حال، باعث سرایت رطوبت از دستی بدست دیگر میشود، زیرا که

یکی ازین دو دست اقلاً رطوبت دارد، پس اگر يك دست نجس شد آن

دیگری هم نجس میشود. بجهت ملاقات نجاست و سرایت آن بدست

حدیث سوم صحیححه زرارة عن ابی عبد الله ع

عن ائمة المجوس قال اذا اضطر رتم اليها فاغسلوها بالماء

یعنی پرسید راوی ثقه از حضرت صادق ع از حکم ظروف مجوس

و استعمال آنها با رطوبت پس امام در جواب فرمود هر گاه مضطر شدید و لابد

گشتید بر ظروف ایشان و از عاریت نمودن از آنها پس باید بشوئید آن ائمه

را با آب و بعد از آن استعمال نمائید

پس این حدیث نیز دلالت دارد بر نجاست ایشان، زیرا که اگر

نجس نبودند چرا امام ابتدئاً بفرماید که باید آن ظرف را بشوئید ؟ و

چرا در ظروف مسلمانان این حکم را فرموده و چرا جواز استعمال آن ظروف را مقید بحال اضطرار فرموده آنهم بشرط شستن آنها با وجود آنکه در ثبوت نجاست علم شرطست و اگر آنها یقیناً نجس نبودند بچه سبب امر میفرمود بشستن آن ظروف؟ با آنکه ظن در نجاست کفایت نمیکند و نباید اعتناء بظن کرد در باب نجاست بجهت اخبار معتبره زیاد چنانکه تفصیل و دلیل این را در کتاب اربعین که مسمی نمودم بدره الیضا و بیان کرده ام و ثابت و محقق ساختم

حدیث چهارم صحیحہ علی بن امام جعفر صادق ع

از برادرش امام موسی ع

قال سئلته عن فراس اليهودی والنصرانی اینام علیه قال لا باس ولا تصل فی ثیابهما ولا یاکل المسلم مع المجوسی فی قصعة واحدة ولا یقعدہ فی فراسه ولا مسجدہ ولا یصافحہ قال وسئلته عن رجل اشتر ثوبا من السوق لیس یدری لمن کان هو هل تصلح الصلوة فیها قال ان اشتراه من مسلم فلیصل فیہ وان اشتراه من نصرانی فلا یصل فیہ حتی یغسلہ

یعنی سؤال نمودم از فرس یهودی و نصرانی آیا میشود خوابید در آن؟ فرمود عیب ندارد و اما نماز نکن در لباسهای ایشان و نخورد مرد مسلمان با مجوس در یک کاسه و نمی نشیند در فرس او و نه در مسجد او و مصافحه نکند با او پس میگوید سؤال کردم ازو کسی که خرید یک لباس از بازار و نمیداند که از برای که بوده در اول آن لباس آیا صلاحیت دارد نماز کردن در آن لباس؟ فرمود هر گاه از مسلمان خریده باشد پس در آن نماز بکند و اگر از نصرانی خریده باشد پس نماز نکند در آن تا اینکه آنرا بشوید

و این حدیث شریف دلالت واضح دارد بر نجاست اهل کتاب از

چند وجه

- ۱- اول فرمایش امام ع که فرمود نماز نکن در لباس ایشان، پس اگر آنها نجس نباشند چرا منع کند از نماز کردن در لباس ایشان .
- ۲- فرموده آنحضرت که مسلمانان بامجوسی در کاسه واحد چیزی نخورد پس هر گاه ایشان نجس نبودند چرا منع کند از خوردن مسلمان بامجوسی در یک ظرف

۳. قوله ولا یصافحه مصافحه بامجوسی نکند اگر دست او نجس بود و آنها نجس العین نبودند چرا نفی مصافحه نماید؟!

- ۴- فرمایش آن حضرت که فرمود اگر آن لباس را از نصرانی خریده پس نماز نکند در آن تا اینکه آن را بشوید . پس اگر اهل کتاب نجس نبودند بنجاست عینیه چرا نماز در لباس ایشان ممنوع باشد تا آنکه شسته شود و فرق گذاشتن در بین لباس مسلمان و بین لباس نصاری در جواز نماز در اول و منع از نماز در ثانی دلیلست بر نجاست ایشان و این چهار کلمه در این حدیث دلیل واضحست بر نجاست ایشان و گمان میکنی که پسر امام جعفر صادق از برادرش امام موسی (ع) از کراهت سؤال نمود در این حدیث طولانی؟ حاشا و کلا که هم چنین کس جلیل القدر صاحب اسرار امام و محرم رازش از کراهت پیرسند در چنین مورد که محل اعتنا نیست و مورد وسواسست

و جای حمل بر صحت و طهارتست اگر نجاست یقین نباشد و ظن هم کفایت نمیکند بلکه قطع بر نجاست باید باشد و بالجمله این حدیث دلیل واضح است بر نجاست ایشان . اگر کسی بانصاف نظر کند و شکاک و مریب نبوده باشد

حدیث پنجم ایضا صحیحہ علی بن جعفر عن اخیه

موسی علیه السلام

قال سئلته عن مواکلة المجوسی فی قصعة واحدة و ار قدمعه
علی فرأش واحد و ا صافحه ؟ فقال لا

یعنی سؤال کردم از آن حضرت از هم کاسه شدن باشخص مجوسی
و در يك ظرف چیزی خوردن با او و همچنین در خوابیدن در رخت او
و از مصافحه نمودن با او؟ پس در جواب همه اینها فرمودند که نمیشود.
پس این حدیث صحیح دلیل واضح است بر این که اهل کتاب
نجسند زیرا که مقصود این راوی جلیل القدر و المنزلة از اینطور سؤالات
متعددہ تحقیق نجاست آنها است، که یقیناً بداند آیا ایشان نجسند یا نه،
و چونکه بعض اخبار از حضرت امام محمد باقر (ع) باو نقل نموده بودند، که
اشعار بر طهارت ایشان داشت چنانکه ذکر میشود با جوابش انشاء الله
تعالی، پس او خواست در خلوت که احتمال تقیه نباشد از برادرش امام
موسی علیه السلام از نجاست و طهارت ایشان سؤال نماید، و بطور یقین
بداند، پس چند سؤال نمود:

اول هم کاسه شدن با ایشان، دوم - در رخت خواب او خوابیدن -
سیم - مصافحه نمودن با ایشان، پس در جواب این سؤالات فرمود لا یعنی
هیچکدام نمی شود، پس راوی فهمید که مطلق معاشرت ایشان در شرع
قدغن است.

پس اگر ایشان نجس نبودند، چرا امام از معاشرت ایشان بالمره
منع فرموده؟ و از برای برادر هم سر خود میخواست بیان کراهت کند؟
یا تعلیم حکم شرعی و جویی نماید؟ اگر آنها نجس نبودند بچه سبب
از این سه چیزی قدغن فرمودند.

حدیث ششم صحیحہ محمد بن مسلم است

قال سئل عن الباقر عاياه السلام عن آنية اهل الذمة
والمجوس فقال لا تاكلوا من طعامهم الذي يطبخون ولا في آنيةهم الذي
يشربون فيها الخمر

یعنی سؤال نمودم از آن حضرت از ظرف اهل ذمه و مجوس؟
پس فرمود که نخورید از طعام ایشان همچنان طعامی که طبخ میکنند،
و نخورید در ظروف ایشان، همچنان ظروف که شراب می خورند
در آنها.

و این حدیث دلالت بر نجاست اهل کتاب دارد. مثل احادیث
سابقه، بعلمت این که حضرت نهی نمود از طعام طبخ شده ایشان، و از
ظروفی که در آنها شراب می خورند، پس طعام ایشان را مثل ظرف شراب
قرار داد.

پس معلوم میشود همچنانکه ظرف شراب نجس است، همچنین
طعام طبخ شده ایشان «نجس است» و الا نهی نمیفرمود از خوردن
طعام آنها باین راوی جلیل القدرتقه، و معلوم است که این راوی از نجاست
ایشان سؤال نمود، و مقصودش تحقیق نجاست آنها بود، زیرا که اگر یقین
داشت بر طهارت ایشان، این سؤال را نمیکرد بلکه در شبهه بود، و
میخواست بالمره رفع شبهه نماید، و از امام حقیقت مطلب را سؤال نماید
پس امام او را نهی فرمود از خوردن طعام ایشان، و تشبیه کرد طعام آنها
را بظرف شراب در نجاست، پس دلالت بر نجاست زیاد تر از این چه
باشد؟ مگر دلالت بر نجاست يك تیر سه چهار شعبه است که بچشم نگاه
کننده فرورود!! و از آن طرف سرش بدر برود؟! دلیل بالاتر از این

حدیث هفتم موثقه سعید الاعرج المنقولة عن الكافي والتهدیب

قال سلت الصادق عليه السلام عن سؤر اليهودی والنصرانی
ایفکل ویشر؟ قال لا.

یعنی سؤال کردم از آن حضرت از حکم نیم خورده و پس مانده
یهودی و نصرانی که آیا نیم خورده ایشان خورده میشود؟ و آشامیده
می گردد، از برای مسلمانان یانه؟ پس امام در جواب فرمود که نه و نیم
خورده آنها را نمیشود خورد.

و این حدیث ایضاً دلیل واضح و برهان لائح است بر نجاست اهل
کتاب، بعلمت اینکه راوی موثق، پرسید از حکم شرعی نیم خورده آنها از
طعام و آب و هر چه بر آن بر طوبت دست بزنند، و ملاقات نمایند، پس
در جواب این سؤال، امام فرمود لا یعنی نمی شود، پس برهان بالاتر
از این چه بشود و دلیل محکم تر از این چه باشد؟ و نجاست ایشان بچه
چیزی ثابت می گردد؟ خود بده انصاف ای صاحب کمال:

حدیث هشتم ایضا صحیحۃ علی بن جعفر

انه سئل اخاه موسی علیه السلام عن النصرانی یغتسل مه المسلم
فی الحمام فقال اذا علم انه نصرانی اغتسل بغير ماء الحمام، الا ان
یغتسل وحده علی الحوض فیفسله ثم یغتسل، وسئلته عن اليهودی
و النصرانی یدخل یده فی الماء یتوضأ منه للصلاة؟ قال لا الا
ان یضطر

یعنی سؤال نمود از برادرش امام موسی علیه السلام از حکم اینکه
هر گاه غسل کند نصرانی با مسلمان در حمام؟ پس فرمود وقتیکه
دانست و یقین نمود اینکه آن شخص که با او غسل میکند او نصرانی
است، در آن وقت باید غسل بکند از غیر آب حمام، مگر آنکه غسل

بکند تنها در آن حوضی که در حمامست پس اول بشوید آن حوض را و بعد از آن غسل بکند

مصنف میگوید توضیح این سؤال و جواب آنستکه حمام‌های مکه و مدینه غیر حمام‌های ایرانست. بعلت اینکه حمامات عربستان خصوصاً مکه و مدینه خزینه آنها شیر دارد مثل شیر سماور و چند طرف خزینه شیر نصب کرده اند و آدم داخل خزینه نمی‌شود زیرا که اهل سنت حمام را نجس می‌دانند اگر نجاست بآب آن خزینه برسد و اعتقاد بیشتری ایشان اینست و ازین جهت مانع میشوند از داخل شدن شخص جنب بر خزینه.

و باید حمام شیر و بیج داشته باشد و در زیر پیچها حوض کوچک درست میکنند تا آنکه آدم در آن حوضهای کوچک غسل نماید و بدنش را بشوید و داخل خزینه نشود و خزینه را نجس نکند.

پس مردم میروند و در حوض‌های کوچک میایستند و بیج را و می‌کنند از خزینه آب گرم می‌آید و غسل میکنند و بعد پیچ را می‌بندند و آب حوضهای کوچک گذر از کر میشود غالباً و زمانیکه بآن حوضها نجاست رسید نجس میشود و طاهر نمودن آنها موقوفست بکشیدن آب آنها و شستن آنها بآب دیگر و یا بمتصل نمودن آب خزینه بآن حوضها پس وقتی که نصرانی داخل آن حوض کوچک شد آب آن نجس می‌شود و غسل در آن با همان آب که در آن هست نمیشود.

و این حاصل کیفیت حمام‌های حجاز و عربستانست چنانکه بیان کیفیت آنها را فی الجمله در کتاب اربعین نمودم.

پس این راوی جلیل‌القدر سؤال میکند از اجتماع نصرانی با مسلمان در حوض‌های کوچک حمامها و مرادش تحقیق نجاست آب حوضهاست بملاقات

نصرانی. پس امام جواب فرمود که اگر دانست شخص که آن نصرانیست و دست بآب زده و داخل آب شده یا اراده دارد که داخل شود در این صورت مسلمان غسل میکند از غیر این حوضها از آن آب که نصرانی ملاقات نکرده از حوضهای گرم یا سرد دیگر، مگر آنکه غسل نمودن این مسلمان بعد از نصرانی و رفتن او باشد و اراده بکند که خودش تنها غسل بکند در همان حوض کوچک نجس شده پس در آن وقت حوض را میشوید و پاک میکند و آب بر آن و میکند تا طاهر میگردد. پس غسل میکند (و این حاصل ترجمه حدیث بود بایکقدر توضیح)

پس می گوئیم که اول این حدیث صحیح دلالت واضح نمود بر نجاست اهل کتاب؛ زیرا که اگر آنها نجس نبودند چرا حضرت فرمود. و قتیکه شخص دانست که نصرانی داخل آب شده غسل میکند مسلمان بغیر آن آب؟ و چرا در مسلمان این را فرمود و چرا بعد ازین فرمود، پس حوض را می شوید و پاک میکند بعد از آن غسل میکند؟

و اگر او نجس نبود چرا از غیر آن آب غسل کند و چرا آن حوض را بشوید اگر اراده داشته که در آن حوض غسل بکند؛ و کدام حرف زیاد تر ازین دلیل بر نجاست میشود؛ آیا ملوث شدن این قدر آب بملاقات یک نصرانی کفایت در نجاست آن نمیکند؛ و شستن حوض دلیل بر نجاست نمی شود؟

و آیا بالاتر ازین دلیل یافت می گردد؛ و محکم تر ازین دلالت پیدا می گردد؛ و کدام دلیل زیاد تر ازین دلالت بر نجاست بول و غایط سگ و خوک نموده است « بیائیم بترجمه آخر حدیث »
پس راوی جلیل القدر می گوید سؤال نمودم از آن حضرت از یهودی

و نصرانی که هر گاه داخل کند دستش را بظرف آب آیا میشود ، وضو گرفت از آن آب برای نماز ؟

حضرت فرمود نمیشود مگر آنکه مضطر باشد بر وضو. (این ترجمه حدیث بود) و این هم دلالت بر نجاست اهل کتاب دارد . بعلمت اینکه اگر آن آب بملاقات دست یهودی و نصرانی نجس نمیشود! چرا امام میفرمود که با آن آب وضو نمی شود گرفت ؟ و چرا این حکم در ملاقات دست مسلمان نیست ؟

و اما فرمایش حضرت که در صورت اضطرار بآن آب وضو می شود پس مرادش صورت تقیه است ، زیرا که علمای عامه اهل کتاب را نجس نمی دانند . و بآب که آنها ملاقات نموده اند وضو میگیرند .

و مقصود حضرت از این کلام آنستکه در حال اختیار و نبودن تقیه نمی شود بآن آب وضو گرفت و در صورت اضطرار و تقیه بودن چونکه چاره ندارد و لابد است از حفظ نفس خود ، پس میشود وضو ساخت چنانکه به بول هم میشود اگر تقیه باشد و تحقیق این خواهد آمد انشاء الله تعالی

حدیث نهم روایت محمد بن یعقوب کلینی در کافی

از جمع از اصحاب از هر و بن خارجه

قال قلت لایعبدالله ع انی اخالط المجوس فأكل من طعامهم فقال لا

یعنی عرض نمودم بحضرت صادق (ع) بدرستی که من مخالطه و آمدورفت دارم بامجوسی ها آیا میشود از طعام ایشان خورد ؟ پس آن حضرت فرمود که نمیشود طعام آنها را خورد

و این حدیث معتبر که در کافی نقل کرده از عده از اصحاب و خودش این را صحیح دانسته دلیل واضحست بر نجاست ایشان بعلمت اینکه اگر اهل کتاب نجس نبودند! چرا امام این شخص را از خوردن طعام آنها نمی کرد؟

و حال آنکه آن اشخاصیکه بخانه این راوی می آمدند و این بخانه ایشان می رفت، شراب خور و گوشت خوک خور نبودند، زیرا که اگر این طور بود این راوی مسلمان که از اصحاب امامست، نمیگفت که آیا میشود از طعام ایشان خورد، یا بخورم؟

پس معلوم میشود که این راوی از نجاست آنها سؤال نموده و بعد از آنکه امام فرمود از طعام ایشان نمی شود خورد، ثابت شد نجاست آنها بقرینه سؤال، و این دلالت بر نجاست درین روایت روشنست مثل اینکه امام ع می فرماید که بیول یا بغایط یا یخون نمیشود نماز کرد. هم چنانکه نجاست آنها ازین کلام معلوم میشود. همچنین نجاست اهل کتاب از فرمایش حضرت که فرمود «لا» یعنی از طعام آنها نمیشود خورد معلوم می گردد

حدیث دهم صحیحہ عبد اللہ بن ابی یعفور عن

ابی عبد الله (ع)

قال ع وایک ان تغتسل من غسالۃ الحمام فیها یجتمع غسالۃ الیهودی والنصرانی والمجوسی والناصب لنا اهل البیت و هو شرهم فان الله تبارک و تعالی لم یخلق خلقا نجس من الکتب و ان الناصب لنا اهل البیت لا نجس منه

یعنی حضرت فرمود پرهیز کن از اینکه غسل نمایی از غسل حمام

زیرا که در آن جمع میشود غساله یهودی و نصرانی و مجوسی و ناصبی از برای ما اهل بیت و آن ناصبی شر ایشان است، پس بدرستی که خداوند عالمیان خلق نکرده است یک چیزی را که آن چیز نجس تر و بدتر باشد از سگ و بدرستی که ناصبی نجس تر و بدتر است از سگ

و این حدیث دلالت کرد بر نهی و منع از غسل نمودن بغساله حمام، و علت آن را بیان فرمود که در آن غساله جمع می شود غساله اهل کتاب و ناصبی

پس اگر ایشان نجس نبودند چرا آنها را با ناصبی در یک علت بیان نمود؟ و چرا ایشان را از ناصبی علیحده ذکر فرمود؟ و چرا غساله آنها را دلیل بر منع نمودن از غسل کرد؟ و چرا غساله ایشان را با غساله ناصبی که نجس تر است از سگ علت نهی از غسل کردن نمود؟ و چرا غساله مسلمان را در این حکم داخل نکرد؟؟ پس فرق نگذاشتن در بین اهل کتاب و ناصبی و همه آنها را علت منع از غسل قرار دادن و حال آنکه ناصبی از سگ نجس تر است دلیل واضح است بر نجاست اهل کتاب بدون شبهه

و کدام دلیل بالاتر از این می شود؟ و کدام دلالت زیاده تر از این کلام دلالت بر نجاست میکند؟ و کدام نجاست را با ناصبی و سگ در یک جاو در یک علت بیان فرمودند؟

فاعتبروا یا اولی الابصار لعلمکم تعقلون

حدیث یازدهم صحیحۃ عیص بن القاسم

قال سئل ابا عبد الله عليه السلام عن مواكلة اليهودی و النصرانی و المجوسی افاكل من طعامهم؟ قال لا

یعنی سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از هم کاسه شدن و در يك ظرف طعام خوردن با اهل کتاب و عرض نمودم آیا از طعام ایشان بخورم؟ فرمود نه خیر یعنی از طعام آنها نخور و با آنها هم کاسه نشو

و این حدیث از طعام آنها نبی نمود وهم چنین از هم کاسه شدن با ایشان و اگر آنها نجس نبودند، و طعام ایشان نجس نبود، چراغ نم فرمود از مباشرت آنها، و از خوردن طعام ایشان؟

و مقصود راوی از این سؤال تحقیق نجاست ایشان بود، زیرا که جلالت قدر عیص بن قاسم در رجال معروف است و مقصودش از مؤاکله آنها و اکل طعام ایشان، سؤال از نجاست آنها بود، نه خوردن طعام آنها و نه هم کاسه شدن با ایشان

پس اگر آنها مثل سگ نجس نبودند چرا از طعام ایشان و مؤاکله آنها نبی فرمود؟

حدیث دوازدهم صحیحہ علی بن جعفر عن اخیه

موسی علیه السلام

قال سئلته عن المسلم له ان ياكل مع المجوسی فی قصعة او یقدمه علی فراش واحد او فی المسجد او یصاحبه؟ قال لا

یعنی سؤال نمودم از آن حضرت از مرد مسلم آیا جایز است بر او اینکه بخورد با مجوسی در يك کاسه، و یا اینکه بنشیند با او بالای يك فرش، و یا آنکه در مسجد با او نشسته باشد، و یا اینکه با آن مجوسی

مصاحب شود؟

و مقصود راوی از ذکر همه اینها سؤال از جائز بودن مباشرت و معاشرت مجوسی با مسلمان بود پس حضرت در جواب فرمود که لا یعنی هیچ کدام از اینها نمی شود نه هم کاسه شدن جائز است و نه با او بالایك فرش نشستن و نه با او در مسجد بودن و نه با او مصاحبت کردن بلکه همه اینها ممنوع و قدغن است.

پس این حدیث شریف دلالت نمود بر نجاست اهل کتاب بالصراحة و اگر ایشان نجس نبوده باشند!! چرا از مباشرت آنها بالکلیه منع نفرماید؟ و هیچ يك از انواع معاشرت ایشان را جائز نداند؟ و کدام دلالت ازین زیادتر و بالاتر میشود؟ که از هم کاسه شدن و از مباشرت و معاشرت مطلق ایشان منع فرماید؟

و بالجمله این دوازده حدیث صحیحه و معتبره در کمال صراحت دلالت دارند بر نجاست اهل کتاب و واضحند در نهایت وضوح در منع و نهی از مباشرت ایشان و اگر آنها نجس نبودند پس این احادیث معتبره بچه حمل میشود؟ و جواب از اینها چه میشود گفت؟ و اینها چه معنی دارند؟

پس از این دوازده حدیث که ذکر کردیم واضح و آشکار شد نجاست اهل کتاب و غبار انگار در این مضمار نماند زیرا که نجس بودن آنها کالشمس فی رابعة النهار گردید، از این احادیث که ما نقل کردیم و در ذیل آنها تقریب دلالت آنها را نمودیم و بعد از ملاحظه این احادیث که ما نقل کردیم و در ذیل آنها تقریب دلالت آنها را نمودیم، و بعد از ملاحظه این احادیث مذکوره دوازده گانه دیگر عذر باقی نمی ماند

از برای کسی که در نجاست آنها شك داشت، بلکه جمیع شكوك و شبهات و ظنون و اوهام بالکلیه مرتفع می گردد، و یقین بر نجاست ایشان حاصل می شود و علم کامل حصول بهم میرسد مگر آنکه شخص شكاک باشد، یا وسواس، و یا آنکه خدا نکرده متعصب و معاند باشد، و خیال فهمیدن حق و میل تمیز حق از باطل و حکم شرع را از میل نفس امتیاز نداشته باشد و الا اگر بچشم انصاف نگاه کند و از هوای نفس اعراض نماید و تعصب و عناد را بر کنار گذارد و نظر کند بما یقال لالی من قال، هم چنانکه فرموده ولی ذوالجلال، ابدأ شک و شبهه و ریبۀ نیمماند، و با وجود همه این احادیث صحیحه معتبره که همه آنها دلالت واضح داشت بر نجاست اهل کتاب، و دلیل صریح بودند بر نجس بودن ایشان و صراحت داشتند در نجاست آنها، قائل بودن بر توقف، در نجس بودن ایشان یا شك نمودن بر نجاست آنها و یا العیاذ بالله اعتقاد کردن بر طهارت آنها ناشی است از جهل و یا تجاهل در دین، اگر نبوده باشد انکار و رد احادیث ائمه طاهرین نمودن و شبهه نمودن در مقابل بدیهه، و من حیث لایشعر از رد ائمه، و از کوری قلب در این مقام و ارتفاع بصیرت در فهم احکام دین حضرت سید الانام علیه الاف التحیه والسلام و در دین و شریعت ما، در نجاست بول و غایط و سڪ و خوك اینقدر احادیث ندارد که در نجاست اهل کتاب دارد بلکه در بیشتری از مسائل شرعیه اینقدر اخبار صحیحه و معتبره ندارد که در نجس بودن یهود و نصاری دارد و اگر کسی با اینهمه احادیث معتبره شك در نجاست آنها داشته باشد در تمامی احکام دین اسلام باید شك داشته باشد زیرا که دلائل این مسئله بتواتر رسیده و کم مسئله داریم که احادیث متواتره داشته باشد و شك نمودن در نجاست اهل کتاب و شبهه نکردن در نجاست سڪ و بول و غایط؛ با وجود اینکه

احادیث نجاست ایشان زیادتر و بیشتر است از احادیث نجاست بول و غایط و سگ، ناشی است از میل هوای نفس بر جماعت یهود و نصاری و دوست داشتن ایشان و حب باطنی بر آنها

لان حب الشئی یعمی ویصه فاعتبروا یا اولی الالباب

لعکم تعلهون

و احادیث نجاست آنها زیادتر از این بود که در این مقام نقل و بیان نمودیم، و اکتفا شد باین دوازده حدیث تا عدد احادیث این مقام موافق باشد با عدد آیات و روایات و آنچه نقل کردیم از کتابهای ایشان و از علماء خودمان در مشرک بودن آنها از کلمات دوازده گانه .

و اکتفاء باین عدد از جهت تیمن و تبرک است در همه جا باین عدد مبارک آن عدد الامام عندالله اثنا عشر ائمة فی کتاب الله ذالک الدین القیمة و العجب العجیب در این باب از بعض اصحاب، بجهت اینکه او تمسک نموده در طهارت اهل کتاب به بعض اخبار شاذ و نادر و غیر معروف و لا مشهور و با همه این موافق تقیه و مناسب مذهب اهل السنة پس میل کرده بر طهارت آنها .

پس لابد است از ذکر آن اخبار و بعد از آن جواب شافی از آنها ، و بیان عدم دلالت آنها بر مطلوب آن شخص، و تحقیق معنای آنها ، و بیان وجه ورود در آنها، پس میگوییم بعون الله تعالی و ببرکت ائمة هدی از جمله آنها روایت عمار است که سؤال نمود از حضرت

صادق علیه السلام

از مرد آیا میتواند وضو بگیرد از کوزه و ظرف شخص دیگر وقتی بخورد از آن يك شخص بنابراین که آن یهودی باشد؟ پس فرمود بلی پس عرض کردم از همین آب که می خورد از آن؟ فرمود بلی

این ترجمه حدیث بود، و جواب از این آن است که معلوم نشده که آن خورنده آب از آن ظرف یهودی بوده زیرا که در روایت نمی گوید که یهودی خورد بلکه می گوید که کسی خورد، علی انه یهودی یعنی بنا بر آنکه یهودی بود یعنی گمان می رود بودن آن یهودی، نه اینکه آن شخص یقیناً یهودی بوده

و امام فرموده که وضوء میشود بجهت یقین نبودن نجاست آب زیرا که در نجاست یقین می خواهد.

و از آن جمله روایت زکریا ابن ابراهیم است که

گفت داخل شدم بحضرت صادق علیه السلام، و عرض کردم من مردی بودم از اهل کتاب و بدرستی که من مسلمان شدم، و باقی مانده تمامی اهل من در دین نصاری، و من هم با ایشان باشم در يك خانه و از ایشان مفارقت نمیکنم پس از طعام آنها میخورم

پس امام فرمود آیا ایشان گوشت خوك میخورند؟ عرض کردم نه: ولکن شراب میخورند

پس امام فرمود بمن بخور با آنها و بیاشام از ظروف ایشان، و جواب از این روایت این است که هر چند یکی که این اجازه بخوردن و آشامیدن با ایشان داد ولکن این اجازه مخصوص بشخص خاص دلیل بر طهارت ایشان نمی شود، زیرا که این شخص يك مرد تنها بوده و تازه مسلمان شده بود و تمامی اهل او نصرانی بودند و چاره نداشت مگر آنکه از ایشان بخورد و آنها را کم کم دعوت کند و بالکلیه از ایشان قطع علاقه نکند، تا امر خود را بگذرانند، و دیگر آنکه تازه مسلمان را نمی شود جمیع احکام اسلام را باو گفت، بلکه کم کم و تدریجاً باید بیان کرد

چنانکه خیلی از کهنه مسلمانان نیز از این قییل است و از این احتمال این روایت دلالت بر طهارت ندارد !!

و از آن جمله روایت کاهلی

گفت سؤال نمود شخصی از حضرت صادق، و من در نزد آن حضرت بودم از قومی از مسلمانان که حاضر شد بنزد آنها مرد مجوسی، آیا او را دعوت کنند بر طعام خود ایشان؟

پس حضرت فرمود اما من، پس دعوت نمی‌کنم او را و با او هم سفره و هم کاسه نمی‌شوم؟ و با او در یکجا طعام نمی‌خورم، و بدرستی که من مکروه میدارم آن را که بر شما حرام کنم، چیزی را که در ولایت خود می‌کنید و همیشه بآن مبتلا هستید

و جواب از این روایت

اما اولاً پس در این دلالت بر طهارت ندارد، زیرا که دعوت کردن مجوسی بر سر سفره طعام لازم نگرفته ملوث نمودن او طعام را، بعلت اینکه شاید طعام سفره نان پنیر و نان پیاز و نمک و مثل اینها بود از چیزی خشک، و در این صورت اگر سگ بآدم از یک سفره بخورد، نان و پنیر

و پیاز و نمک نجس نمی‌شود، زیرا که همه اینها خشک است

و ثانیاً حضرت خودش فرمود که من اینکار را نمی‌کنم، و شما کارتان همین است در ولایت خود و اگر آنها پاک بودند چرا حضرت خودش این فرمایش را می‌فرمود؟

و چرا مسلمانان را مذمت می‌کرد؟

بلکه می‌گوئیم این فرموده حضرت دلیل است بر نجاست اهل کتاب

نه بر طهارت آنها:

و از آن جمله روایت عیص بن القاسم

سؤال نمود از حضرت صادق علیه السلام از مؤاکله یهودی و نصرانی؛ پس فرمود که عیب ندارد، وقتی که بوده باشد از طعام خودت؛ و سؤال نمود از مؤاکله مجوسی؛ پس فرمود وقتی که دستش را بشوید پس عیب ندارد، و جواب از این صحیحه نیز ظاهر است زیرا که مؤاکله اهل کتاب و هم سفر، شدن ایشان باعث، نمیشود نجس کردن سفره را، و ملوث نمودن هر چه در آن سفره باشد بجهت آنکه اکثر اوقات بیشتری از اشخاص نان و پنیر یا نان و سبزی میخورد.

و در این صورت، هم سفره شدن با مشرک چه ضرر دارد؟ و اما فرق گذاشتن در روایت در بین مجوسی و بین یهودی و نصرانی، زیرا که در مؤاکله مجوسی دست شستن را شرط نمود، و در آنها نمود پس جهت آن زیادت کثافت مجوسی است بحیثیتی که محل نفرت میشود پیش از آنکه دستش را بشوید و هرچندی که نان و پنیر با آدم بخورد!!

و شرط نمودن شستن دست در او بعلمت زوال نفرت از اوست پس این حدیث دلالت بر طهارت آنها ندارد، بنسأه بر فرض که

و از آن جمله صحیحه اسمعیل بن جابر است

گفت عرض نمودم بحضرت صادق علیه السلام چه فرمائی در طعام اهل کتاب؟

پس فرمود نخور آن را، بعد ساکت شد لحظه، پس فرمود نخور آن را بعد ساکت لحظه پس فرمود نخور آن را و ترك نکنی آنرا که بگوئی آن حرام است، ولیکن ترك می‌کنی آن را تفزها از آن، بدرستی که در ظرف ایشان خمر و گوشت خوك هست

و جواب از این آنست که اول این صحیحه دلالت واضح دارد بر نهی از خوردن طعام ایشان، زیرا که سه مرتبه مکرراً فرمود نخور طعام آنها را بعد از ساکت شدن، و فاصله قرار دادن.

و اما فرمایش آخرش، پس احتمال تقیه در آن زیاد است که شاید شخص دیگر آمده و حضرت حکم اول را از آن مخفی نموده و چیزی دیگر عوض آن فرموده و دوباره مطلب واقعی را بلسان دیگر بیان نموده که آن کس و هر که بشنود بر آن حضرت ایراد و تعرض نکند پس فرمود

بدرستی که در ظرف آنها خمر و گوشت خوك میباشد؛ یعنی اگر طعام ایشان حرام هم نباشد باید اجتناب کرد، بجهت خوردن آنها خمر و گوشت خوك را

و این نوع دلیل راسنیهائیز قبول دارند و حضرت از طعام ایشان نهی و منع نمود، و علت آن را طوری بیان فرمود، که اهل سنت هم قبول دارند

و از آن جمله صحیحه ابراهیم بن ابی محمود است

گفت عرض نمودم بحضرت رضاءایه السلام که خیاط و قصاریهودی و یا نصرانی می شود، و تو هم میدانی که او بول میکند و دستش را نمیشوید، چه می فرمائی در عمل او؟
فرمود عیب ندارد و بأس نیست

و جواب ازین آنست که به مجرد بودن خیاط و قصاریهودی و نصرانی یقین بنجاست لباس حاصل نمیشود !! و در نجاست یقین شرط است و وسواسیت در شرع نیست و مادامی که علم قطعی بر نجاست حاصل نشده حکم بطهارت آن میشود و شاید در اینمورد یقین بنجاست لباس نشده از آن سبب امام فرموده بأس نیست !!؟

و از آن جمله ایضاً صحیحه ابراهیم ابن ابی محمود است

گفت عرض کردم بحضرت امام رضا ع که جاریه نصرانیه بتو خدمت می کند، و تو هم میدانی که او نصرانی است، وضو نمیگیرد و از جنابت غسل نمیکند؟

حضرت فرمود که بأس نیست دستهایش را میشوید.

و جواب این بخصوصه می آید.

و اینها جمله احادیث بود که آنها را دلیل بر طهارت اهل کتاب

گمان نموده بعضی از علماء و جواب هریک را اجمالاً شنیدی .
و حالا در مقام جواب حقیقی آمدیم پس میگوئیم بعون الله الملك

العلام و بتوجهات حضرات اهل ذکر علیهم السلام

(جواب اول از اینها اینست) که اگر فرض شود دلالت اینها

بر عدم نجاست اهل کتاب ، ولکن می گوئیم که این اخبار مثل احادیث سابقه نیست ، زیرا که سند آن دوازده حدیث ، همه صحیح و معتبر و در غایت وثاقت و عدالت است ، زیرا که روای آنها همه عالم و فاضل و صاحب کتاب و صاحب اصل و اکثر ایشان همسر امام و مجرم راز امام آن زمان ، و بعضی از آنها برادرش و بعضی راه بخلوتش و بعضی محل وثوق او بحیثیتی که اگر کسی از امام مسئله می پرسید ، رجوع می کرد امام او را به محمد بن مسلم ، و زارة بن اعین ، و میفرمود عليك بزارة و عليك بالثقفی یعنی ابن مسلم ، و وقتی که این روایت مجرم راز امام و محل سران بزرگوار شدند ، و از او تاد و امجاد محسوب گردیدند ، چنانچه علماء رجال بر اینها تصریح نمودند ، پس روایات ایشان مقدم بر روایت دیگران می شود .

و وقتی که احادیث اینطور اشخاص نجاست اهل کتاب را رسانند و اخبار دیگران بر طهارت ایشان اشعار نمود ، پس در آنوقت احادیث داله بر نجاست مقدم است بالضرورة زیرا که امام از ایشان تقیه نمیکنند و آنها راز امام را و سرش را از غیر اهلش محفوظ و مخفی میکنند ، بخلاف دیگران مثل عمار فطحی مذهب و آن تازه مسلمان و کاهلی غیر معروف و اسمعین و ابراهیم غیر مشهور زیرا که اینها مجرم راز امام نبودند و سر امام پیشی اینها نبوده و زمانی که اخبار اینها با احادیث

من محمد بن مسلم و زراره و علی پسر امام جعفر صادق ع تعارض نمود، لابدست از مقدم نمودن احادیث صاحب اسرار امام نه غیر ایشان، و این وجدانی است و فطریست، و با وجود این در اخبار اهل بیت تصریح باین مطلب شده، و فرموده اند که اخذ کن بقول اعدل روات و افقه ایشان و اصدق آنها و ابن اخبار زیادست و احتیاج بذکر آنها نیست زیرا که مطلب واضح و عوامی است !!

(جواب دوم آنست که احادیث داله بر نجاست اهل کتاب زیاد است، و اخبار که مشعر بر طهارت آنهاست کم است، و اکثریت در روایت یکی از مرجحات حدیث است، و این خلاف ندارد زیرا که در اخبار اهل بیت باین تصریح شده، چنانکه در حدیث ابن حنظله امام صادق علیه السلام فرموده

يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رِوَايَتِهِمْ عَنَا فِي ذَلِكَ الْمَجْمَعِ بَيْنِ أَصْحَابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَيُتْرَكُ الشَّاذِلُ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ
یعنی در وقت تعارض اخبار نظر می شود بآن و روایتی که مشهور است در بین شیعه پس اخذ می شود بآن و ترك میگردد آن روایتی که شاذ و غیر مشهور است در بین ائمه عشریه و در روایت زراره است که

فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ يَا تَمِيمُ الْخَبْرَانِ وَالْحَدِيثَانِ الْمُتَعَارِضَانِ
فَبَايَهُمَا آخِذًا؟ فَقَالَ يَا زُرَّارَةَ خَذِ بِنَا أَشْهَرِ بَيْنِ أَصْحَابِكَ وَدَعِ الشَّاذِلَ النَّادِرَ

یعنی عرض عرض کردم فدایت شوم دو حدیث متعارض از شمایی آید پس بکدام یکی اخذ کنم؟

پس فرمود ای زراره اخذ کن بآنچه در بین شیعه مشهور است و ترك

کن شاذ نادری که مشهور نیست

پس از احادیث مذکوره معلوم می شود که شهرت در روایت مرجح است و معلوم است که در اینجا شهرت، در روایات داله بر نجاست اهل کتاب است، پس آنها مقدم می شوند، و آن روایات دیگر متروک می گردد !!!

جواب سیم - آنکه احادیث داله بر نجاست اهل کتاب موافق کتاب الله است و اخباری که مشعر بر طهارت ایشانست مخالف قرآن است، زیرا که در آیه فرمود که مشرکین نجس هستند و از آیات و روایات سابقه معلوم شد که ایشان مشرکند، و بر خداوند عالمیان شریک قرار می دهند چنانکه از کتابهای خودشان هم معلوم گردید

پس احادیث ۱۲ تای سابقه که داله بر نجاست ایشانست، موافق کتاب خداست و موافقت کتاب الله از اقوی مرجحات باشد، و این خلاف ندارد، و در بین علماء اسلام مسلم است و احادیث معتبره برین دلالت دارد
مثل قول الصادق (ع) در حدیث ابن حنظله

قال قلت فان كان الخبر ان عنكم مشهورين قدر واهما الثقات عنكم قال ينظر فما وافق حكمه حكم الكتاب والسنة فيؤخذ به ويترك ما خالف حكمه حكم الكتاب

یعنی عرض نمودم بحضرت پس هر گاه بوده باشد دو حدیث متعارض هر دو تام مشهور، وثقات روایت نموده باشند آنها را از شما، آن وقت تکلیف چه طور است ؟

فرمودند نظر می شود به موافق کتاب الله پس اخذ باو می شود و ترك می شود آنچه مخالف کتاب خدا باشد
و مثل قول الرضا (ع) فی روایة ابن الجهم .

ما جائك عنا فقهه على كتاب الله و احاديثنا فان كان يشبههما
فهو منا و ان لم يكن يشبههما فليس منا

یعنی آنچه بتواند از جانب ما اهل بیت از احادیث پس او را موازنه
نما با کتاب خداوند و با احادیث ثابتہ ما پس هر گاه شباهت کرد با کتاب
خداوند پس او از ماست، و اگر شباهت نکرد، پس او از ما نیست.

و مثل قوله عليه السلام في رواية احمد بن الحسن
ما ورود عليكم من حديثين مختلفين فاعرضوهما على كتاب
الله فما كان في كتاب الله موجوداً حلالاً او حراماً فاتبعوا ما
وافق الكتاب

یعنی آنچه وارد شد بر شما از دو حدیث مختلف پس آنها را
موازنه نمایند با کتاب الله پس هر چه در کتاب خدا موجود شد از حلال و حرام
پس تابع آن باشید

و مثل قول الصادق (ع) فی روایت عبدالرحمن

اذا ورود عليكم حديثان مختلفان فاعرضوهما على كتاب الله
فما وافق كتاب الله فخذوه و ما خالف كتاب الله فردوه

یعنی وقتی که وارد شد بر شما دو حدیث مختلف پس عرض کنید
آنها را بر کتاب خدا پس هر حدیثی که موافق کتاب الله شد پس اخذ
نمایند آنرا و هر کدام که مخالف شد پس رد کنید آنرا

پس ازین حدیث معلوم شد که موافق کتاب الله واجب الاتباع است
و هر حدیث که مخالف کتاب الله شد واجبست رد او و ترك آن حدیث

و از واضحاتست که اخبار داله بر نجاست اهل کتاب موافق کتاب
است و اخباری که مشعر بر طهارت آنهاست مخالف کتابست چنانکه
بیاز شد.

پس واجب می شود رد اخبار داله بر طهارت ایشان و واجب میگردد قبول احادیث داله بر نجاست آنها، بعلت مضمون این احادیث که همه دلالت نمود بر وجوب اخذ بموافق کتاب الله و وجوب رد مخالف کتاب الله

جواب چهارم - آنست که اخباری که مشعر بر طهارت اهل کتاب است موافق عامه است و احادیث داله بر نجاست ایشان مخالف جمیع مذاهب عامه است و درین مطلب شبهه ندارد زیرا که تمامی سنیهای عالم از اهل کتاب اجتناب نمیکنند و ایشان را نجس نمیدانند و آنها را پاک میدانند و از مسلمات علماء شیعه اثنی عشریه است، که مخالف عامه را باید گرفت، و حدیث که موافق ایشان باشد باید طرح نمود و رد کرد، و حمل بر تقیه نمود و این از واضحات دین شیعه است بعلت اینکه اخبار معتبره دارد و احادیث برین واردست و رد آنها در دین شیعه نمی شود کرد . . .

مثل قول الصادق (ع) فی موثقة سماعة

اعمل بما فيه خلاف العامة یعنی در مقام تعارض دو حدیث عمل کن بآن حدیثی که در او مخالفت عامه هست
و مثل قوله (ع) ایضاً فی رواية زرارة
انظر ما وافق منهما العامة فاتركه و خذ ما خالفهم فان الحق فيما خالفهم

یعنی در وقتی که دو حدیث متعارض بر شما وارد شد پس نظر کن بآن حدیث که موافق عامه و سنیهاست پس ترك کن آن را و اخذ نما بان حدیثی که مخالف ایشانست، پس بدرستی که حق در آن چیزی است که مخالف آنهاست

یعنی آنچه موافق ایشانست ما آن را بجهت تقیه گفته ایم و آن حکم خدا نیست، و آنچه مخالف آنهاست، آن را بدون تقیه بیان نموده و آن حکم واقعی است، و مثل قول الصادق (ع) فی صحیحۃ عبدالرحمن فاعرضوهما علی اخبار العامة فما وافق اخبارهم فذروه وما خالف اخبارهم فخذوه

یعنی احادیث مختلفی را موازنه کنید باخبار و مذهب عامه پس آنچه موافق اخبار و مذهب ایشانست پس ترك نمائید آن را و آنچه مخالف مذهب آنهاست پس اخذ کنید آن را و مثل قوله (ع) ایضاً فی روایة اخرى اذا و رد علیکم حدیثان مختلفان فخذوا ما خالف القوم

یعنی وقتی که وارد شد بر شما دو حدیث مختلف پس اخذ کنید با آنچه مخالف این قومست .

و مثل قول ابی الحسن (ع) فی روایة ابن الجهم خذ بما خالف القوم و ما وافقهم فاجتنبه

یعنی اخذ کن با آنچه مخالف این قومست و آنچه موافق ایشانست اجتناب کن از آن

و مثل قول الصادق (ع) فی روایة ابی بصیر

فخالفوهم فما هم من الحنیفۃ علی شیء

یعنی مخالفت کنید ایشان را پس نیستند آنها از دین حنیفیه حقه

در شیء و مثل قول الصادق (ع) فی روایة زرارة .

ماسمعه منی یشبه قول الناس ففیه التقیة و ماسمعه منی لایشبه

قول الناس فلا تقیة فیه

یعنی آنچه از من شنیدی اگر شباهت بقول این مردم دارد

(یعنی عامه) پس در آن تقیه است و آنچه از من شنیدی و شباهت بقول ایشان ندارد پس در آن تقیه نیست
و قوله (ع) فی روایة الکافی .

دعوا ما وافق القوم فان الرشد فی خلافهم

یعنی ترك بکنید آن حدیثرا که موافق این قومست (یعنی عامه)

پس بدرستی که رشد و رستگاری در مخالفت ایشانست

و ازین احادیث بسیار است و ذکر همه آنها موجب تطویل است و مضمون همه آنها اینست که حدیث موافق ایشان را باید ترك و طرح ورد نمود و حدیثیکه مخالف آنها شد باید آن را گرفت و اخذ بآن و عمل باو کرد زیرا که در حدیث مخالف تقیه نمیشود ، و تقیه در خبر موافق مذهب ایشان باشد .

و این اخبار همه معتبر و محل اعتبار علمای شیعه است و منکر ندارد زیرا که منکر اینها منکر ائمه است پس از برای عالم واجبست در مقام اختلاف دو حدیث رجوع باین قاعده شریفه نماید هم چنانکه ائمه علیهم السلام امر باین فرمودند و تعارض و اختلاف را از بین اخبار ائمه اظهار بردارد و عمل نماید به مخالف عامه و ترك کند حدیثرا که موافق ایشانست زیرا که رشد و رستگاری و حق و دین حنیفیه در خلاف ایشانست و در بعض از اخبار علت اخذ بخلاف عامه را بیان نموده چنانکه در روایت ابی اسحق حضرت صادق فرمود

اتدری لم امرتم بالاخذ بخلاف ما تقوله العامة ؟ فقلت لا ادري فقال ان عليا عليه السلام لم يكن يدین الله بدین الاخالف عليه الامة الي غيره ارادة لابطال امره و كانوا يستلون امير المؤمنين عن الشتي الذي لا يعلمونه - فاذا افتاهم جعلوا له ضداً من عند هم

لیلتبسوا علی الناس

یعنی آیا میدانی بجهت چه امر شده اید باخذ بخلاف آنچه می گوید آنرا عامه؟

عرض نمودم نمیدانم، پس فرمود بدرستی که حضرت امیر همیشه بود متدین بردین خدا، و باصل دین و امت هم مخالفت میکردند بر او در همه چیز و خیال ایشان باطل کردن امر او بود و هر چیزی را که نمیدانستند از او سؤال میکردند و وقتی که حضرت فتوی میداد بر آنها پس ضد آن را اخذ میکردند از نزد خودشان تا آنکه بر مردم مشتبه کنند امر را

و بالجمله اخبار صحیحه معتبره در اخذ بخلاف مذهب عامه و عمل نمودن بصد عمل ایشان از ائمه (ع) بسیار وارد شده و این يك قاعده کلیه شده است در بین شیعه و در هر مقامیکه اختلاف در میان احادیث پیدا شد در علمای شیعه رجوع باین قاعده شریفه میکنند و میان احادیث را باین نحو جمع مینمایند و آنچه از احادیث موافق عمل ایشان است آن را ترك و رد می کنند و عمل بآن حدیث میکنند که مخالف رأی ایشانست و در اخبار اهل بیت تقیه خیلی واقع شده و اینقاعده را ائمه وضع نمودند بجهت تمیز دادن بین اخباری که از جهت تقیه صادر شده و بین احادیثی که از جهت محض بیان واقع، وارد گردیده تا علماء شیعه در وقت استنباط احکام شرعیه در حیرت نمانند

پس ازین اخبار معتبره معلوم و محقق و ثابت شد که اخباری که مشعر بر طهارت اهل کتاب است لابداً و باید حمل کرد آنها را بر تقیه و عمل نمود بآن احادیث دوازده تایی که دلالت بر نجاست آنها بود و الا لازم می آید رد اینهمه احادیث که دلالت میکرد باخذ بخلاف عامه و

ترك موافق آنها

وازو واضحاتست که رد این همه اخبار در مذهب شیعه جایز نیست بالضرورة و تعجب از بعض علماء هست زیرا که او در جمع بین اخبار اینطور گفته که اخبار دال بر نجاست اهل کتاب محمول است بر کراهت و اخبار داله بر طهارت در جای خود باقیست و حاصل اینعمل کردن است بر اخبار طهارت و ترك نمودن است اخبار داله بر نجاست را و این کلام در اینمقام از سخایف اوهام است و بلکه اجتهاد در مقابل نص صحیح ائمه است، و جرئت محض و جسارت صرف است در مقابل شریعت و بلکه رد بر اوست چنانکه محقق البحرانی فرموده است

انه اجتهاد محض فی مقابله النصوص و جرئة تامة علی اهل الخصوص (انتهی کلام او)

و علت این آنست که ائمه (ع) قاعده معتبره متقنه وضع نمودند و میزان کلی و معیار محکمی بیان فرمودند از برای اختلاف و تمیز دادن بین اخبار واقعی و بین اخبار غیر واقعی

پس اگر این قاعده کلیه و صحیحه در این مقام ملحوظ نباشد و کسی صرف نظر از او بکند،

پس ائمه طاهرین اینقاعده شریفه را از برای که وضع نمودند؟ و این میزان واقعی را برای کدام یکی از اهل مذاهب نشان داده اند؟ و آیا این قاعده را از برای غیر شیعه بیان فرموده اند؟ و برای غیر اثنی عشریه تعلیم و یاد داده اند؟

و اگر علماء شیعه بر اینقاعده عمل نکنند پس اهل کدام ملت بر اینعمل خواهد نمود؟

فواعبنا از این غفلت واضحه و ازین زلة قبیحه و ازین اعتقاد فاسد

و رأی کاسد و کلام بارد و اجتهاد باطل و میل عاطل !!!

پس از جمیع آنچه ذکر نمودیم در این مقام و طول دادیم بر زمام کلام واضح و آشکار شد حمل اخبار مشعره بر طهارت اهل الذمه بر تقیه زیرا که اوست در اختلاف اخبار ائمه اصل کل بلیه و دآء جل مصیبه کما صرح بذلك جمع من الاجلّة فی الموارد العدیة والعجب العجیب از بعض علماء زیرا که او گمان کرده که حدیث ابراهیم بن ابی محمود را بر تقیه نمیشود حمل نمود بجهت اینکه در آن حدیث راوی میگوید

عرض کردم بحضرت امام رضا علیه السلام که جاریه نصرانیه بتو خدمت میکند و تو هم می دانی که او نصرانیه است وضو نمیگیرد و از جنابت غسل نمیکند؟

حضرت در جواب فرمود بأس نیست دستش را میشوید، و اگر در واقع اهل کتاب نجس میبودند چرا حضرت امام رضا (ع) آن جاریه نصرانیه را در منزل خود برای خدمت نگاه داشته بود؟ و اگر اخبار داله بر نجاست محمول بر کراهت نبود حضرت چه داعی داشت که آن نصرانیه را در خانه خود نگاه دارد؟ زیرا که تقیه بگفتن دفع می شود و حاجت به نگاه داشتن آن نصرانیه ندارد این حاصل دلیل آوردن اوست باین حدیث بر حمل نمودن اخبار نجاست بر کراهت.

پس در جواب آن میگوئیم که اینخیال از اضعف اوهام و ازاضغاث احلام و از جمله افسد کلام است زیرا که این مبنی است بر بودن آنجاریه نصرانیه در خانه امام علیه السلام و حال آنکه یقیناً اینطور نیست بعلت

سؤال راوی در این حدیث از صورت مسئله است نه از بودن آن نصرانیه در خانه امام (ع) بجهت اینکه مسئله را عوام اینطور فرض میکنند و غیر واقع را واقع فرض مینمایند و در مقام سؤال می گویند

جناب آقای آخوند تو يك زن داری و از او يك پسر داری، و دودختر و مادر هم دارد، آیا بدخترانش چه می رسد؛ و بمادرش چه می باشد؟ و به پسرش چه خواهد رسید؟! و حال آنکه آخوند بینوا نه زن دارد و نه اولاد دارد و نه زن او مادر دارد و نه او مرده است!! و یا آنکه می گویند جناب آخوند تو يك خاله داری و وارث دیگرش منحصر است به شوهر او، آیا از مالش چقدر بتو می رسد؟

و حال آنکه این آخوند نه خاله دارد و نه خاله اش شوهر دارد؛ و نه مال دارد بلکه همه اینها صورت مسئله است که آن سائل فرض کرده، و یا در جای دیگری دیده و از آن سؤال می کند و اینطور در کلمات اهل عرف و در لسان عوام بلکه خواص زیاده است.

و مقصود این راوی که ابراهیم بن ابی محمود است سؤال نمودن است از فرضی از فروض مسئله، و یا آنکه این راوی جاریه نصرانیه را در خانه امراء و خوانین بنی عباس و یا غیر ایشان دیده بود، و از ترس نمی گفت که فلان امیر و یا فلان وزیر و یا فلان تاجر در خانه او جاریه نصرانیه است، بلکه مطلب را بفرض و صورت،

سؤال نمود و امام (ع) هم بجهت تقیه اصل واقع را فرمود، چطور می توانست بگوید که جاریه نصرانیه در خانه مامون نجس است مثل سگ و حال آنکه مامون همیشه باکنیزهای نصرانیه مشغول عشق بازی و یکه تازی بود و طبخ خانه او با آنها بود زیرا که اهل کتاب را تمامی عامه پاك می دانند چنانکه بیان کردیم.

پس این کلام در این حدیث فرض مسئله است، و ربط بیودن نصرانیه در خانه امام ندارد ابدأ و سائل در مقام سؤال اینطور تکلم می کند (این جواب اول از این حدیث که عمده دلیل قائل بر طهارت اهل کتاب همین است

جواب دوم آنکه مگر از برای حضرت امام رضا (ع) خدمتکاری مسلمان قحط شده بود ؟

تا آنکه نصرانیه نگاه دارد بجهت خدمت خانه و طبخ طعام ؟ و حال آنکه آن حضرت خدمت کاری زیاد و نوکر های متعدد داشته !! جواب سیم آنست که بنا بر اعتقاد تو که اخبار داله بر نجاست را حمل بر کراهت می کنی و اخبار مشعر بر طهارت را در ظاهرش نمی گذاری ملاقات اهل کتاب مکروه است نه آنکه نجس باشد، لازم می آید که آن حضرت مدت مدید و زمان طویل مرتکب کراهت باشند زیرا که بنا بر خیال تو آن نصرانیه در خانه حضرت رضا علیه السلام خدمتکار بود و شغل خدمتکار پخت و پز و طبخ و آب آوردن و غیر آنهاست .

پس بنا بر خیال شما لازمه بودن آن نصرانیه در خانه آن حضرت مرتکب شدن آن حضرت است بکراهتهای زیاد !!

و ما می گوئیم که آن حضرت از اینها بری و منزهست بعلمت آنکه چطور می شود دامن کبریای عصمت امام ملوث باشد بر طوبت نصرانیه در مدت مدیده

پس از این معلوم میشود که آن نصرانیه در خانه حضرت نبوده بلکه این کلام فرض مسئله بوده

چهارم آنکه بنا بر اعتقاد کسی که اهل کتاب را

پاك ميداند

می گوید امر باجتناب از آنهاو حکم بشستن ایشان دست خودشان را بجهت خوردن آنها خمر و گوشت خوك است آیا در این حدیثکه امام می فرماید دستهایش را می شوید آن جاریه نصرانیه در خانه آن حضرت شراب خورده بود و یا آنکه گوشت خوك میل نموده بود؟ حاشا و کلا،.

پس معلوم می شود در خانه آن حضرت جاریه نصرانیه نبوده و این فرض مسئله بوده است .-

پنجم آنکه بر فرض دلالت این حدیث بر طهارت میگوئیم اخبار داله بر نجاست روات آنها اعدل و اصدق واقفه و اعلم از ابراهیم است که راوی این حدیث بود، چنانکه در جواب اول از اخبار مشعر بر طهارت بیان نمودیم

و دیگر آنکه اخبار نجاست اهل کتاب موافق قرآن است بخلاف اخبار طهارت که خلاف قرآن است چنانکه در جواب سیم ثابت کردیم و دیگر آنکه این حدیث موافق تقیه و مناسب اعتقاد عامه است؛ پس متعین می شود حمل این حدیث بر تقیه، چنانکه سایر اخبار را حمل نمودیم. زیرا که بعد از آنکه معلوم شد که اعتقاد عامه پاك بودن ایشانست

پس هر حدیثی که صادر شد و دلالت بر طهارت آنها نمود حمل می شود بر تقیه، بعلت آنکه این قاعده کلیه است در وقت اختلاف اخبار وارده از ائمه چنانکه بیان نمودیم

پس واضح و آشکار گردید نجاست اهل کتاب و بودن اخبار داله بر طهارت تقیه، زیرا که اوست در مختلف شدن اخبار ائمه رأس کل بلیه .

والعجب کل العجب از بعض اصحاب در این باب زیرا که او استدلال کرده بر طهارت اهل کتاب بقوله تعالی
و طعام الذین اوتوا الكتاب حل لکم

یعنی طعام اهل کتاب بر شما حلال است، پس گفته اگر اهل کتاب نجس بودند چرا طعام ایشان بر مسلمانان حلال می شد و جواب این کلام واضحست بر عوام فضلا از علماء اعلام، پس می گوئیم که این شخص سواد فارسی نداشته است فضلا از سواد عربی و از آیات قرآن و از احادیث وارده در تفسیر آنها ابدأ اطلاع نداشته و عالم بعلم قرآن و احادیث وارده از ائمه در احکام دین سید الانس والجان نبوده و بی خبر صرف و بی اطلاع محض بوده است، و خود را در میان اهل اسلام از علماء اعلام و اهل کلام فرض نموده و جلوه داده است و دلیل بر بطلان گفته او

اولا - کلمات اهل اللغة

وثانیاً - احادیث صحیحه و معتبره در تفسیر این آیه است، پس لابدست از نقل آنها و بیان فساد گفته این شخص، پس می گوئیم بعون الله تعالی .

نقل شده از صاحب مجمل اللغة که گفته بدرستیکه طعام در لغت گندم است خاصه و بعد ذکر نموده حدیث ابی سعید را که گفته، که بودیم ما در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله خارج می کردیم فطره خودمان را

يك صاع از طعام و يا يك صاع از جو و مقصودش از طعام گندم است ،
بقرینه ذکر جو ،

و نقل شده از صاحب صحاح اللغة که گفته است مختص شده اسم
طعام بگندم .

و گفته است در مغرب اللغة طعام اسم است از برای آنچه خورده
می شود و بتحقیق غلبه در گندم شده ، و از همین است حدیث ابی
سعید گذشته ،

و نقل نموده ابن اثیر در نهاية اللغة از خلیل صاحب عین اللغة ،
آنکه غالب در کلام عرب طعام گندم است خاصة
و گفته صاحب مباح اللغة ، وقتیکه اطلاق شد لفظ طعام قصدمی
کند باو گندم را خاصة

و در مغرب اللغة ایضاً گفته طعام اسم است . ز برای چیزی که خورده
می شود مثل شراب از برای چیزی که آشامیده می شود
و گفته است در شمس العلوم بعد از آنکه ذکر نمود اینکه بدرستی
که طعام آن توشه ماکول است .

گفته است بعضی از اهل اللغة طعام او گندم است خاصة و احتجاج
نموده بحدیث ابی سعید که بودیم مادر عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
خارج میگردیم فطره را يك صاع از طعام یا يك صاع از جو و مراد او
از طعام گندم است خاصة چنانکه گذشت

پس این کلام اهل لغت است همه اش نص و صریح است در این
که مراد از طعام خصوص گندم یا چیزی دیگر مثل گندم از سائر حبوبات
پس با وجود اینکلمات که از اهل اللغة نقل شده چطور ممکن میشود
که کسی بگوید که طعام در آیه شریفه اعم است و شامل و بلکه مختص

است بآب گوشت و آش و مثل آن از مایعات
 پس معلوم شد که این شخص از کلمات اهل اللغة ابدأ خبر نداشته
 و من حیث لایعلم آیه را برای خود دلیل آورده است .

و اما اخباری که دلالت کرده است بر اینکه
 مراد از طعام در آیه شریفه خصوص حبوبات است

پس زیاده از حد استفاضه است و از آن جمله صحیحه هشام بن
 سالم از حضرت صادق (ع) است که سئوال نمود از قول الله تعالی
 و طعام الذین او تو الکتاب حل لکم

پس حضرت فرمود که مراد عدس و نخود و غیر اینهاست .
 و از آن جمله صحیحه قتیبه که گفت سئوال نمود مردی از حضرت
 صادق (ع) از این آیه شریفه پس حضرت فرمود بود پدر بزرگوار من
 حضرت امام محمد باقر میگفت بدرستی که آن طعام حبوبات و مثل
 حبوبات است .

و از آن جمله موثقه دیگری اوست و گفت سئوال نمودم از طعام
 اهل الذمه کدام چیزی از طعام ایشان حلال است ؟
 حضرت فرمود حبوبات ایشان

و از آن جمله روایت معتبره ابی جا رود است از حضرت باقر
 که در تفسیر آیه است حضرت فرمود که مراد از طعام حبوبات و بقول
 یضی سبزیها است .

و از آن جمله روایت صدوق در فقیه است که فرموده سئوال
 شد از حضرت صادق علیه السلام از این آیه ؟

قال یعنی الحبوب یعنی حضرت در جواب فرمود که خداوند قصد نموده حیوبات را .

و از آن جمله از تفسیر عیاشی نقل شده از حضرت صادق (ع) سؤال نمود هشام از تفسیر این آیه ؟

حضرت فرمود مراد عدس و حبوب و اشباه ذلك است یعنی از اهل کتاب فقط عدس و حیوبات و مثل آنها حلال است نه مایعات ایشان

پس این احادیث معتبره دلالت واضح نمود بر اینکه مراد خداوند از طعام در آیه مبارکه خصوص حیوبات و بقولات و خشکیات است نه مایعات، و علی هذا این آیه شاهد نمیشود بر کسی که قائل بر طهارت اهل کتاب باشد، فضلا از اینکه دلیل بر طهارت ایشان باشد

و بنا برین احادیث مستفیضه که در تفسیر آیه وارد شده این آیه بمعونت آن احادیث که گذشته، دلیل میشود بر نجاست اهل کتاب نه بر طهارت آنها زیرا که اگر ایشان نجس نبودند چرا امام (ع) در این همه احادیث معتبره طعام را تفسیر میفرمودند بحیوبات؟

و اگر آنها پاک بودند چه داعی داشت امام (ع) که طعام را که شامل همه چیزی میشود مختص و مخصوص فرماید بگندم و جو و نخود و مثل آنها؟

و اگر مایعات ایشان مثل حیوبات آنها پاک بود و عیب نداشت؟! پس چرا امام (ع) طعام را مختص بحبوب و بقول نمود؟! و چرا راوی ها اینقدر ازین طعام وارد در آیه سؤال کردند؟!

و اگر آنها مثل مسلمانان پاک بودند روات احادیث و روایات چرا اینهمه جد و جهد در معنی طعام وارد در آیه شریفه و فهمیدن مراد

از آن می کردند ؟

و اگر در واقع ایشان نجس نبودند و اصحاب ائمه آنها را نجس نمی دانستند چرا در کمال سعی از معنای طعام از ائمه سؤال می کردند؟

و مراد و مقصود این روایات ازین سؤال ، جواب دادن ایشان بود بر علماء عامه زیرا که علماء ایشان اعتقاد کرده بودند طهارت اهل کتاب را و دلیل آنها همین آیه بود و همیشه می گفتند که خداوند عالم طعام اهل کتاب را حلال فرموده پس ایشان پاك می باشند و ائمه ما علیهم السلام ایشان را نجس میدانستند و باصحاب خودشان حکم می کردند که ایشان را نجس بدانند و از آنها اجتناب نمایند

پس اصحاب ائمه از معنای طعام سؤال می کردند و مراد را از آیه یاد می گرفتند تا آنکه بر علماء عامه در مقام سؤال و جواب و گفتگو و استدلال جواب بدهند و هشام بن سالم که دوسه حدیث در تفسیر آیه ازو نقل شده از جمله اعظام علمای شیعه و از معتبرین اصحاب ائمه بوده است و همیشه با علماء اهل السنة در مباحثه بود و مقصودش از سؤال از معنی آیه فهمیدن مراد از طعام بود

و اگر ایشان نجس نبودند!! چرا ائمه این همه باصحاب خود یاد میدادند معنی طعام را ؟

و میفرمودند که مراد از آن حیوانات و بقولات و مثل آنهاست پس این آیه بقرینه این احادیث معتبره مذکوره دلیل علیحده و برهان واضح است بر نجاست اهل کتاب،

و تعجب از آن شخص است که این آیه را خیال دلیل طهارت آنها نموده فوا عجباه ازین زلة قبیحه و غفلة واضحة و انحراف از طریق مستقیمه حقه!! و نسئل الله التوفیق و العصمة در استنباط مسائل شرعیه

اگر بگوئی بنا بر آنکه ذکر نمودی از بودن طعام بمعنای حیوانات چنانکه از احادیث وارده در تفسیر این آیه شریفه معلوم شد . پس چه جهت دارد حلال بودن خصوص حیوانات اهل کتاب؟ با آنکه حیوانات سائر مشرکین و باقی کفار و اهل شرک نیز باک و حلالست اگر با رطوبت ملاقات نکنند :

پس چرا خداوند عالم خصوص حیوانات اهل کتاب را حلال فرموده؟! جواب میگوئیم چون که در اول اسلام جماعت مسلمین از اهل کتاب که یهود و نصاری باشند در نهایت اجتناب می کردند و همیشه با اهل کتاب جنگ و جهاد داشتند، و با آنها در غایت عداوت و ضدیت ملت بودند، ازین جهت از جمیع چیزی های و اشیاء اهل کتاب اجتناب میکردند و حتی گندم و جو و سائر حیوانات ایشان را نیز نمیخریدند و بیع و شرا با آنها نمیکردند و در نهایت احتیاج مسلمین با گندم و جو و مثل آنها از اهل کتاب با بیع و شرا و معامله نمی گرفتند و معاملات را با ایشان قطع نموده بودند و این سبب عسرت مسلمین شده بود تا آنکه خداوند عالمیان خصوص حیوانات و بقولات ایشان را حلال فرمود و امر نمود بمعامله با ایشان و خریدن حیوانات و بقولات ایشان

چنانکه فروختن گندم و جو سائر حیوانات بر ایشان حلال است و هرچندی که خرید و فروش با سائر کفار نیز جائز است ولیکن مسلمین با آن ابتلاء نداشتند و ابتلاء ایشان با اهل کتاب بود لهذا بیع و شرا ایشان را در خصوص حیوانات حلال فرموده چنانکه آنها از مسلمین گندم و جومی خریدند .

پس از آنچه ما ذکر نمودیم از احادیث و آیات و بیان کردیم در

ذیل آنها از تحقیقات ثابت و محقق شدن نجاست اهل کتاب و معلوم گردید که کتاب و سنه اهل بیت دلیل واضح و برهان لائح است بر نجاست ایشان پس دلیل دوم بر نجاست آنها مثل دلیل اول واضح و آشکار گردید پس کتاب و سنت هر دو دلالت نمود بر نجاست ایشان و اما دلیل سوم بر نجاست آنها پس او اتفاق علمای شیعه است بر نجاست اهل کتاب و اجماع آنهاست بر نجس بودن ایشان پس لابدیم از نقل کلمات جمعی از فقهاء اعلام در این مقام پس می گوئیم بعون الله الملك العلام

از آن جمله کلام محقق بحرانی است

قال وقد حكى عن جماعة دعوى الاجماع على نجاسة الكافر بجميع انواعه المذكورة كالمر تضى والشيخ وابن زهرة والعلامة فى جملة من كتبه

یعنی بتحقیق حکایت شده از جماعت از علماء ادعای اجماع علماء بر نجاست کافر هر قسم او که باشد مثل سید مرتضی و شیخ طوسی و سید بن زهره و علامه در جمله از کتابهای خودش

و از آن جمله کلام صاحب المعالم است

زیرا که او بعد از آنکه نقل نموده خلاف ابن جنید را قال والباقون ممن وصل الینا کلامهم علی نجاستهم یعنی بعد از ابن جنید تمامی علماء شیعه حکم بر نجاست اهل کتاب نمودند .

و از آن جمله کلام سید مرتضیٰ است

قال فی الحدائق ان المرتضیٰ جعل القول بنجاسة اهل الكتاب
من منقرذات الامامیه

یعنی قرار داده سید مرتضیٰ قول بنجاسة اهل کتاب را از جمله
چیزهائی که علماء شیعه قائل بآن شده اند .

و از جمله کلام شیخ الطائفة است در تهذیب

قال فی الحدائق ان الشيخ فی التهذیب نقل اجماع المسلمین
على نجاسة الکفار مطلقا

یعنی بدرستی که شیخ در تهذیب نقل فرموده اجماع مسلمین را
بر نجاست جمیع کفار و مرادش از مسلمین جماعت شیعه است

و از آن جمله کلام شیخ مرتضیٰ است

قال و الثامن من النجاسات الکافر بجميع اقسامه بالاجماع
المحقق فی الجملة و المحکی عن السید و الشيخ و الحلی و المحقق
و المصنف و الشهيد فی الروض و غیرهم

یعنی هشتم از نجاسات کافر است بجمیع اقسامش ، باجماع که محقق
شده فی الجملة و اجماع که حکایت گردیده از سید و شیخ و حلّی و
محقق و مصنف که علامه و شهید در کتاب روض و غیر ایشان از علماء
اعیان .

و از آن جمله ایضا کلام المحقق البحرانی

در جای دیگر

قال الثالث اعتضاد اخبار النجاسة باتفاق الاصحاب الا الشاذ
النادر الذي لا يعبا بمخالفته

یعنی سیم از ادله که دلالت بر نجاست اهل کتاب نموده قوت
گرفتر اخبار نجاسته است باتفاق کردن جمیع علمای شیعه بر نجاست
ایشان مگر شاذ و نادر که اعتناء به مخالفت او نمی شود

و از آن جمله کلام صاحب معالم است ایضا
در موضع دیگر

قال قد ذكرنا ان جماعة ادعوا الاجماع على عموم الحكم
بالنجيس بجميع الاصناف و كلام العلامة في المنتهى ظاهر
فيه ايضا

یعنی بتحقیق ما ذکر نمودیم اینکه بدرستی که جماعت از علمای
ادعای اجماع نموده اند بر عموم حکم بر نجاست بجمیع اصناف کافر
و کلام مرحوم علامه در کتاب منتهی ظاهر در اینست

و از آن جمله باز کلام شیخ مرتضیٰ

بعد از صفحه از کلام اول

الثاني موافقة اخبار النجاسة للاجماعات المستفيضة (الى ان
قال) بل يمكن دعوى الاجماع المحقق فان الخلاف لم يحك
في المسئلة الا عن الاسكافي

یعنی دلیل دوم موافقت اخبار نجاست است باجماعات که نقل
شده در حد استفاضه بلکه ممکن است ادعای اجماع ثابت و محقق بر

نجاست یهود و نصرانی پس بدرستی که خلاف در این مسئله نقل نشده
مگر از اسکافی که این جنید سابق باشد و ظاهر این عبارت اینست که
بغیر از اسکافی در نجاست اهل کتاب مخالف نیست بلکه صریح است
در این .

و از آنجمله کلام صاحب ریاض است در کتاب اطعمه

قال وفي نجاسة الذمي روايتان اظهرهما و اشهرهما النجاسة
بل عليه اجماع الامامية كما في كلام جماعة بعد الاستفاضة
فصاعدا

یعنی در نجاست ذمی دو نوع روایت است اظهر آنها در نظر و
اشهر آنها در نزد علماء نجاسة اهل ذمه است بلکه در نجس بودن ایشان
اجماع علمای امامیه است بعد استفاضة نقل شده بلکه زیاد تر از
استفاضة است .

و از آنجمله کلام صاحب ریاض است ایضاً در کتاب طهارت

قال والثامن الكافرا صليا ومرتداً وان انتحل الاسلام مع
جده لبعض ضرورياته و ضابطه من انكر الالهية او الرسالة او
بعض ما علم ثبوته من اندين ضرورة والحجة في هذا الحكم
بعد الاجماع المستفيضة المحكيته عن الناصريات والانتصار و

السرائر والغنية والمنتهى و ظاهر نهاية الاحكام والتذكرة
یعنی هشتم از نجاست کافر است اصلی باشد و یا مرتد و ضابطه
آن کافر کسی است که انکار کند خدائی خدا را یا نبوت را یا بعض
چیزی را که معلوم شده ثبوت آن در دین بضرورت و دلیل در نجاست
کافر بعد از اجماعات که مستفیضا نقل شده از کتاب ناصریات و کتاب
انتصار و کتاب سرائر و کتاب غنیة و کتاب منتهی و کتاب نهاية و کتاب
تذكرة النع

و این عبارت صریح است در نقل شدن اجماعات زیاده از حد
استفاضه در کلمات علماء شیعه بر بودن اهل کتاب نجاسة عينية

و از آنجمله کلام محقق است در نافع

قال اذا لاقى الكلب او الخنزير او الكافر ثوبا ام جسداً و
هو رطب غسل موضع الملاقات و جوباً اجماعاً نصاً و فتوی
یعنی وقتی که ملاقات نمود سگ یا خوک یا کافر لباس را یا جسد
شخصی را و حال آنکه آن تر بوده شسته میشود جای ملاقات شده
سگ و خوک و کافر و این شستن واجبست باجماع علماء و بفتوای
ایشان .

و این عبارت صریح است در انعقاد اجماع علماء بر وجوب شستن
آن چیزی که کافر بر طوبت باو ملاقات نموده مثل سگ .

و از آنجمله ایضا کلام صاحب ریاض است

بعد از عبارت اول
و اما الحججة على نجاسة الفرق الثالث و من انكر ضروری

الذین فهو الاجماع المحکی عن جماعة

یعنی اما دلیل و برهان بر نجاست آن سه فرقه که یکی منکر الهیته باشد و یکی منکر نبوت باشد و یکی منکر بعض آنچه معلوم شده ثبوت آن در دین شده باشد که تمامی اینها کافرند پس آن اجماع است که حکایت شده از جمعی از علماء

و قال قبل هذه العبارة ، قد عرفت انحصار ادلة نجاسة الکفار فی الاجماع

یعنی بتحقیق شناختی منحصر شدن ادله نجاسته الکفار را در اجماع و مراد او ازین عبارت منحصر بودن دلیل نجس شدن کافر باجماع است در نظر او باین معنی که اگر دلالت آیه و احادیث معتبره هم نباشد همین اجماع علماء بر نجاست کفار کافی است در نزد او

و بالجمله اینکلمات علماء که نقل کردیم همه اینها دلالت دارد بر انعقاد اجماع شیعه و اتفاق فقهاء فرقه الناجیه بر نجاست اهل کتاب و سائر فرق الکفار بدون ارتیاب در اینباب و هر کدام ازین ۱۲ کلام که از علماء اعلام نقل نمودیم در این مقام و آنها را زینت کتاب خود قرار دادیم ، دلالت واضح دارد در محقق بودن اجماع علماء بر نجاست اهل کتاب ، و یا نقل شدن این اجماع از فضلاء فقهاء شیعه بر نجس بودن اهل الذمه من غیر شك و لاشبهه

و کلمات علما که تصریح به نقل اجماع نمودند و حکایت اجماع بر نجاست اهل کتاب کرده اند بسیار است

ولکن از خوف تطویل کلام در این مقام اکتفا شد باین کلمات فقها اعلام زاد الله لهم الاکرام

و دیگر آنکه تا عدد اینکلمات موافق باشد باعدد آیات و احادیث

سابقه و روایات لاحقہ تا هر یکی از آنها ۱۲ تا بوده باشد

پس چنانکه ۱۲ آیه و ۱۲ روایت و ۱۲ کلام از کلمات علماء در دلیل اول ذکر نمودیم و هم چنین در این دلیل سیم دوازده کلام از علماء گرام نقل نمودیم تا عدد آنچه در دلیل سیم است موافق باشد با آنچه در سابق ذکر شده

و این اجماعات که از علماء نقل شده در جای خود دلیل واضح است بر نجاست اهل کتاب بعلم آنکه اجماع علماء که مستند شود بآیه و یا بروایت صحیحہ و معتبره و مدرك آن اجماع نقل شده آیه باشد و یا حدیث صحیح آن اجماع در نزد علمای شیعه و فقہی اثناعشریہ حجت معتبره و دلیل قاطع و برهان ساطع است در مسائل شرعیہ و واجب الاتباع است در شریعت طاهرہ چنانکه تفصیل و تحقیق این را در کتاب درة الغریة و کتاب مسائل النجفیة و کتاب اثناعشریہ بیان نمودیم و در هر یکی از آنها محقق و ثابت کردیم حجت بودن اجماع مستند بآیه و معتضد بودن بروایت صحیحہ را و هر کس تحقیق این مطلب را خواسته رجوع کند بآن کتابها رزقنا الله طبعها و نشرها بحق محمد و آله الطاهرين سلام الله عليهم اجمعين و هذه آخر الکلام فی هذا المقام والحمد لله على الاتمام وقد فرغ من تصنيف هذه الرسالة مصنفه حسين بن نصر الله بن صادق الموسوی بعد ستة عشر يوماً من يوم الشروع في اليوم الثاني من العشرة الثالثة من الشهر السادس من السنة الثامنة من العشرة الثالثة من المائة الرابعة من الالف الثاني

من الهجرة النبوية عليه الصلوة والتحية في بلدة الاروميه (۲۲)

خاتمه كتاب و تاريخ ختم

جمادى الثانيه سنه ۱۳۲۸ و فرغ من استكتابه للطبع
و النشر ابتغاء لوجه الله و ارادتا المؤلفه
العلامه ادام الله ظله محمود بن
جعفر الموسوى الزرندي

في الليلة الخميس غرة ذى الحجة الحرام من شهر

سنه ۱۳۶۶ ست وستين و ثلثمائة و الف

والسلام على من

اتبع الهدى
ناشر اين كتاب شريف

جناب حاج مختار آقاعيني تاجر رضائيه

می باشد و لز مومنین التماس

دعا دارد

احادیث داله بر شرك اهل كتاب ودر آن

۲۸

دوازده حدیث ذکر میشود

- ۲۹ حدیث اول صحیحہ ابوالبختری در باب اقسام قتال
- ۳۰ حدیث دوم صحیحہ زرارہ از عبدالکریم
- ۳۱ حدیث سوم حسنه عبد الله بن سلیمان
- ۳۲ حدیث چهارم صحیحہ محمد بن مسلم نقل از کافی
- ۳۴ حدیث پنجم صحیحہ حفص بن غیاث
- ۳۵ حدیث ششم حسنه هثیم بن عبدالله است
- ۳۶ حدیث هفتم حسنه اسمعیل بن الفضل
- ۳۷ حدیث هشتم صحیحہ منصور بن حازم
- ۳۸ نهم روایت سید مرتضی و تفسیر نعمانی
- ۳۹ دهم صحیحہ زرارہ است نقل از کافی
- ۴۰ یازدهم حدیث صاحب تحف العقول
- ۴۱ دوازدهم صحیحہ زرارہ نقل از محاسن برقی

نقل دوازده کلمه از کلمات علماء اعلام

۴۲

در شرك اهل كتاب

۴۲

کلام ابن ابی عقیل و صاحب نعمانی

۴۲

ایضاً کلام آن بزرگوار

- ۴۳ کلام شیخ مفید
۴۳ کلام شیخ طوسی در نهاییه
» کلام صاحب حدائق در اینباب
» « ریاض »
۴۴ ایضاً کلام صاحب ریاض
۴۴ کلام شهید اول و ثانی در اینباب
۴۵ ایضاً کلام صاحب ریاض در کتاب لقطه
۴۶ کلام محقق بحرانی در اینباب
۴۶ کلام علی بن ابراهیم در اینباب و صاحب تفسیر نعمانی
۴۷ کلام صاحب کنز العرفان در اینباب

نقل دوازده کلام از کتب عهد جدید

و عتیق ۴۹

- ۵۰ کلام اول ، سؤال و جواب دینی اهل کتاب
۵۰ کلام دوم ، از همان کتاب سؤال و جواب
۵۱ کلام سیم ، نقل از باب سیم انجیل متی و باب دوم انجیل یوحنا
۵۲ کلام چهارم ، نقل از کتاب هوکایه
۵۴ کلام پنجم ، کلام مارس در ۳۱ مارچ
۵۵ کلام ششم ، کلام پاپاس فندراست
۵۶ کلام هفتم ، کلام صاحب مفتاح الاسرار
۵۷ کلام هشتم ، کلام مؤلف هدایه است
۶۰ کلام نهم ، کلام صاحب صلاواتی است

- کلام دهم ، نقل از کتاب نمازنامه عامه انگلیسها
۶۲
» یازدهم ، نقل از کتاب تخمین یاتی
۶۳
» دوازدهم ، عبارتست از دعای جماعت یهود و نصاری
۶۵
کلمات مؤلف در تنقید از اهل کتاب
۶۷
ایضاً تعجب مؤلف از حضرات یهود
۶۸
کیفیت نان پختن حضرات نصاری در کلیسا
۶۹
ایضاً کلام شیخ صادق در اینباب
۷۱
یک اشکال و دفع آن از مولف
۷۱
جواب دوم از این شبهه
۷۳
دلیل دوم بر نجاست حضرات یهود و نصاری
۷۴
اول صحیحه محمد بن مسلم در نجاست اهل کتاب
۷۵
حدیث دوم ، صحیحه ابی بصیر از باقر العلوم
۷۶
» سوم ، » زرارة بن اعین
۷۷
» چهارم ، » علی بن جعفر از برادرش
۷۸
» پنجم ، ایضاً صحیحه علی بن جعفر
۸۰
» ششم ، صحیحه محمد بن مسلم
۸۱
» هفتم ، موثقه سعید الاعرج
۸۲
» هشتم ، صحیحه علی بن جعفر
۸۲
کیفیت حمامهای مکه و مدینه در توضیح
حدیث مذکور
۸۳

۸۵ حدیث نهم ، روایت محمد بن یعقوب کلینی از هرون بن خارجه

- ۸۶ . حدیث دهم ، صحیحہ عبد اللہ بن ابی یعفور
- ۷۷ « یازدهم ، عیص بن القاسم »
- ۸۸ دوازدهم ، « صحیحہ علی بن جعفر عن اخیہ »
- ۸۹-۹۱ کلام مؤلف محترم در خطاب بمؤمنین

نقل بعض روایات کہ موہم طہارت اہل کتاب است و جواب آنہا با جمال تازہ و بالتفصیل اخی

- ۹۱ ۱- روایت عمار از حضرت صادق (ع)
- ۹۲ ۲- روایت زکریا بن ابراہیم
- ۹۳ ۳- روایت کاہلی در این باب
- ۹۴ ۴- روایت عیص بن قاسم
- ۹۵ ۵- صحیحہ اسمعیل بن جابر
- ۹۶ ۶- صحیحہ ابراہیم بن ابی محمود
- ۹۶ ۷- ایضاً « « « « « «

۹۷ جواب کلی از این روایات

- ۹۷ جواب اول روایات دالہ بر نجاست روات آنہا اعدلند و اوثق
- جواب دوم اخبار دالہ بنجاست زیاد است و اخبار دالہ بر طہارت

- ۹۸ کم
- جواب سوم - اخبار نجاست موافق کتاب است و اخبار طہارت
- ۹۹ خلاف کتاب

- ۱۰۶ طهارت موافق
- ۱۰۵ نقل روایات در اخذ بخلاف عامه
- ۱۰۷ رد حدیث ابراهیم ابی محمود
- ۱۰۸ فرض بودن مسئله جاریه در خانه حضرت رضا
- ۱۰۷ جواب اول از حدیث ابراهیم ابی محمود
- ۱۰۸ جواب دوم از این حدیث
- ۱۰۸ " " جواب سوم
- ۱۰۹ " " چهارم
- ۱۰۹ " " پنجم
- استدلال بعضی به ایه و طعام الذین ارتوا الكتاب حل لکم بر طهارت
- ۱۱۰ چند دلیل بر بطلان این خیال
- ۱۱۰ اول اهل لغت
- ۱۱۲ کلام دوم احادیث مستفیضه در معنی طعام
- ۱۱۲ در اینکه مراد از طعام حیوانات است بچند طریق
- ۱۱۲ صحیح هاشم بن سالم
- ۱۱۲ " قتیبه و روایت ابی جارود
- ۱۱۲ روایت صدوق در فقیه
- ۱۱۳ تعجب مؤلف از کوتاه نظری این شخص
- دلیل سیم بر نجاست اهل کتاب اتفاق علمای
- شیعه است در این باب
- ۱۱۴
- ۱۱۶ ۱ - کلام محقق بحرانی در ادعای اجماع

- ۱۱۷ - ۲ - صاحب معالم در ادعای اجماع
- ۱۱۷ - ۳ - سید مرتضی در ادعای اجماع
- ۱۱۷ - ۴ - شیخ طایفه در اینباب
- ۱۱۷ - ۵ - مرتضی در
- ۱۱۷ - ۶ - محقق بحرانی در جای دیگر
- ۱۱۸ - ۷ - صاحب معالم در اینباب ایضاً
- ۱۱۸ - ۸ - ایضاً کلام شیخ مرتضی در ادعای اجماع
- ۱۱۹ - ۹ - صاحب زیاعنّی در اینباب
- ۱۱۹ - ۱۰ - ایضاً کلام صاحب ریاض
- ۱۲۰ - ۱۱ - کلام محقق در نافع
- ۱۲۰ - ۱۲ - ایضاً کلام صاحب ریاض
- ۱۲۱ - خاتمه کتاب و نصیحت مولف
- ۱۲۲ - تاریخ ختم

فهرست این کتاب بدست این فقیر سید محمود ابن سید جعفر
 مؤوی زرنندی تنظیم شد

و كان ذلك في ۱۲ شهر ذی حجة الحرام من شهر ۱۳۶۶

و بر حسب فرموده آقای حاج
 مختار آقامعینی تاجر رضائیه
 بزبور طبع محلی گردید